लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

جهانی برای فتح

۱۳۶۴/۲

UN MUNDO QUE GANAR 他们获得的将是全世界

UN MONDE A GAGNER

KAZANILACAK DÜNYA

انقلاب

یا

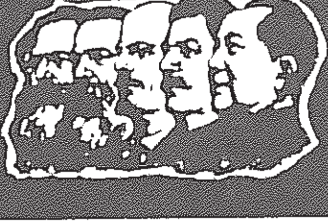
جنگ جهانی سوم؟

"تضادهای سیستم
امپریالیستی در دوره‌ای که
در پیش است در ابعاد
بیسابقه‌ای خود را با زور
اسلحه بیان خواهند کرد."

*همراه با مطالبی دربارهٔ
جنگ خلق در پرو

UN MONDO DA GUADAGNARE

**پرولتارها در این میان چیزی
جز زنجیرهایشان را از دست نمی دهند،
انها جهانی برای فتح دارند**



۱۹۸۵/۲

پـــرو
این کلام جسورانهٔ اعلامیه ای ازآیاکو-جواست: "آنچه زمانی شعله ای بــود اینك به آتشی سرکش بدل شده کــه درمقابله باباد وتوفان گسترش می یابد فروزانتر و فروزانترمی شودتا زمانیکه جنگ دهقانی تحت رهبری حزب مــا به جنگ مغلوب ناشدنی خلق بــدل شود..." درواقع جنگ گسترش یا-بندهٔ خلق تحت رهبری حزب کمو-نیست پرو بدرستی خودرادرسراســر جهان مطرح ساخته است،تابدانجــا که ژان پل دوم برای خنثی ســازی انقلاب به پروکسیل شد.

صفحهٔ ۴۴

درغرب خبری هست



استقرارقریب الوقوع موشك های کروز وپرشینگ در"پائیزداغ"۱۹۸۳ آلمــان غربی رادریك بحران سیاسی کوچــك فروبرد. کوکلوکوپوس سطح سیاســی ونیروهای فعال دراین بحران راتحلیــل می کند،دراینجا وی به حضوربس مهــم نیروهای انترناسیونالیست انقلابــی اشاره کرده ونگاهی هم به نیازهــای تدارك انقلاب می اندازد.

صفحهٔ ۱۸

شکل گیری حلقهٔ ضعیف
فاکتورهائی که اوضاع انقلابی رابــال ۱۳۵۷ درایران شکل داده وشاه را از تخت سلطنت سرنگون ساختندچه بود؟ یکی ازاعضاء اتحادیهٔ کمونیستهای ایران یکی ازاعضاء اتحادیه کمونیستهــای ایران(سربداران)به اختصارجوانــب مختلف تحولات ایران ورابطهٔ ایــن تحولات باعرصهٔ بین المللی راروشــن می سازد.

صفحهٔ ۳۵

گامی به پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی تواندوظائف خویش رابه انجام رساند. مابه نامه ها، مقالات وانتقادات شمانیازمندیم وآنهارابا خوشوقتی پذیرائیم. نوشته هابایدیك خط درمیان تایپ شوند. ضمنا" شمامی توانیددرکاربرآوردن نیازهای بسیاردیگریاورماباشید:

ترجمه•جهانی برای فتح می بایدبطورمنظّم بهرزبان ممکن منتشرشود. این کارمستلـزم وجودتعدادزیادی مترجم است تادرشبکهٔ انتشارات زبانهای گوناگون شرکت کننـــد. آن مترجمین بالقوّه ای که درتماس مستقیم باانتشارات زبان موردعلاقهٔ خویش نیستند می بایدبادفترمادرلندن تماس بگیرند(اگرمشتاق انتشارنشریه به زبانی جزآنچـــه هم اکنون جهانی برای فتح به آنهامنتشرمی شودهستید، لطفا" باماتماس بگیرید).

توزیع•جهانی برای فتح می بایدوسیعا" درتمامی کشورهای ممکن، قابل دسترسی گردد. این بدان معناست که فعالین بایدشیوه های بسیارمتنوع وخلاقانهٔ توزیع رامتناسب بـا شرایط کشورخودتکامل بخشندودرصورت امکان ازکانالهای عادی تجارتی نیزسودجویند. ابتکارات محلی بایدبروی کاغذآمده وبامادرمیان گذاشته شوندتابدین ترتیب بطـور متمرکزهماهنگ وجمعبندی شوند. برای آنهاکه درانجام این کاراساسی قدم پیش می- نهندمامی توانیم پیشنهادات وامکاناتی رانیزارائه کنیم.

کارهنری•جهانی برای فتح به یاری هنرمندان درگیردرجنبش انقلابی نیازمنداســت. طراحی ها، کاریکاتور، نقاشی وسایرکارهای هنری رامی بایدبرای ماارسال کنید. خصوصاً دریافت عکسهای اصل وبریدهٔ مجلات ازسراسرجهان برای ماضروری است.

منابع مالی•قیمت جهانی برای فتح دربرگیرندهٔ جمع مخارج چاپ وانتشارآن نیست. نتیجتا" مابه کمك مالی آنان که اهمیّت انتشارمداوم این نشریه رادرك کرده ومسئولیت افزایش منابع مالی آنرابعهده می گیرندمتکی هستیم. حواله های پستی وچکهای اهدائـی خودرامستقیما" به دفترمادرلندن ارسال دارید.

آدرس ما:

BCM World to Win,
London WC1N 3XX, U.K.

تبلیغات درجهانی برای فتح

برخلاف تمامی مجلات، جهانی برای فتح برای تأمین مالی خودبه تبلیغات متکی نیســت. بااین وجودشماره های آتی نشریه، آگهی هائی راکه هیئت تحریریه بااهداف ومقاصـــد کلی جهانی برای فتح متضادتشخیص ندهدقبول خواهدکرد. ماخصوصا" سازمانهاواحـــزاب سیاسی انقلابی، نشریات مترقی وتشکلات توده ای وامثالهم راتشویق می کنیم تاازآگهی- های پرداختی درجهانی برای فتح استفاده نمایند. نرخ آگهی به تناسب تقاضادراختیار شماست.

مشتـــــرك شـــویـــد!

جهـانی بـــرای فتـح

هـــرچهـــارمـــاه یـکبـــارانتشـــارمیـابـد.

حق اشتراك برای ۴ شماره معادل ۷ پوندیا ۸/۵۰ دلارآمریکا. پست هوائـــی، نرخ های تجارتی ومؤسساتی بمحض تقاضا، دراختیارشماست.

لطفابرای آغازاشتراك خود، نام، آدرس پستی، چك وتعدادنشریه رابـــه آدرس زیرارسال کنید:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

Attention: Subscriptions

جهانی برای فتح

A WORLD TO WIN — सारा विश्व है — UN MUNDO QUE GANAR — 他們獲得的將是全世界 — UN MONDE A GAGNER — KAZANILACAK DÜNYA — МИР ВЫИГРАТЬ — UN MONDO DA GUADAGNARE

کمونیستهاعاردارندکه مقاصدونظریات خویش راپنهان سازند. آنهاآشکاراعلام میکنندکه تنهاازطریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، ازراه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذارطبقات حاکمه درمقابل انقلاب کمونیستی برخودبلرزند. پرولتارهادراین میان چیزی جزنجیرهایشان راازدست نمیدهند، آنهاجهانی برای فتح دارند.

پرولتارهای سراسرجهان، متحدشوید!

ـ مانیفست کمونیست ۱۸۴۸

این دومین شمارهٔ جهانی برای فتح است که بدست شما می رسد. فصلنامه ای نوین مختص به ایده ای "کهن": وظیفه بیرون کشیدن جهان ازچنگال غاصبان کنونی آن، ازچنگال زشت منظرکنندگان دنیای امروز، ازچنگال تهدیدکنندگان جهان به نابودی، بدوش پرولتاریای همه کشورهاست. آنان که تاکنون قربانی تاریخ بوده اندبایدبه صاحبان آن بدل شوند. استثمار، ستم وجامعه تقسیم شده به طبقات نظم طبیعی امورنبوده که هیچ، بلکه خودبمثابه مانعی در برابرپیشرفت بشریت قرارگرفته است.

این مسلماًایده ای "کهن" است، ایده ای که میلیونهاشهیداززمان صدورفراخوان مشهورمارکس وانگلس، درجبهه های نبردی بوسعت تمامی جهان، جان خودرادرراهش فدا کرده اند. امااززنیروی حیات وضرورت عاجل آن کاسته نشده وکماکان درانطباق باواقعیت جهان امروز قراردارد.

جهانی برای فتح باتجزیه وتحلیل وتفسیرتحولات حیاتی جهان وجنبش انقلابی، درپروسه انقلابی شرکت خواهدجست. این نشریه هیچ سهمی برای ارتجاع وامپریالیسم قائل نبوده وغرب وشرق، همسان، هدف افشاگریش خواهندبود. جهانی برای فتح ازمبارزه کلیدی برای بازسازی اتحاداستثمارشدگان وستمدیدگان، جهت فائق آمدن بربحران جنبش کمونیستی بین المللی که باکودتای ارتجاعی درچین بعدازمرگ مائوبناوج خودرسید، وازکارخلق بیان سیاسی این اتحاد، برکنارنخواهدبود. ازاین بیان سیاسی، بین الملل کمونیستی نوینی برپایهٔ مارکسیسم ـ لنینیسم، اندیشه مائوتسه تونگ درنظراست. دراین مفهوم جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، اعلام شده در۱۲ مارس ۱۹۸۳، که بسیاری ازاحزاب وگروه های مارکسیست لنینیست راازسراسرجهان گردآورد، الهام گرفته است. جهانی برای فتح ازتحولات این جنبش واحزاب وگروه های شرکت کننده درآن گزارش داده وبدین جنبش جهت تبدیل شدن به نیروی قدرتمندتری درعرصه جهان یاری خواهدرساند.

اماجهانی برای فتح ارگان رسمی ج. ا. ا. نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبردعلیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگرهستند، بازخواهدبود. این نشریه انعکاسی ازاتحادرشدیابنده نیروهای مارکسیست ـ لنینیست است، ولی بااین اعتقادکه تحکیم چنین اتحادی درگروبحث ومبارزه ای جدیست. این نشریه مبارزه برعلیه ناجیان شرمگینی است که پشت نقاب "سوسیالیسم"یا"کمونیسم"به آمال ستمدیدگان خیانت کرده ودرجهت سرکوب مبارزاتشان تلاش می نمایند(یااین مبارزات رابه ابزاررخنه وجایگزینی یک دسته استثمارگربجای دیگری تبدیل میکنند)، اگرچه می دانیم که نمیتوان براحتی ازاپورتونیسم دوری جست، میدانیم که بایدبه تشخیص، تحلیل وسرانجام افشاآن اقدام کرد.

جهانی برای فتح میراث وایدئولوژی خودراجسورانه اعلام میکند: مارکس، انگلس، لنین، استالین ومائورهبران کبیرانقلاب جهانی پرولتری میباشند. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه تونگ، همچنان ابزارمادرکارتحلیل وتغییرجهان است. ولی این نشریه هرگزبه اعلام ساده لحظات باشکوه جنبش ماویاتنهابه تحلیل‌ازاشتباهات گذشته بسنده نمی ـ کند، هرقدرهم که این وظایف بااهمیت باشند. تحولات جهانی مرتباًمشکلات نوینی راپیش میآوردکه خودنیازبه تحلیلها، بحث هاوازهمه مهمترراه حل های نوین دارند. جهانی برای فتح می کوشدتاوسیله ای ضروری دراختیاردست اندرکاران انقلاب پرولتری باشد.

جهانی برای فتح درحال حاضربه چند زبان مختلف منتشر شده ومطابق طرح مامی بایددرآینده ای نزدیک به دیگرزبانهای ممکن انتشاریابد. شبکه دست اندرکاران نشریه درتمامی ۶ قاره گسترده است وکمبودهای بسیارجهانی برای فتح در زمینه مالی، کانال های پخش قانونی وامورتکنیکی باارزشمندترین سرمایه هائی که تاکنون بکارگرفته شده اند ـ یعنی همکاری مشتاقانه وفعال زنان ومردانی که دراشکال متنوعی از مبارزه انقلابی درگیرند، ازمناطق چریکی پروگرفته تامبارزه درراه گسترش جنبش های توده ای علیه تدارکات جنگ امپریالیستی درغرب وجهت دادن آن علیه خودسیستم، ویا تلاش برای سودجستن ازوضعیت تکامل یابنده درهندوتدارک برای شروع جنگ خلق که می تواند بازتابی جهانی داشته باشد ـ جبران خواهندشد.

جهانی برای فتح تنهابه توده هامتکی است: بنابراین ماکارگران آگاه، دهقانان، روشن‌فکران انقلابی ـ همه کسانی که درسراسرجهان ازپذیرش نظم کهن سربازده ودرکار ساختن نظمی نوین شرکت میجویند ـ رافرامی خوانیم تاقدم پیش نهاده وبه امربرآساختن وبکارگیری این اسلحه نوین یاری رسانند.

". . . . گفتهٔ مائوتسه دون مبنی بر اینکه یا انقلاب جلوی جنگ را خواهد گرفت و یا جنگ به انقلاب پا خواهد داد، روشنتر طنین انداخته و اهمیّت فوری می یابد. منطق سیستم امپریالیستی و مبارزات انقلابی درحال تدارک اوضاع نوینی است. تضاد بین باندهای رقیب امپریالیستی، بین امپریالیستها و ملل تحت ستم، بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی در دوره ای که درپیش است در ابعاد بیسابقه ای خود را با زور اسلحه بیان خواهد کرد. همانگونه که استالین در رابطه با جنگ جهانی اول گفت:

/اهمیّت جنگ امپریالیستی که ۱۰ سال قبل رخ داد، بهمراه مسائل دیگر در آن نهفته است که در واقع تمام تضادها را در یک گره جمع کرد و آنها را بروی کفهٔ ترازو پرتاب کرد و بدین ترتیب نبردهای انقلابی پرولتاریا را تسهیل و تسریع نمود./

"تشدید تضادها اکنون تمام کشورها و مناطق جهان و آن بخش از توده هائی که تا به امروز تخدیر شده و از زندگی سیاسی بدور بودند را به گرداب تاریخ جهان کشانده و در آینده با برجستگی بیشتری چنین خواهد کرد. بنابراین کمونیستهای انقلابی باید آماده شده، کارگران آگاه و بخشهای انقلابی مردم را آماده کرده و مبارزهٔ انقلابی آنان را ارتقأ دهند."

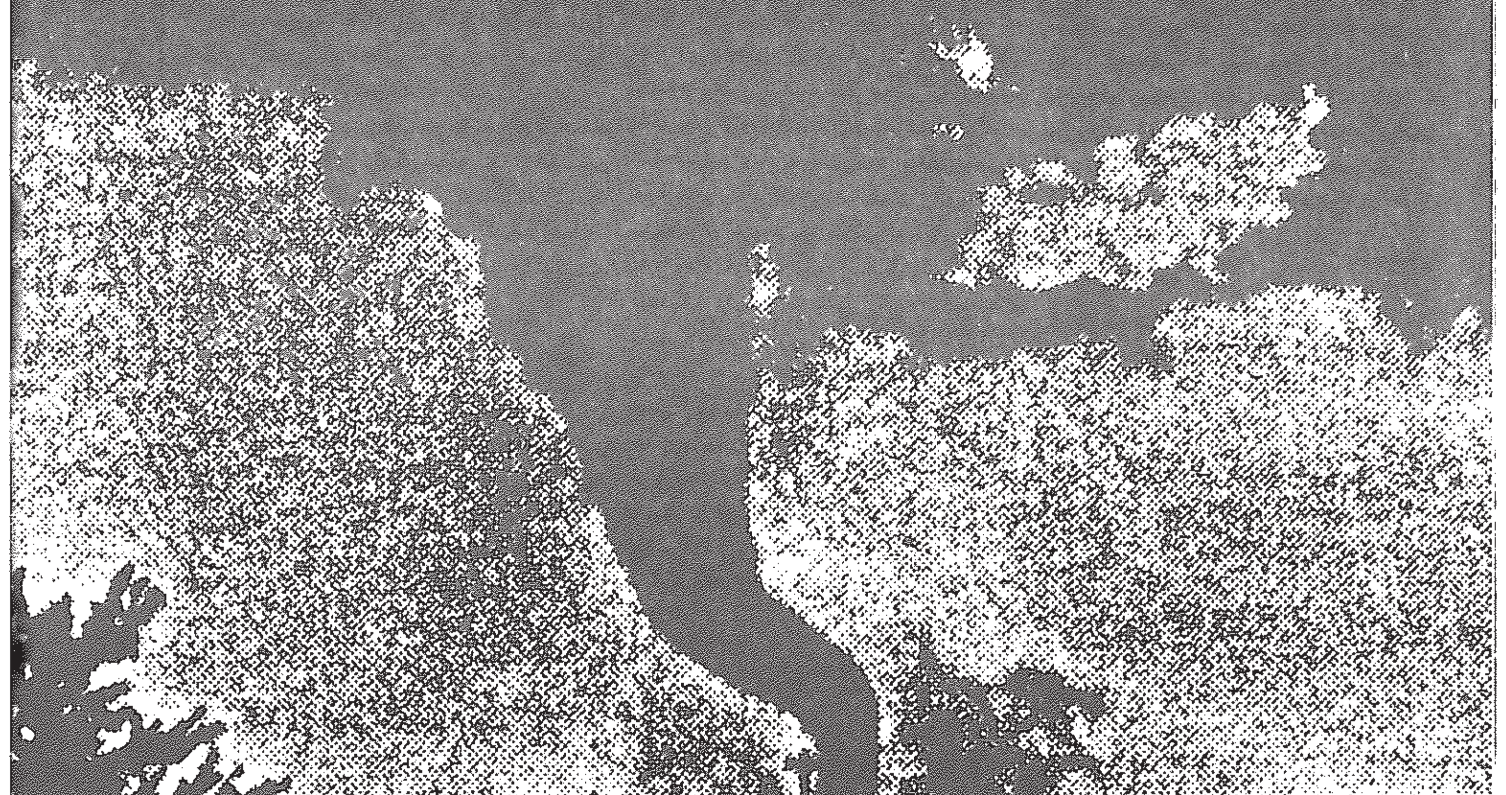
– از بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

یکسال از انتشار بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که تحلیل داهیانه بالا از آن نقل شده، گذشته است. از آن زمان تاکنون حقانیّت این گفتار هنوز برجاست. دو روندی که مائوتسه دون به آنها اشاره میکند، روند جنگ وانقلاب، هر دو سیر تشدید خود را به میزان قابل ملاحظه‌ای ادامه میدهند؛ پیش بینی مذکور در بیانیه، دایر بر اینکه تمام تضادها "خود را با نیروی سلاح در ابعاد بیسابقه‌ای بنمایش در خواهند آورد" بیش از پیش احتمال تحقق یافته است. واقعیت وحشت زای خطر یك جنگ سوم جهانی خود را بالاجبار محسوس میسازد.

برای بسیاری از مردم، بخصوص آنهاکه از وحشتهای روزمره سیستم امپریالیستی - رامان بود مانده، شاید، مشکل باشد باور کنند که رهبران جهان "متمدن" واقعاً وجداً میتوانند بنشینند و تماشاگر چنین جنایتی باشند. حتّی ممکنست استدلال شود که چنین جنایتی علیه منافع خود امپریالیستها خواهد بود: "در یك جنگ هسته‌ای برنده‌ای نمی تواند وجود داشته باشد" همان استدلالی که امپریالیستها هم درگذشته مایل بهبکاربردن آن بودند. اما بطوریکه کارل مارکس گفت: "روح آنها روح سرمایه است" این نیاز کور و بیرحم سرمایه‌است که توسعه بیابد نیازی که مدتها قبل توسط شخص مارکس در اثر حکیمانه وی "سرمایه" تشریح شده، نیازی که امپریالیستها را ملزم میسازد بضرب شمشیر و خون کلیه موانع راه این توسعه را درهم بکوبند. هرگز نباید فراموش کرد که همین دار و دسته عالیجنابان متمدن، جهان را بموقع سهمناك دو جنگ جهانی انداخته و روزمره در کشورهای تحت سلطه خود در آسیا و افریقا و امریکای لاتین نشان میدهند که نزدشان هیچ جنایتی چندان وحشیانه و پلید نیست که از ارتکاب آن روگردان شوند.

اما همچنین لازمست درك شود همان شرایطی که در جهان اسباب چنین جنایاتی را فراهم می سازد امکان پیشرفتهای ناگهانی و برجسته ای را در مبارزات انقلابی پرولتاریا خلق میکند. اوضاع امروز جهان کلیه تضادها را بسیار تشدید کرده و توفانی که سرمیرسد، از طریق مبارزه، می تواند خصوصیت رگبار یك انقلاب عظیم را بخود گیرد. درست در همین لحظات خطیر است که

انقلاب
یا جنگ جهانی سوم؟



بزرگترین امکانات برای پیشروی وجود دارد. تاریخ جهان صحت این نظر را اثبات می‌کند. پیشرویهای انقلابی عظیم در تاریخ انقلاب پرولتری، انقلاب اکتبر برهبری لنین و بلشویکها و انقلاب چین برهبری مائوتسه‌دون، هر دو با دو نبرد بزرگ در سطح جهان (جنگ جهانی اول و دوم - م) در ارتباط بودند. انقلابات در دوره‌های سکون و آرامش صورت نمیگیرند.

اساس انقلاب بر پایهٔ طبیعت یک جامعه و مبارزه طبقاتی که بآن شکل میدهد، استوار است و مسلماً حقیقت دارد که در بسیاری از مناطق جهان امکانات شروع مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت به درجات مختلف دائماً موجودند. اما حتی در این کشورها نیز روشن است که مشی و چشم‌انداز مبارزهٔ انقلابی تا حدّ زیادی تحت تأثیر تحولات جهانی بعنوان یک کل و باز شدن تضادهای جهانی است (مقالهٔ رفیق س. د. در این شماره همین مسأله را در ارتباط با ایران عنوان کرده است). طوفانی که فرامیرسد هیچ پناهگاهی را ایمن نخواهد گذاشت.

تضادهای جهان که بنحو فزاینده‌ای درهم می‌پیچند گرهگاهی را شکل میدهند. این گرهایست که باید بهمان طریقی که اسکندر گره گردیان (Gordian) را گشود، باز شود - این گره نمی‌تواند باز شود بلکه باید قطع گردد.

جنگ وصلح

پاسخ به جنگ جهانی صلح نیست. ما مخالفین سرسخت جنگ جهانی هستیم، لیکن، نه آنطور که مثلا رویزیونیستها برداشت میکنند، این بمعنی طرفداری مطلق ما از "صلح" یا حداقل از صلحی که امروز وجود دارد نیست.

اولاً در جهان امروز "صلحی" وجود ندارد. در دوران بعد از پایان جنگ دوم تاکنون برخوردهای مسلحانه یکی پس از دیگری بوقوع پیوسته است. قهر ضد انقلابی همواره وجود داشته است و برای سرکوب ستمدیدگان در سراسر جهان استفاده شده است، و انقلابیون کمونیست همواره توده‌ها را برای پاسخگوئی به این نوع قهر با قهر انقلابی رهبری کرده‌اند.

میلیونها نفر در جنگهای خونین منطقه، همچون جنگ میان ایران و عراق که چهار سال است ادامه دارد، کشته میشوند و امپریالیستها در این چنین مواردی بی تقصیر نیستند.

همه اینها بدون در نظر گرفتن رنجهائیست که امپریالیسم برای صدها میلیون نفر که در چنگال خونین وی در سراسر جهان زندگی میکنند منظور میدارد. بی شک حفظ صلح امپریالیستی امروز، هیچ نفعی برای این قربانیان ندارد.

درواقع هرکوششی برای حفظ "صلح" بسا باقی گذاشتن این سیستم جنگ افروز بجای خود بدتر از خیال بافی بوده، و برابر خلع سلاح کردن است.

"کمونیستها قاطعترین مخالفین جنگ بوده و باید توده‌ها را به حرکت درآورده و آنان را در مبارزه علیه تدارکات جنگ جهانی سوم که بزرگترین جنایت در تاریخ نوع بشر خواهد بود، رهبری کنند." اما مارکسیست - لنینیست ها هرگز این حقیقت را از توده‌ها پنهان نخواهند کرد: فقط انقلاب، جنگ انقلابی که مارکسیست - لنینیستها و نیروهای انقلابی آنها را رهبری میکنند و یا در تدارک رهبری آنند، میتواند از این جنایت جلوگیرد. مارکسیست - لنینیستها باید امکانات انقلابی را بسرعت در حال رشد ندا از دست نداده و توده‌ها را در ارتقا، مبارزات انقلابی در تمام جبهه‌ها رهبری کنند - جنگ انقلابی را در هر نقطه ممکن شروع نمایند، و در جائیکه هنوز شرایط برای اقدام به چنین جنگی حاضر نیست جریان تدارک آنرا تشدید نمایند. از این طریق مبارزه برای کمونیسم پیشرفت کرده و پیروزی پرولتاریا و خلقهای تحت ستم، تدارکات کنونی امپریالیستها را برای جنگ جهانی، در نبردهای تعیین کننده درهم ریخته، حکومت طبقهٔ کارگر را در تعدادی از کشورها مستقر نموده و اوضاع عمومی ای در جهان ایجاد خواهد کرد که بحال پیشرفت مبارزه انقلابی مساعدتر باشد. اگر از طرف دیگر، مبارزه انقلابی قادر به پیشگیری از جنگ جهانی سوم نباشد، کمونیستها و پرولتاریای انقلابی و توده‌ها باید آماده بحرکت درآوردن غلیانی که ناشی از این جنگ و رنجهائی که ناگزیر همراه آن خواهد آمد بود و آنرا علیه منبع جنگ یعنی امپریالیسم متوجه ساخته و از موقعیت تضعیف شده دشمن سود جسته و از این طریق جنگ ارتجاعی امپریالیستی را به جنگ عادلانه علیه امپریالیسم و ارتجاع مبدل سازند".

این واقعیتی است که در حال حاضر مبارزه علیه جنگ امپریالیستی یکی از عرصه‌های حیاتی مبارزه علیه سیستم امپریالیستی میباشد. هم اکنون وضع بگونه‌ایست که میلیونها نفر از مردم بدرون مبارزه علیه خطر جنگ امپریالیستی کشیده شده‌اند. در چنین شرایطی حتماً انقلابیون کمونیست باید توده‌ها را در جنگیدن علیه تدارکات جنگی امپریالیستی رهبری نمایند.

و آنها صلاحیت انجام آن را درست باین خاطر دارند که برنامه کمونیستهای راستین بطور عینی تنها برنامه‌ایست که میتواند از بروز چنان جنگ جهانی عملاً جلوگیری کرده و در نتیجه عمیق‌ترین خواستهای توده‌ها را برآورده نمایند. بطوریکه مقاله ک. ک. در این شماره جهانی برای فتح نشان میدهد، انقلابیون میتوانند تأثیر بزرگی برچنین جنبشی گذاشته و برنامه آنها میتواند شرایط مبارزه در چنین جنبشی را مقرر نماید.

اما هرچه این مبارزه علیه جنگ امپریالیستی پراهمیّت باشد، برخلاف تصوّر رایج، این مبارزه نیست که نقش حیاتی در پیشگیری از جنگ را ایفا میکند. و این بخاطر آنست که، همانطور یکه قبلاً گفته شد فقط انقلاب، و نه هیچ جنبشی کمتر از آن، میتواند از بروز جنگ جهانی سوم پیشگیری کند. بنابراین مبارزه علیه تدارکات جنگ امپریالیستی تنها تاجائی اهمیّت کامل و واقعی میابد که بتواند خود را به یکی از سیلابهائی که به جنبش انقلابی همگانی بپیوندد مبدل سازد. و تنها تاجائی که شرکت در این چنین جنبشی توده‌های وسیعی را آماده میسازد تا آینده‌ای که بورژوازی برای آنان در نظر دارد را دیده آنرا قبول نکرده و بخت خود را با پرولتاریا و راه حل انقلابی که در برابر مسئله جنگ امپریالیستی پیش می نهد، بیازمایند.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

چنانکه بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح میکند، کسانی که خطی انقلابی در جهان امروز دارند فقط اقلیت کوچکی را تشکیل میدهند که از همه طرف بوسیله بورژوازی و رویزیونیستهای رنگارنگ محاصره شده‌اند. پس چه چیز به بیانیه این امکان را میدهد که با اطمینان اظهار کند که این نبردهای انقلابی: "آینده را منعکس می سازند"؟ اظهار این مطلب صرفاً مبالغه نبوده بلکه انعکاس یک حقیقت ژرف است.

ما حقاً ایمان داریم کسانی که پیروان خط مائوتسه‌دون بوده - و در برابر حملاتی که باین خط در خود چین شده و با سرنگونی آن، این خط را محکمتر از گذشته دنبال میکنند - خط و برنامه لازم برای پیشروی در میان اوضاع بسیار پیچیده و جسارت لازم برای برانگیختن پرولتاریا و توده‌ها برای انقلاب و از این طریق جلوگیری از جنگ جهانی که فرامیرسد را باید بدآورد نوضع جدیدی در جهان، دارا می باشند.

هرگاه کسی با هوشیاری به توازن قوا در جهان کنونی، به قوّت نسبی طبقات حاکمه امپریالیستی و به ضعف نسبی نیروهای انقلابی بنگرد

بسیارآسان خواهد بود که امکان توقفامپریالیسم در تداوم مسیرخود درسراشیب جنگ ,توسط نیروهای مردم رااز نظر بیاندازد . بعضی ها ممکست فکرکنند که طرح کمونیستها ی انقلابی برای مبارزه علیه جنگ امپریالیستی یعنی ارتقاء مبارزه بمنظورانقلاب درسراسر جهان خیالاتی دوراز واقعیات است . شاید بعضی بگویند , چیزیکه موردنیازست یك برنامه " واقعگرایانه" برای مبارزه علیه این خطر بزرگست .

اما باید گفتکه این کوششها ی واقعگرایانه خود خیالاتی واهی اند . اگربرنامه کمونیستها برای متوقف ساختن جنگ جهانی مشکل بنظر رسیده و هیچ تضمینی برای موفقیت بدست نمیدهد , آنوقت درباره برنامه رفرمیستها واپورتونیستها ئی که مخالفت خود راباجنگ جهانی برپایه امید به قانع کردن امپریالیست ها درمورد بلاهت اعمالشان قرارمیدهد چه میتوان گفت . وازآن بدتر اعتقاد داشتن به برنامه خود امپریالیستهاست ,میخواهد " صلح اززاویه قدرت " باشد ویا صاف وساده اعتماد به مذاکرات صلح . (رجوع کنید به مقاله درباره ٔ بازی خلع سلاح درژنو) .

رهبران کبیر پرولتاریای بین المللی همیشه بر ضعف اساسی امپریالیسم و ارتجاع تأکید کرده اند . لنین امپریالیسم رابه " مجسمه های باباهای گلی " تشبیه میکرد و مائوتسه دون باگفتن عبارتی که غالباً از قول وی نقل میشود دایر براینکه " همه ارتجاعیون ببرکاغذی هستند " بورژوا ها و رویزیونیستهای مدرن رابچشم می آورد . این اظهارات لاف و گزاف نبوده بلکه این واقعیت رامنعکس میسازد که طبقات استثمارگر, درتحلیل نهائی ,ضعیف هستند چون آنهانماینده وحامی سیستمی از مناسبات اجتماعی هستندکه دیگر ارتباطی به مرحله تاریخی کنونی ندارد .

در دورههای بحران بی پایگی " ابدی " بودن حاکمیت طبقات استثمارگربرای بخشهای وسیعتری از مردم آشکارمیگردد ; امکان سرنگونی استثمارگران مشهودترمیشود . خطرات فزاینده بحدکافی واقعی هستند ,امّا فرصتها ــ ضرورتها ی انقلابی نیز بهمان اندازه واقعیت دارند .

جنگ خلق درپرو

میتوان گفت مهمترین عاملی که امروز درمقابل خطر جنگ امپریالیستی قرارمیگیرد مبارزهٔ مسلحانه انقلابی درپرو است . چرااین گفته واقعیت دارد ؟ چون این مبارزه تکامل یافته ترین مبارز انقلابی جهان است که بوسیله یك حزب واقعاً انقلابی کارگری ــ دراین مورد حزب کمونیست پرو ــ رهبری میشود , چون این مبارزه انقلابی است وآلت دست این یاآن امپریالیست غارتگرنیست . این مبارزه هما نقدرکه علیه رژیم ارتجاعی مستقردرآن کشورست علیه سیستم امپریالیستی نیز هست . چنین مبارزهای دریك کشوربه تنهائی برای تغییراساسی اوضاع جهانی کفایت نمی کند ,اما چنین مبارزهای میتواند بمثابه ندای " شیپورجمعی " باشد وهست که به مردم جهان اعلام میدارد که مبارزبرای کمونیسم دردستورکاربوده و وضعیت انقلابی باردیگر روبه اعتلاست .

در واقع از لحاظ مبارزه علیه امپریالیسم وارتجاع درجهان کمبودی نیست ,درهمین ماههای اخیر زدوخوردهای مهمی میان توده های خلق ومرتجعین دربسیاری از نقاط جهان صورت گفتهٔ است . مردم چه درفیلیپین آفریقا جنوبی ,نیکاراگوئه ,افغانستان و لهستان و. . . . . . . به مقاومت ادامه میدهند .

مشکلی که باقی میماند اینست که دراکثرموارد مبارزهتودهای خلق بوسیله یك حزب واقعی کمونیست پیشرو رهبری نشده بلکه درعوض بوسیله این یاآن نوع نیروی ناسیونالیست یارویزیونیست رهبری میشودکه ,صرفنظر ازاهداف ذهنی آنها (که گهگاه قابل ارج بوده ولی غالباً عکس آن است) قادر نیستند فراتراز محدوده نظم بورژوائی چیزی ببینند و از همین رو نمی توانند اعتماد استراتژیکی راکبرای پیشگرفتن مشی مستقل از قدرتهای امپریالیستی ضروریاست, به خود مهادانته باشند .

مقاومت ,به خودی خود ,کافی نیست . برای واردآوردن ضربه کاری به سیستم موجود ضروری است که مقاومت بایك خط انقلابی ,خطی که مبتنی برمبانی مارکسیسم لنینیسم ــ اندیشه مائوتسه دون که تنها خطی است که میتواند مبارزهرادرمسیر رهائی کامل پیشبرد رهبری شود .

مائوتسه دون گفت " درستی یانادرستی خط سیاسی وایدئولوژیك تعیین کننده همه چیزاست " . کلید پیشرفت انقلاب ,کمکها , اسلحه و پشتیبانی خارجی نیست . مائوخاطر نشان میسازدکه حتی اگرکسی بدون یك سرباز هم شروعکند ,سربازان گردخواهندآمد ,نه تنها تاریخ سترگ جنبش ما این حقیقت رادربر دارد بلکه حتّی تاریخ نسبتاً کوتاه ساختمان مجدد آن پس از فوت مائوتسه دون و متعاقب آن اضمحلال آنچهتاآنموقع از جنبش مائوئیستی باقی مانده بود ,این نقطه نظر راتائید میکند .

باردیگربه پروبازگردیم ,باید توجهکرد که همین چند سال قبل بودکه حزب کمونیست پرو بانیروئی بسیارمحدود مبارزه مسلحانه راشروع کرد اما باخط واستراتژی که قادربه حرکت درآوردن تودهها برای جنگ مسلحانه بود ــ واین زمانی بودکه اکثریت " چپ " در پرو چشمشان با " بازشدن فضای دمکراتیك" خیره شده وبرای گرفتن کرسی پارلمانی ــ دویدند ــ امروزاین مبارزه سرتاپای کشوررابه لرزه درآورده وبسیارفراتراز مرزهای پرو نیز طنین اندازگشته است .

آنچه امکانش درپرو به اثبات رسیده درنقاط دیگرنیز ممکن است . کشورهای بسیاری زیادی درجهان هستندکه امکانات شروع مبارزه مسلحانه برای قدرت درآنها هم اکنون موجود است ,جائیکه کمبودآن پیشروئی است که قادر به رهبری وهدایت این جریان باشد . وحتی جائیکه اوضاع چنین نباشد بعنوان مثال کشورهای امپریالیستی جائیکه انقلاب باید مسیرمتفاوتی از سیرپرورادنبال کند ,کمونیستهای واقعی باید مبارزه خود را با فعالیت درراه تصرف قدرت پیوند دهند .

مبارزه علیه تدارك جنگ باید بوسیله کمونیستهای انقلابی به انجام رسیده وبزیر رهبری اپورتونیستهاویابحال خود رهانشود . این وظیفه سنگین ماست که فعالیت خود را در دفاع از انقلاب پرو دربرتو اوضاع کنونی جهانی ,بیشتروبیشتر افزایش دهیم .

جنبش انقلابی بینالمللی شمار " ازجنگ جهانی جلوگیری کنیم ,مبارزه برای انقلاب درسراسرجهان رادامن زنیم " راپیش کشیده است . این پاسخ اساسی کمونیستها انقلابی به خطر فزاینده جنگ جهانی است . اگرچه حتمی است که اوضاع جهانی راههای مناسبی برای مبارزه انقلابی بازکند ,امّا از پیشمعیننشده استکه نیروهای قادر به تبدیل این امکانات به مبارزه برای قدرت کارگری واقعی ,یعنی نیروهای واقعی کمونیستی کهامروزبرحول جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متمرکز شده اند ,درموقعیتی بحد کفایت قوی قرار داشته باشندکه این فرصتهارابه حد اکثررسانده ومسئولیت های خود رابه انجام رسانند . چنانکه بیانیه میگوید " نیاز به شتاب دررهبران عقب ماندگی از شرایط عینی همچنان مشهوداست " . ■

چرخش امریکای دوباره جان گرفته بسوی ریگانیسم

بقلم کارل دیکس*



بنظر می رسد ایالات متحدهٔ آمریکا کاملاً دیوانه شده است. آمریکا فریاد می کشد که "دودلی ها" و "بخود شك داشتنها"ی بازمانده از دوران ویتنام خود را بدور افکنده "ما دیگر به کسی رو نخواهیم داد". برای اینکه دقیقاً نشان بدهد چقدر وقیح است، این غول بی شاخ و دم پا روی گرانادای کوچك می گذارد، بنمایش این تجاوز پر جنجال می پردازد، و بعد جرئت می کند که این جنایت را بعنوان عملی فرح بخش برای اخلاقیات نوین و تولد مجدد ملی در شیپور بدمد. امپریالیسم یانکی عربده می کشد که "حریف دیگری نبود؟" و نیکاراگوئه را سُك می زند که: "آمریکا بار دیگر به میدان آمده است".

چه چیزی می توانید از این مسخره‌تر و مزخرفتر، مخصوصاً برای آن صدها میلیون انسانی که در چهار گوشه دنیا صبح تا شب زیر چکمه کابوی زندگی می کنند، باشد؟ آمریکا نمی تواند "برگردد": او هرگز نرفته بود.

این جنگ جویی جدید محدود به مبارزه طلبی های داخل قلمرو سنتی نفوذ امریکا نمی باشد. بورژوازی امریکا علناً موافقتنامه‌های پس از جنگ دوم جهانی در یالتا را رد می کند و آنها را بی اعتبار و از نظر اخلاقی مشکوك قلمداد می کند. از سطوح بالای طبقات حاکمهٔ آمریکا بیش از پیش صحبت درگیری و "پیروزی" در یك جنگ هسته‌ای جهانی بر علیه اتحاد شوروی بگوش می رسد. در این اثنا،

---

* کارل دیکس "ضد کاندیدای" حزب کمونیست انقلابی آمریکا در دوران انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸٤ بود.

جهانی برای فتح ۱۳۶۳/٤/۲

افزایش تولیدات نظامی در کنار این تهدیدات افشاگر این است که این مسئله چقدر جدی می باشد: ایالات متحده تولیدات نظامی خود را تسریع کرده دست به تمرکز بزرگترین تجهیزات جنگی در تاریخ زده است. ۵/۱ تریلیون دلار کامل تا بحال در طول تنها پنج سال گذشته برای تیز کردن تیغه "ظرفیت ورود به جنگ جهانی" اختصاص داده شده است.

همانطور که در المپیك ۱۹۸۴ لوس آنجلس بطرز زننده ای به جهان نشان داده شد، این گردنکشی و نعره زدن بین المللی متکی بر وجود یك موج شوینیسم داخلی می باشد. آمریکای رسمی لبالب از خود پسندی بی رودربایستی می باشد. در خلال تولد دوباره پرستش "رقابت آزاد"، پرولتاریا، فقراء، و غیرسفید پوستان بعنوان افرادی "بازنده" و کسانیکه شخصاً نتوانسته اند از "فرصتهای بی پایان" در "سرزمین آزادی" استفاده بکنند در ملاء عام تحقیر می شوند. بی تفاوتی کلاسیك آمریکائی دوباره بعنوان شیوه متداول زندگی تبدیل گشته است. "وظایف اجتماعی سنتی"، بویژه برای زنان و جوانان تجلیل شده و بطور روزافزونی بکار بسته می شوند. به متعصبین مذهبی فراموش شده و گندزده مسئولیت و نفوذ داده می شود. اطاعت از بزرگتر: مادری خوب بودن، اطاعت بی چون و چرا، به شعار روز مبدل شده اند. داروینیسم (بهمراه تمامی افکار مترقی و علمی دیگر) در مدارس مورد حمله قرار گرفته اند، در حالیکه نیایش بطور روزافزونی در کلاسهای درس "ملت مسیحی" دوباره فرا خوانده می شود.

نیایشگران این "تولد دوباره اخلاقیات" به یك جنبه مشخص خدائی راهنمائی می شوند: که خداوند در گذشته‌های دور ایالات متحد را بعنوان ملت برگزیده خویش رستگار نمود و بهمراه سپاهیان ان بسوی پیروزی می تازد. امروز نقشه الهی خداوند شامل یك گردش ویژه شوم گردیده: نزدیك شدن "نبرد آرماگدون" Armageddon (در افسانه های مسیحیت معتقدند که این روزیست که پادشاهان تمام گیتی در یك میدان بزرگ برای نبرد در راه پروردگار جمع می شوند). از بالاترین سطوح اداری دولت ایالات متحده احکام متعددی صادر گشته دائر بر اینکه ما باحتمال زیاد در دوران "آخرین روزهای" پیشگوئی پیامبرانه "ای زندگی می‌کنیم که به سوی زیر و رو گشتن نهائی جهان توسط جنگ ما بین مسیحیان نیکو و اهریمنان بد خو می رود. همانطور که توسط رهبران سیاسی آمریکا توضیح داده می شود، شکی نیست که چه کسی در این ماجرا چه نقشی را بازی خواهد کرد: ایالات متحده صفات برگزیده الهی خود خدا را نمایندگی میکند و به او فرمان داده شده که "مرکز اهریمنی جهان" (بنا به گفته ریگان) یعنی امپراطوری شوروی را نابود کند.

بوضوح تلاش بیشرمانه ای در آمریکا صورت گرفته تا جوّ سیاسی تنفر آلودی را دامن بزند. از زمان ظهور خود بعنوان یك قدرت جهانی، ایالات متحده البته همواره یك نقش پلیس بین المللی داشته است. تمامی بنیاد هستی آن ریشه در امپراطوری جهانی دارد. بعنوان یکی از پایه های سیستم امپریالیستی جهان، ایالات متحده آمریکا حقیقتاً "در دریائی از خون که برای کسب منافع خود براه انداخته است گام بر می دارد". بهر صورت، در طول قریب به ۶ سال گذشته صحنه رسمی سیاسی آمریکا فضای عدم تحمل و خشونت بخود گرفته است این فضا صرفاً "در پرده پوشی و زیبا نشان دادن جنایات امپریالیسم آمریکا نگنجیده است بلکه آشکارا فراخوان بسیج اهالی کشور را می دهد و طلب علاقه برای جنایات جدید و بزرگتری را می کند. جریان افراط گرائی موجود حاکی از اتفاقات مهمی است که در پیش می باشد.

در مرکز این تبدیلات شخص رونالد ریگان ایستاده است. جستجوی جدید بدرستی توسط هواداران لقب "ریگان گرائی" یا حتی "انقلاب ریگان" گرفته است. پنج سال پیش در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۰، این مرد از منتهی الیه راست سیاسی بورژوازی بقدرت رسید. اکنون پس از اینکه انتخابات ۱۹۸۴ با یك پیروزی سراسری او را برای دومین بار به ریاست جمهوری منصوب کرد، این نوع طرز تفکر، یك تصادف گذرا نیست. این بیانگر توافقی با پایه وسیع در میان طبقه حاکم آمریکا می باشد. در طول چند سال اخیر، آنها این حالت بینابینی مومیائی شده را از طریق "جادوی رسانه‌های گروهی" در قالب بخشی از سیستم خود و مسیر اهداف شان برای دهه ۸۰ در آورده اند.

"آمریکای دوباره جان گرفته"

زمانی در اواخر دهه هفتاد جیمی کارتر رئیس جمهور وقت برای استراحت از فکر عذاب آوری که آنرا "تشویش درونی" که جامعه آمریکا را در چنگال خود می فشارد به کمپ دیوید رفت. وی پس از بازگشت خود سخنانی که امروز شهرت دارند را چنین ایراد کرد: "می خواهم همین الان در باره یك تهدید واقعی به دموکراسی آمریکا با شما صحبت کنم... این یك بحران در اعتماد ماست. این بحرانیست که درست بر قلب و روح و مفهوم اراده ملی ما ضربه می زند".

امپریالیستهای آمریکائی از دست موج بی سابقه قیامها و انقلابات که در سالهای دهه ۶۰ دنیا را فرا گرفت زخمهای عمیق برداشته اند. در جبهه خارجی امپریالیسم آمریکا اولین شکست واضح نظامی خود بدست جنگ انقلابی در ویتنام را به تلخی چشید. در جبهه داخلی این امر باعث شد تا موج وسیعی از طغیان، جوانان و اقلیتهای ملی مملکت را بلرزانند. برای سالها پس از این دوران پر آشوب، حتی پس از یك فروکش در دوران نیمه دهه ۷۰، بسیاری از زخمهای سیاسی وارد آمده التیام نیافته باقی ماندند. سنتهای گذشته بی تأثیر شده بود: اکنون نسل جدیدی پدیدار شده بود که در چشم وی آمریکا (حداقل) بعنوان کشوری که بوضوح ناقص و معیوب بوده و قادر به اجرای بیعدالتی‌های فراوان می باشد افشا شده بود. حتی در میان ارتجاعی ترین عناصر داخلی، که در طول سالهای ۶۰ به تنگنا افتاده زخم خورده بود نسبت یك تضعیف روحیه قطعی وجود داشت. هیچکدام از اینها برای امپریالیسم آمریکا که در فکر وظایف مبرم خود بود قابل قبول نمی بود.

کارتر سخنان خود را درباره "تشویش درونی" با این جملات پایان داد: "بیائید تا با یکدیگر خود را برای تولد مجدد روح آمریکا متعهد کنیم".

طبقه حاکمه آمریکا از آنموقع تا کنون منابع فراوانی را برای دقیقاً

این تولد مجدد بکار گرفته است. بدبختانه برای اینده سیاسی کارتر، او مردی نبود که این چنین جنگ صلیبی را پیشقدم شود. علیرغم پرهیز کاری مفرطش و شهرتش بعنوان یک " فرد بیطرف " غیر فاسد، کارتر از لحاظ سیاسی بیش‌ازحد خود را حقیر ساخته بود. پس از روند معمول گزینش از داخل الك بوژوازی آمریکا، این رونالد ریگان بود که انها جلو انداختند.

در بین وظایف تصویب شده برای ریگان قرار بود او یك مبارزه کامل را در عرصه افکار عمومی راه بیاندازد. در مرکز ثقل این جریان ایده " احیاء آمریکا " قرار دارد: تجلیل شکوه آمریکائی که زحمت می کشد تا موقعیت خود را بعنوان قدرت بی چون وچرای سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان دوباره بدست بیاورند، آمریکائی که قادر باشد تا امپراطوری " هرچه آمریکا می گوید " خود را دوباره غالب کند - این ایده‌ایست که از طریق یك جریان احساساتی از خود گذشتگی ملی به پیش رانده می شود: اتفاقات بهم پیوسته این عقده گشائی (از بحران گروگانها در ایران، تجاوز به گرانادا تا بازیهای المپیك) یك نوع احساس ساختگی " احساسات خوب دوباره در باره آمریکا " را بدنبال می اورد. ذات خوبی این نوع آمریکا قرار است بدیهی هم باشد، و بخاطر این خوبی هرنوع جنایتی نیز سرانجام قابل بخشش است - از اینگذشته، حتی قدیسین هم جنگهای خود را در یك دنیای خطرناك و ناسالم راه می اندازند. آنچه پدید می آید دقیقاً همان نوع " خشونت احساساتی " لیبرال آلمانی " توماس مان " خواهد بود که یکزمانی نسخه‌اش را برای نازیسم پیچید. چگونه در غیر این صورت یك " رضایت عمومی ملی " می تواند از این افسانه که تجاوز به گرانادا یك " عملیات نجات " برحق بود یا اینکه مزدوران ضد انقلابی آمریکای مرکزی " آزادی‌خواهان " هستند سر بزند؟

هیتلر آمریکائی

در یك چهره با دقت ساختگی، در شأن گوبلز، ریگان بعنوان دقیقاً همان چهره " خشونت احساساتی " معرفی شده است. ایالات متحده آمریکا در سالهای دهه ۸۰ - البته آلمان سالهای دهه ۳۰ نیست - اختلافات و تشابهاتی در کار است. در جائیکه هیتلر برای کسانی که وفادارانه بدنبال یك قیصر جدید برای آلمان گشته و داستانهای پیرمرد موی سفید " زیگفرید " را بیاد میاوردند مظهر اساطیر دهکده‌های جنگل سیاه بود، به ریگان یك سناریوی مشخصاً آمریکایی داده شده است. او در نقش یك کابوی ساده وپایبند به اخلاق، مردیکه از قرار فکرش از دانش درهم ریخته نشده، اما بااستفاده از یك احساس صحیح غریزی از کمرش اسلحه میکشد و شلیك میکند، ظاهر میشود. وقتیکه در دوران انتخابات اخیر یك مفسر بورژوا بلبل زبانی می‌کرد که " ریگان واقعا عموسام شده " ، او دوست داشت آخرین کرنش را به " شایستگی ذاتی " این مرد بجامی اورد. (تصورش را بکنید. شایستگی ذاتی یك سردسته امپریالیستی که سوزاندن میلیونها انسان در اتحاد شوروی را به " جوك " عمومی تبدیل میکند. واقعا که چه " خشونت سرشار از احساسی ").

علیرغم خصوصیات ویژه " آمریکائی " اش، این جریان، نماینده صفحه ای از کتاب نازیسم است. برای آنکه آینده‌ای وحشتناك و فاجعه آمیز را برای میلیونها نفر مطبوع جلوه دهند آنرا در پوششی از تجملات گذشته با شکوه قالب می کنند. ریگان دوباره آمریکا را وقف دنیای خفه کننده شهرهای کوچك و صاحبان موفق صنایع، جائیکه " هر کس این شانس را داشت که با کار سخت به یکجائی برسد " می کند. این همان قصهٔ شاه پریان است که هر کس (علی الخصوص زنها، جوانها و اقلیتهای ملی) " جای خود شان را میدانستند " چون " ارزشهای سنتی " قطعی، عادلانه و تغییر ناپذیر بودند. این نظم سرشار از محسنات، البته گذشته‌ایست که هرگز وجود نداشته. گذشته‌ایکه هیچگاه برای اکثریت مردم در داخل آمریکا وجود نداشته چه رسد به آن صدها میلیونی که در چهار گوشه جهان تحت نفوذ ش بوده اند.

واقعیات امروزی بدجوری ناکافی جلوه گر می شوند و از اینرو از آمریکائیهای وفادار خواسته می شود (در جبهه داخل و بطور روزافزونی در خارج) جانفشانی بخرج بدهند تا " این جریان را درستش کنند " محتوای واقعی این نوع اینده نگری در تاکید بسیار به " آمریکا را دومرتبه اقای دنیا بکنیم " خود را نشان داده و در این مسیر با افسانه " جنگ در راه پروردگار " درهم امیخته می‌شود. هیچکدام از این دو جریان اتفاقی نیستند: در زندگی واقعی اینها دقیقاً نقطه‌ایست که " امریکای احیاء شده " دارد بسویش می رود، بسوی وحشیانه‌ترین نوع مخالفت با انقلاب از یکسو و قماری مأیوسانه برای پیروزی در یك جنگ جهانی هسته‌ای از سوی دیگر.

تدارکات جنگی

ارتباط نزدیك مابین ظهور ریگان پرستی و تدارکات جدی امپریالیسم امریکا برای یك جنگ جهانی

آنجائی معلوم می شود که سیاستهای وسیعتر نظامی و سیاسی - استراتژیکی که در نیمه آخر حکومت کارتر یعنی درست قبل از اینکه خود ریگان بعنوان رئیس جمهور قدم در صحنه سیاسی بگذارد، فرموله شد مورد بررسی قرار گیرد.

در همان حال که کارتر شعار " تولد مجدد معنوی " را می داد، یك دست پاچگی زیادی نیز برای برنامه ریزی مسائل ده سال اینده به چشم می خورد. پیش از شکست انتخاباتی کارتر در سال ۱۹۸۰، خطوط کلی دکترین و پیش بینی های نظامی ایالات متحده بطور دربست در مسیر " غالب شدن " در جنگ جهانی شکل داده می شد و ساختار نیروهای نظامی بطور واضحی خبر از امادگی همه جانبه برای " وارد شدن در جنگ " می داد.

در میان تصمیماتی که در اواخر دهه ۷۰ گرفته شدند موارد زیر به چشم می خورند: دستور العمل ریاست جمهوری شماره ۵۹، برای طرحریزی یك استراتژی هدفهای سلاحهای اتمی امریکا در " تقابل نیرو " که شامل استراتژی ارجح شمردن " اقدام بحمله اول بقصد نابودی دشمن " میباشد طرح تهیه بمب افکنهای B-1 وموشکهای MX (ام اکس) و ترایدنت - ۲ (Trident-2) بتصویب رسید و در نتیجه تصویر یك نسل کاملا جدید از سلاحهای هسته‌ای را بوجود اورد. قرارداد ساختن بیش از ۳۴۰۰ موشك کروز به امضاء رسید. موافقتنامه‌های استقرار موشکهای دقیق میان برد

هسته‌ای در اروپای غربی حاصل شدند و تولید پلوتونیوم برای رفع این احتیاجات بیشتر افزایش یافت. برنامه های ضد ـ ماهواره‌ای براه افتادند و مقدمات یک لایحهٔ جدید نظامی کشور طرح ریزی گردید.

در عین حال امپریالیستهای آمریکائی تحت حکومت کارتر در چند نقطه جهان برای جلوگیری از اتفاقاتی که ممکن بود به یک مبارزه واقعاً انقلابی منجر شده یا محل تاخت و تاز هواداران شوروی گردد، لشکر کشی کردند. سیل تجهیزات نظامی برای ضد ـ انقلابیون انگولا و نیکارگوئه و همچنین نیروهای هوادار امریکا که با قوای شوروی در افغانستان می جنگند سرازیر شد. "سیاست حقوق بشر" بی آبروی کارتر هم یک استراتژی بود برای در دست نگهداشتن اوضاع و جوّ پس از ویتنام و هم اینکه سعی داشت تا چهره نوکران و جلادان آمریکا را در کشورهای نو مستعمره، در مخالفت با نوکران "خودکامه" حاکم بر کشورهای بلوک شرق، زیبا و منزه نشان بدهد، در عین حالیکه هیچ جای شک باقی نمی گذاشت که ایالات متحده در نهایت از سلطه خود در این کشورها با آتش و خون دفاع خواهد کرد. بدنبال سقوط شاه و شکست تجاوز هلیکوپترهای نظامی آمریکا به ایران در جریان گروگانگیری، آمریکا بسوی تکمیل جدی نیروی تهاجمی "واکنش سریع" که ویژهٔ منطقهٔ خاورمیانه طرح ریزی شده بود قدم برداشت.

سرانجام، با استفاده از بهانه‌ای که تهاجم امپریالیستی شوروی به افغانستان فراهم کرده بود، حکومت کارتر دشمنی و ضدّیت آشکار را در قلب روابط مابین امریکا و شوروی قرار داد: روابط فرهنگی و علمی تا حد زیادی قطع گردیدند، والمپیک مسکو نیز تحریم گشت. واشنگتن "دکترین کارتر" جدیدی اعلام نمود که بر مبنای آن امریکا بر علیه هر کشوری (یعنی شوروی) که منطقه کنترل آنرا در خلیج فارس به مخاطره بیاندازد اقدام به آغاز جنگ هسته‌ای خواهد نمود.

بطور خلاصه، "ریگان پرستی" با ریگان شروع نشد. در زمانیکه ریگان تازه شروع بظاهر شدن در مرکز سیاستهای آمریکا کرده بود، در زمانیکه "تولد مجدد معنوی" تازه آغاز به یافتن راهی برای ابراز خود بر لبهای امپریالیستهای امریکائی کرده بود، الزامات بین المللی داشت امپریالیسم امریکا را به آغاز یک تدارک همه جانبه جدی برای دورانی از رقابتها و برخوردهای جهانی می کشاند. ریگان این آمادگی جنگی را بوجود نیاورد، این آمادگی جنگی بود که ریگان را آفرید. بعضی مواقع مشخص خود بخود رهبرانی از تیپ هیتلر را می طلبد. ریگان یک نماینده مناسب امپریالیستهای امریکائی برای درست چنین مواقعی است.

علاوه بر این، باید توجّه داشت که تفاوتهائی مابین برنامه‌های مشخص هیتلر و ریگان وجود دارند. یک مسئله اینست که سیاستهای ریگان (حداقل در حال حاضر) هدفش از میان بردن پوسته دمکراتیکی که از طریق آن امپریالیستهای امریکائی دیکتاتوریشان را اعمال میکنند نمی‌باشد، یقیناً نه آنطور که هیتلر مجبور شد که پارلمانتاریسم "جمهوری ویمار" را از هم بپاشد. امپریالیسم امریکا پرچم "دنیای آزاد" خود را آنقدر برای اهدافش پر منفعت می داند که نخواهد بهمین سادگی آنرا بدور بیاندازد. در حقیقت تحت حکومت ریگان چندین انتخابات ساختگی و دروغین برای آرایش چهره رژیم جوخه‌های مرگ در کره جنوبی، السالوادور و ترکیه برگزار شده است. وجود رسمی دموکراسی بورژوازی در ایالات متحده هرگز از انجام جنایت در روز روشن در زمانیکه به آن احتیاج بوده، علی‌الخصوص در مناطق تحت حاکمیتش در خارج جلوگیری نکرده. حتی در زمانیکه ریگان درباره "آزادیهای منحصر بفرد امریکا" و درباره احتیاج به کشتار برای "حفاظت" از آنان یاوه سرائی می کند، یک فشار واقعی بر مباحثی که اجازه حرف زدن درباره آنها وجود دارد در داخل امریکا در حال شکل گرفتن است، که با مقدمات گامهای آینده بسوی اختناق داخلی و ترور کامل میشود.

بر خلاف جنگهای جهانی قبلی در این قرن، ایالات متحده درست در اولین سنگرهای سومین جنگ جهانی آینده قرار دارد. امریکا باید مردمش را برای دریافت کامل شوکی که در اثر این برخورد بوجود میاید، بنحوی که هرگز قبلاً با آن مواجه نبود ماند، حتی تا مرز خیره شدن مستقیم بیک انفجار اتمی آماده سازد. بدین منظور، امپریالیستهای آمریکائی تمام ذخیره‌های سیاسی خود را باید بسیج کنند و آماده شوند تا همه چیز را بر روی خط قطاری که در راه است قرار بدهند. درست است که خاطرهٔ هیتلر حقاً تنفر انگیز است، این باید مشخص گفته شود که جنایاتی که هم اکنون بدست بورژوازی آمریکا و هیتلر امریکائی منتخبشان دوشادوش همقطاران روسی خود در حال آماده شدن هستند هر جنایتی را که چهل سال پیش در جنگ جهانی صورت گرفته بیمقدار نشان می دهد. برای توضیح جنایاتی که بدست این هیتلرهای جدید برنامه ریزی شده باید یک فرهنگ جدید اختراع کرد. این چنین احتیاج افراطی است که افراط گرائی یک رونالد ریگان را می‌طلبد.

حکم پوچ

ریگان گرائی یک پدیده صرفاً برای مصرف داخلی آمریکا نیست.

ایالات متحده یک نقش مرکزی را بعنوان "سوزن بان" در اتحاد وسیعتری که آن را رهبری می کند بعهده دارد. شعار "خواستن توانستن است" آمریکا مورد استفاده قرار می گیرد تا به تحکیم ستون فقرات کل جهان غرب کمک کند. در اروپای غربی، "محبوبیت" ریگان بعنوان نوعی قاطعیّت که باید از آن سرمشق گرفت معرفی می شود، در حالیکه در همان حال ایالات متحده آگاهانه همه جا بعنوان یک دریای عظیم از کابوسهای عصر اتم برای از بین روحیه توده‌های مردم معرفی میشود.

در کشورهای تحت سلطه ظهور ریگان گرائی برای پشتیبانی از جانی‌ترین نوکران سر سپرده مورد استفاده قرار گرفته و بمردم فشار آورده می شود که با روحیه تسلیم، تقدیر آمریکا را بعنوان یک نیروی جاودانی قبول کنند.

تنها بخاطر همین دلایل، جا دارد که چهره واقعی تضادهای انفجاری در زیر تصویر ساختگی اتحاد مردم آمریکا را بطور عریان نشان داد.

نبایستی جای هیچگونه شگفتی باشد که امپریالیستهای امریکائی در داخل مرزهای خود بخشهای قابل توجهی از مردم را برای مواقع

ضروری بسیج و علم کردنشان بفساد کشاندماند. بالاخره از اینحرفها گذشته، ایالات متحده برای نسلها مرکز یك امپراطوری جهانی بوده. بهر جهت، جامعه امریکا نیز یکجامعهٔ طبقاتی درگیر در بحرانی عمیق است، که در مقابله با خطرناکترین برخورد جهانی در تاریخ خود قرار دارد. و علیرغم خفه کردن جوّ سیاسی در میان ستمدیدگان در داخل امریکا، نوعی تنش مشخص نیز در این سکوت سیاسی وجود دارد. تمامی پدیده تهوع برانگیز ریگان گرائی و دایناسورهای ارتجاعی که بجان مردم انداخته بهمراه تمامی تکانهای بین المللی که به امریکا دقیقاً بخاطر موقعیتش ضربه می زنند، هردو بطور جدّی به تشدید قطبی شدن جامعه و افزایش این تنش منجر شده است. نگاهی بر چند فاکتور در "پیروزی قاطع انتخاباتی" با زور پول بدست آمدهٔ ریگان در پائیز گذشته کمك خواهد کرد تا این تضادها نشان داده شوند.

اولین چیزی که می توان بطور قاطع بر مبنای انتخابات ۱۹۸٤ گفت اینست که ریگان از یك نقش "رسالت" در بین امپریالیستهای امریکائی برخوردار است، بندرت یك چنین نماینده سیاسی از بین آنان اینقدر از انتقاد بدور بوده است. مطبوعات آمریکائی در مقابل پای ریگان مثل توله سگ به خوش رقصی پرداختند، در حالیکه رقبای او را یك شبه به تمسخر و استهزاء کشاندند.

مشخصترین نمونه این رأی گیری بورژوائی در مخالفت ساختگی "علیه" ریگان ازسوی چهره غیر مخالف دمکراتها نشان دادهشد. درمورد هرمسئلهٔ مهم، نماینده دموکراتها والتر ماندل به ابراز اتحاد ضروری با اعتقادات سیاسی ریگان پرداخت: در مورد احتیاج بر تسریع افزایش تسلیحات، در مورد احتیاج به مقابله با شوروی با "قاطعیت"، در مورد احتیاج به زانو در آوردن نیکاراگوئه، در مورد اهمیّت نقش مذهب در زندگی امریکا در مورد احتیاج به قرار دادن مسائل اجتماعی از قبیل فقر نژاد پرستی به گوشه مباحث سیاسی. سئوال اساسی در انتخابات این شد که چه کسی میتواند به بهترین نحو تکمه سلاحهای اتمی را مراقبت کند و آمریکا را بهسلطه بی چون و چرای مجدد جهانی رهبری کند. دستیاران نماینده مخالف دموکراتها، والتر ماندل، خودشان اعتراف کردند که در طول تماشای برنامه تبلیغاتی تلویزیونی ریگان که بطور تهوع آوری جنگ طلبی را تشویق می کرد گریه شان گرفته.

با توجّه به این نکات ظریف و دقیقاً طرح ریزی شده "مصاحبه تلویزیونی" و وحدت عقیدتی بورژوازی که آنان منعکس می کنند، نتیجهٔ انتخابات هیچگاه مشکوك نبود. ریگان در تمام ایالات غیر از "مینه سوتا" محل زندگی ماندل، آنهم با اختلاف ۰٫۱٪ برنده شد.

دموکراتها سپس مبارزه خود را بر مبنای سناریو تمام کردند. جرالدین فرارو، نماینده معاونت ریاست جمهوری از سوی دموکراتها، انتخابات را با این جملات بپایان رساند: "اکنون لحظهٔ سخنرانی به هواخواهی از یك گروه تنها نیست، بلکه زمان جشن برای دموکراسی ماست". همان غروب، ماندل اولین کسی بود که از قراری "رهبری عمومی" ریگان را اعلام کرد. وی گفت "او برنده شده، ما هم امریکایی هستیم. او رئیس جمهور ماست. ما به او احترام می گذاریم، خداوند نگهدار شما باد. خداوند آمریکا را حفظ کند". جای تعجب نیست که امپریالیستهای امریکایی می توانند چنین نمایش را اجرا کنند. آنها همواره این چنین سردستگان خود شان را انتخاب می کنند. اینها، انتخابات آنان، مؤسسات آنان، احزاب آنان و رسانههای شدیداً تحت کنترل آنان هستند. یکدوران ساختگی، "مباحثات" بعنوان "جمع گرائی" و دموکراتیسم نمایش داده می شوند و بعد از آن سیاستهای امپریالیستی در راه، بعنوان محصول "نظر و آراء مردم" به تصویب می رسند. آنچه اینبار خیلی ویژگی داشت این بود که نه تنها امپریالیستها به نمایشنامههای مباحث معمول خود شان هم علاقمند نبودند بلکه نتیجهٔ نهائی را هم کاملاً یکجانبه می خواستند.

نخست به ماندل اجازه داده شد تنها به طرح جبونانه ترین و آبکی ترین انتقادات از سیاست ریگان بپردازد و بعد حتّی این تظاهر بهیك آلترناتیو دیگرهم در زیر ببهمنی از فشارهای تحقیر آمیز دفن شد. چه راهی بهتر از این برای علم کردن تودههای عقب افتاده که قهرمانشان را شکست ناپذیر جلوه بدهند؟ چه راهی بهتر از این که در تلاش برای خفه کردن نیروهای پیشرو و افکار انقلابی آمریکای تجدید حیات کرده را بعنوان کشوری راضی و بنحوی مبارزه جویانه و مغرور و مخالف حتّی هرگونه انتقادات آبکی لیبرال نمایش داد؟

در بعضی مناطق یك نوع پشتیبانی عمومی از ریگان واقعاً وجود دارد. در یك امپراطوری سرشار از چرك و عفونت مثل امریکا، بی شك همواره میلیونها نفر مردمی وجود دارند که یك برنامه کاملاً ارتجاعی را که در قدرت باشد برسمیت می شناسانند و با شور و علاقه خاص آنرا قبول می کنند. نیروهائی وجود دارند که علاقمندند که امریکا را در جبهه بین المللی در موضع تهاجمی بیشتر ببینند و حتی ممکن است این تمایل را داشته باشند که یك لگدی هم به "سرخها" (کمونیستها) بزنند. برای یك دهه، چنین بخشهای ارتجاعی و احمقی از مردم ایالات متحده از کرختی و گیجیشان بیرون آورده شده و تعلیم دیدهاند که یك نقش فعال سیاسی را بازی کنند. این نیروها که معمولاً در لباس مذهبی هم هستند از تبلیغات وسیعی سود بردهاند و به آنها لقب "لبهٔ برنده تولد مجدد معنوی" آمریکا نیز اعطاء گردیده.

بهر جهت، نه همه و یا حتّی اکثریت هواداران ریگان واقعاً از ته دل او را می خواستند. مقدار بسیار زیادی احساسات مردم و تصوّر اینکه ریگان امور کار را بخوبی در دست دارد بنفع ریگان تمام شد. این مسئله علی الخصوص در میان طبقات متوسط جامعه و بخش قابل توجهی از کارگران ممتاز که به ریگان رای دادند صدق می کند. درجه تضاد مابین بلوك شرق و غرب بطور قطع افزایش پیدا کرده، اما این درحالیست که آمریکا در موقعیّت مستقیم جنگ افروزی قرار ندارد. آراء عمومی جمع آوری شده توسط خود بورژوازی امریکا استناد می کند که مقدار بسیار زیادی از پشتیبانی از ریگان در واقع نه تأئید جنگ جهانی او بلکه انعکاسی از تخیل بیهوده ایست که گویا سیاستهای نظامی او ممکن است به "صلح از طریق قدرت" بیانجامد.

مهمتر اینکه، شاید در بوجود آوردن پشتیبانی برای ریگان در میان خواب آلود ترین طبقات جامعه مسئله وجود یك بهبود اقتصادی موقتی باشد. بنابر برخی از آمار، محبوبیت

ریگان در ارتباط نزدیک با بهبود اقتصاد ملی بالا و پائین رفته و در زمان بحران اقتصادی ۱۹۸۲ به رکود کمترین حدّ ممکن برای یک رئیس جمهور رسید. برای بخشهایی از مردم، سیاستهای جاری (که بنوبه خود در ارتباط نزدیک با افزایش تسلیحات، مقدار عظیم کسر بودجه و موقعیت آمریکا در داخل بلوک خود دارد.) یکنوع جدارهٔ واقعی اما بینهایت آسیب پذیر از خوشبختی حداقل برای امروز، ایجاد کرده که شوق تصویب مجدد ریگان را بدنبال خود آورده است.

معنی این، در حقیقت اینست که بخش اعظمی از هواداری کنونی از ریگان بر مبنای یک ناآگاهی زیاد از برنامه‌هایی ست که مستقیم در پیش رو قرار دارند، و قطعاً هیچگونه ربطی هم به صلح و خوشبختی ندارند. یعنی اینکه تحولات واقعی که هم اکنون در حال شکل گیری اند چون سیلی محکمی این نوع مردم را خواب بیدار خواهد کرد.

در حقیقت "ریگان گرائی" با یک حملهٔ شدید اقتصادی بر بخشهای اعظمی از توده‌ها، حتی در زمانیکه دیگران از این "بهبود اقتصادی" استفاده میبردند، مصادف بوده است. بیکاری همچنان با درصد بالائی باقی مانده، خدمات اجتماعی بنحو قابل توجهی قطع شده اند، حتّی حقوق بازنشستگی سالخوردگان هم پائین آورده شده. بطور مثال، تعداد بی خانه‌ها به رکوردی جدید و مفتضح رسیده.

انتخاب توده‌ای و افزایش قدرت ریگان بعنوان سندی "رسالت از جانب عموم" برای جنگ و ارتجاع بسیاری از دیگر تحولات پر اهمیت سیاسی، غیر از آنچه بحال دربارهٔ اش بحث کردیم را از یادها برد و یا اینکه حتی آنان را سرکوب کرد. قطب بندی واقعی در انتخابات پائیز گذشته نه ما بین هواداران ریگان با ماندل، بلکه در واقع ما بین آنهائی بود که رأی دادند یا ندادند. در حالیکه ظاهراً ریگان از صندوق آراء پیروز بدر آمد اما رقابت ما بین رأی دهندگان و ممتنعین در روز انتخابات بموازات هم پیش رفت. بیش از ۹۰ میلیون مرد و زن در آمریکا، یعنی بیش از نیمی از بزرگسالان و بالای ۱۸ سالگان، در هیچ بخش از کلّ انتخابات اصلاً شرکت نکردند. این بمعنی پائین ترین درصد شرکت در تاریخ آمریکا می‌باشد (چیزی برابر تقریباً ۵۰ درصد از مردم در انتخابات سال ۱۹۸۰).

این امتناع توده‌ای بیانگر یک نوع شکست واقعی نقشه‌های امپریالیستها بوده و بنوبه خود یک فال بد نیز برای آنان می باشد. این در حالی اتفاق افتاد که پیش از انتخابات شدید ترین تبلیغات برای کشاندن مردم بپای صندوقها صورت گرفته بود. یک مفسر بورژوا که در روزنامه نیویورک تایمز مقاله می نویسد نوشت: "همه می دانند که رأی یکنفر تنها، نتیجهٔ یک انتخابات ملی را تعیین نمی کند. اهمیّت واقعی رأی یکی از اهالی کشور در اینست که با ریختن رأی بصندوق، او- مرد یا زن- اعتماد خود را به سیستم دمکراتیک، بیان می کند." در رأی گیری در واقع، آراء عمومی مردم دربارهٔ خود آمریکا بعنوان یک کشور اعلام شد.

برای بوجود آوردن علاقه در مردم برای اولین بار به یک زن و سیاهپوست اجازه داده شد تا در نقش مقام معاونت رئیس جمهوری و خود رئیس جمهور وارد مبارزه بشوند. و وقتی که همه چیز به اتمام رسید، تعداد آرائی بی سابقه وقایع و سرانجام را تعیین کرد. طبیعتاً این بیانگر یک طیف وسیع از نوع تفکر سیاسی بود (که الزاماً همه آنها انقلابی و حتّی پیشرو هم نبودند اما حداقل با نوعی احساس دلزدگی و خشم از کلّ این معرکه و بازی همراه بود.

کارزار جسی جکسون

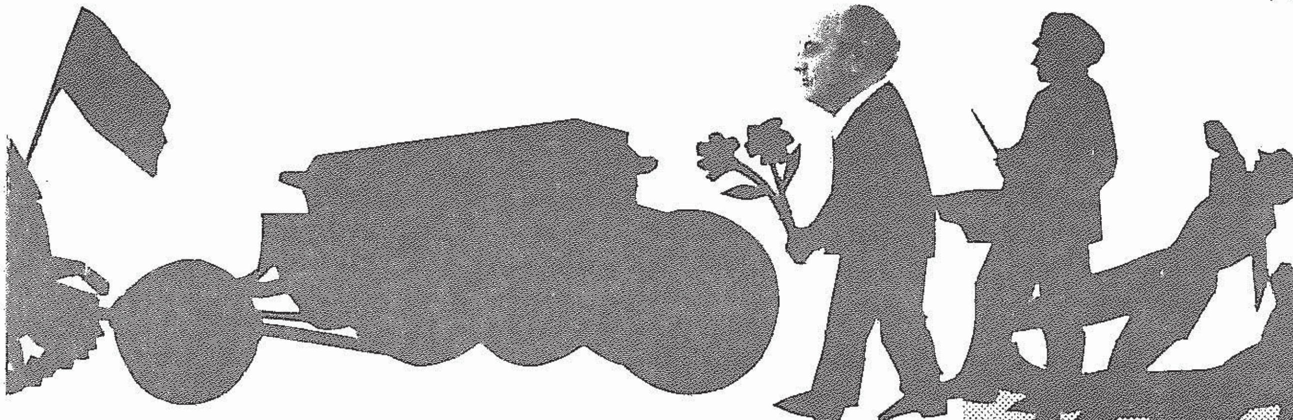
جدّیتی که امپریالیستها برای رسیدن به احتیاجاتشان در فریب خصوصاً بخشهای تحت ستم جامعه برای کشاندن آنان بپای صندوق رأی بخرج دادند را می توان در خلق یک جناح مبارزاتی هوادار کشیش جسی جکسون در انتخابات مشاهده کرد. جکسون یکی از دستیاران سابق مارتین لوترکینگ است که دارای سوابق لعاب زده بعنوان یک فعال حرفه‌ای در "جنبش سیاهان" (در سالهای ۶۰) می باشد. یکسال پیش از انتخابات به او اجازه داده شد که یک مبارزه کم سابقهٔ سیاهان را راه بیاندازد، و یک "ائتلاف رنگارنگ" را که ریشه در نیروهای بخش چپ حزب دمکرات دارد برای انتخابات بوجود بیاورد.

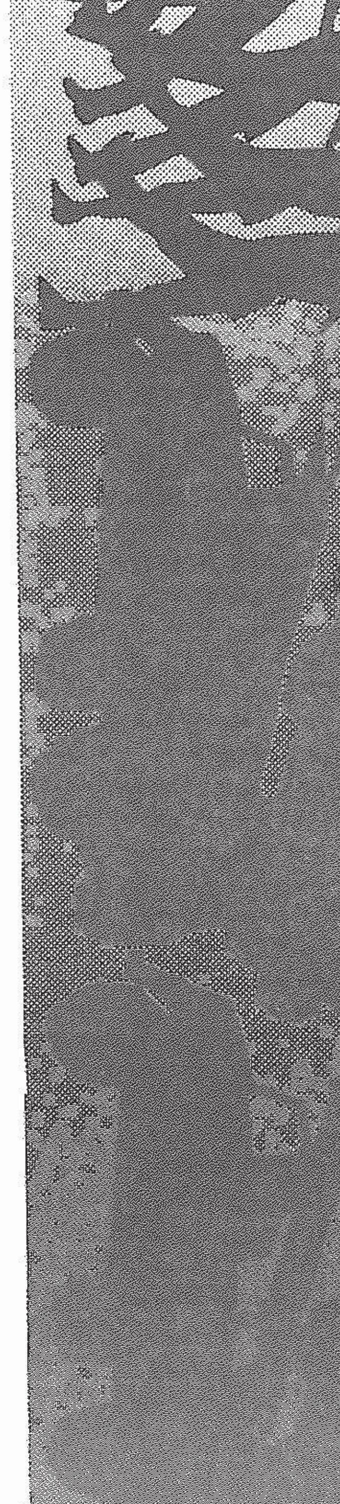
سیاهان بعلت طبیعت واقعی مسائل در آمریکا، بطور دستجمعی از "آمریکای احیاء شده" حذف شده اند. حباب کنونی خوشبختی به بخشهای تحتانی جامعه، جائیکه فقر توده‌ها با درصدی بینهایت بالا در حال افزایش است، گسترش پیدا نکرده. از نظر سیاسی، مشخصاً در میان سیاهان، نسبتاً یکنوع احساس دقیق وجود دارد که تمامی این پاگیری سیاستهای دست راستی بیانگر قدرتگیری کامل شوم ترین نیروهای جامعه است. با توجه به اینکه سیاهان در بخش اعظمی از کارگران تمرکز دارند و امروزه بخش بزرگی از نیروهای نظامی امپریالیسم آمریکا را تشکیل می دهند، هرگونه ناآرامی سیاسی یا افزایش دلبریدگی از سیستم در میان سیاهان و همین‌طور دیگر اقلیتهای تحت ستم منبع جدی را برای نگرانی طبقهٔ حاکمه فراهم می کند.

مبارزهٔ جکسون بنابراین نوعی مانور کناری بود تا قابلیّت خطرناک نیروهای یاد شده را بداخل چهارچوب سیستم انتخاباتی بکشاند و آنها را قانع کند که صرفنظر از عقده‌های موجود در جامعه، در سیستم آمریکائی محلی برای شنیدن شکایات آن "آمریکای دیگر" نیز باقی مانده. نامزدی جکسون نه نتیجه وجود یک طغیان موجود در میان سیاهان بود نه حتّی نوعی ابتکار عمل ساختگی برای اعتماد به خود بوسیله نیروهای بورژوای سیاهان. این نیروها (هم توده‌های سیاهپوست و علی الخصوص چنین بورژواهای سیاهپوست) هدف یک تلاش مشخص سیاسی بودند و تا حدّ زیادی هم بداخل آن کشیده شدند. اما از همان آغاز، مبارزهٔ جکسون با تأئید و راهنمائی ظریف خود امپریالیستها به پیش رفت. برای راه انداختن علاقه در میان مردم، به جکسون حتی اجازه داده شد عقایدی را بیان کند که بندرت در داخل جریان سیاسی بورژوازی آمریکا شنیده می شود.

بهرحال، این اجازه دقیقاً به این خاطر داده شد که همه از اول می دانستند که جکسون قرار است "شرکت" کند اما حتّی فکر "بردن" را هم نباید بکند. او تور بود اما خود ماهیگیر نبود. بعلاوه

بقیه درصفحهٔ ۷۴





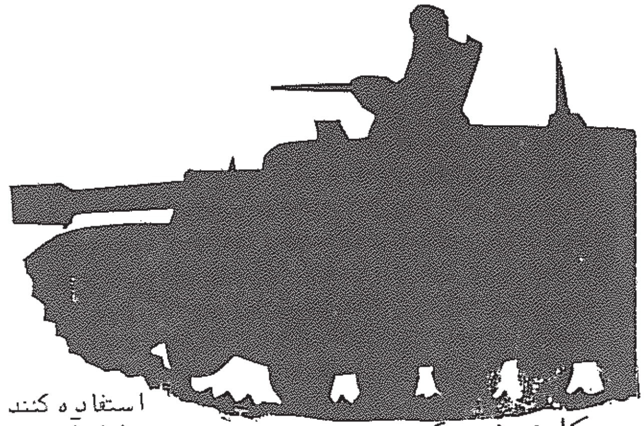
روح واقعی حاکم بر ژنو

"این ممکنست آخرین باری باشد که واقعاً این مسائل با امید رسیدن بیك موفقیت طرح میشوند". این اخطاری از جانب جرج شولتز وزیر امور خارجه امریکا در یك کنفرانس مطبوعاتی که در رابطه با مذاکرات تسلیحاتی در ماه مارس گشایش یافت، بود. این کلمات عمداً برای این انتخاب شدند تا تنگ بودن وقت را نشان بدهند، احساس عمیق و همه‌جا گیری که گویا یك جنگ جهانی هسته‌ای هرگز چنین قریب الوقوع نبوده و استفاده بردن ازاین تهدید برای اینکه تمامی امید مردم را روی "خوش نیتی" و "تعقل" رهبران امریکا و شوروی بعنوان بهترین و آخرین وسیله برای جلوگیری از این تصادم در شرف وقوع، سوق دهند.

تازه حتّی زمانیکه سیل کنده‌گوئیها از ژنو سرازیر میشد، کوچکترین تظاهری هم باینکه این مذاکرات اصلا توانسته باشد واقعا در کنترل افزایش سلاحها موفقیتی کسب کنند، نشد. هیچ حرفی در مورد سالت-۱ و ۲ زده نشد. و واقعاً هم دیدن کارتونهائی در مورد اینکه مذاکرات سالهاست ادامه دارند و در همان حال هردو طرف بطور مداوم به تسلیحاتشان میافزایند، در مطبوعات غربی امری عادی بود. از زمان جنگ دوم جهانی تا کنون قریب به ۶۰۰۰ مذاکره برای کنترل تسلیحات صورت گرفته که شامل توافقات متعدد در منع آزمایشات هسته‌ای زیر زمینی، تا موشکهای قاره پیما و قراردادهای سالت-۱ و ۲ میباشند. این همه مذاکرات و موافقتها چه حاصلی داشته‌اند؟ جز محدود کردن چند اسلحهٔ از رده خارج شده که همان موقع هم قرار بود کنار گذاشته شوند و منع چند سلاح جدید که هردو طرف از اوّل هم قصد مستقر کردنشان را نداشتند (مثال آنهائی که برای تعبیه در کف اقیانوس ساخته شدند). در طول مذاکرات سالت ۱ و ۲، تعداد موشکها در انبار اسلحهٔ شوروی از ۲۵۰۰ به ۷۰۰۰ و در انبارهای آمریکا از ۷۵۰۰ به ۹۰۰۰ افزایش یافت. رکورد کلاهکهای هسته‌ای از این هم بدتر است. آیا احتیاجی هست که روشن بشود که هیچکدام از دو ابرقدرت از سرسیستم عمده سلاح هائی که برای منافعش حیاتی هستند نگذشته است؟

آمادر "روح حاکم بر ژنو" همان مذاکراتی که همواره در کنترل تسلیحات و یا حتّی کم کردن سرعت افزایش آنها شکست خورده‌اند چنین وانمود میشود که "ایندفعه" باید امید داشت. تو گوئی اینبار، در مواجهه با خطری که همراه سالها افزایش تسلیحات و تنشهای افراطی در دهه اخیر بوده، سرانجام رهبران دو بلوك ممکن است سر عقل بیایند و بطور جدی بمذاکره بنشینند.

مسئله فقط این نیست که آنها



کاری نمی کنند

مسئله اینستکه آنها خیلی جدّی دارند مذاکره میکنند و آنچه آنها میگویند بیانگر اینستکه این مذاکرات تسلیحاتی بهمان نحو که تا سی ان شش هزار و خرده‌های قبلی عمل کرده‌اند کار خواهد کرد. دقیقاً باین خاطر که همه این مذاکرات، ــ برای امپریالیستها ــ کار کرده‌اند. کار این مذاکرات نه خلع سلاح کردن بلکه رسمیت بخشیدن به مذاکرات تسلیحاتی بعنوان بخش لاینفکی از سیاست افزایش تسلیحات بوده است. داشتن هر انتظار دیگری مثل این میماند که از کوسه انتظار داشته باشیم گیاه خوار بشود. بدنبال عطش بی پایانشان به انباشت هرچه بیشتر سرمایه، بافشار گذاشتن ممتد بر سرمایه‌های ملی دیگر کشورها که با همان عطش به انباشت بدست آمده، اینها (دو بلوک) ذخائر اسلحه خود را افزایش داده‌اند تا از سهم خود در این غارت دفاع کرده و آنرا گسترش دهند. اکنون، سی سال پس از احیای سرمایه داری در اتحاد جماهیر شوروی، دو بلوک به نقطه ای رسیده‌اند که هر کدام مثل سدّی است که بلوک دیگر باید برای حل بحرانی که گریبان امپراطوریش را گرفته، در میدان تسلیحات با آن مقابله نموده و شکست بدهد.

مذاکرات تسلیحاتی عرصه ایست که دو بلوک در آن با یکدیگر در این رقابت تشدید یابنده درگیرند، و این رقابت بنوبه خود همه پیشنهادات آن‌ها را سرعت بخشیده و بران مسلط است. با توجه به شکست هزاران دور قبلی مذاکرات، هرکدام از ایشان سرانجام میپذیرد که بله، همه آنها واقعاً شکست خورده‌اند ــ اما هریک دیگری را مسئول مستقیم این شکست میداند. در عین حال همدیگر را سیخانک میزنند، در پس هر برنامه تسلیحاتی قاطعیت طرف مقابلشان را میازمایند، تجزیه و تحلیل میکنند و بدنبال نقاط ضعفش میگردند تا از آن استفاده کنند و نقاط قوتش را در مقابل آن از خود دفاع کنند. امروز، تدارکات برای مذاکرات در ژنو نه‌تنها بیانگر این است که هیچکدام از دو طرف ابداً خیال رسیدن به یك موافقت واقعی در مورد کاهش تسلیحات ندارد، بلکه این مذاکرات بویژه نشانگر و بخشی از تسریع خطرناك تدارك برای جنگ است.

ایالات متحده منطق کنترل تسلیحات را بطور بسیار عالی در فوریه، وقتیکه بیشرمانه اعلام کرد که اخرین محمولۀ موشکهای کروز برای "تحکیم موقعیت مذاکراتی امریکا برای رسیدن به یك کاهش واقعی" در راه اروپای غربی بودند، به نمایش گذاشت. در داخل کشور هم ریگان با همین استدلال برای موشکهای MX پشتیبانی کسب کرد. همانطور که وزیر دفاع امریکا واین برگر توضیح داد: "کم کردن موشکهای MX توانائی ما در نیل به کاهش تسلیحات و کشاندن شوروی بپای این توافق را کاهش خواهد داد". لیبرال دمکراتها در امریکا بدنبال این جریان افتادند و پشتیبانی خود را در اختصاص بودجه به استقرار ۲۱ موشك MX در اینده نزدیك، اعلام کردند، و سنای آمریکا هم در ۱۹ مارس برای سال مالی جاری مبلغ ۱/۵ میلیارد دلار به اجرای این طرح اختصاص داد. ۵ نماینده دمکرات و ۵ نماینده جمهوریخواه از سنای آمریکا باهم به ژنو رفتند تا پشتیبانی متحدشان از موقعیت آمریکا در این مذاکرات را بنمایش بگذارند.

طبیعتاً این منطق افزایش تسلیحات برای کنترل تسلیحات بصورت بین المللی هم عمل میکند. بلژیك کشوری که مدتها بخاطر زیر بار استقرار موشکهای پرشینگ و کروز در خاك خود نرفتن، تحت فشار امریکا و ناتو قرار داشت، سرانجام در هفته آغاز مذاکرات تسلیحاتی تصمیم به استقرار آنها گرفت. دولت این کشور مسئله را اینگونه توضیح داد که اگر آنها موفق به استقرار این موشکها نمیشدند شوروی در مذاکرات صلح اینرا نقطه ضعفی قلمداد میکرد و میتوانست در مذاکرات از آن استفاده کند. دولت این کشور اضافه کرد که اگر آنها سهم خودشان را در بدوش کشیدن بار دفاع اروپای غربی قبول نمیکردند، بلژیك نمیتوانست سهمی از "منافع ناتو" داشته باشد ــ واین اشاره به چه چیزی مگر غنائم امپراطوری میتواند باشد؟

دولت شوروی خیلی زود این را بعنوان عملی کاملا مخرّب در روند مذاکرات تسلیحاتی محکوم کرد ــ گوئی آنان با استفاده از این سیاستهای گانگستری بیگانه بوده‌اند. در اوائل زمستان گذشته شوروی استقرار ۳۶ موشك SS-20 خود را که قابلیت محو کردن هر مرکز پرجمعیت و پایگاه نظامی در قاره اروپا دارند را درمرز‌های اروپای غربی تکمیل کرد. این به وزیر امور خارجه آلمان غربی گنشر فرصت بیشتری داد که وقتی پیش از شروع مذاکرات ژنو گرومیکو باواطلاع داد که اگر آلمان غربی آمریکا را در تحقیقات جنگ ستارگان یاری برسانند شوروی آنرا "همدستی" در نقض قرارداد A.B.M. و همچنین حقوق بین المللی میداند، بفکر فرو برود. همه میدانند که شورویها در مورد چنین نقض‌کردنهائی چه احساسی دارند [ــ] سرنوشت هواپیمای مسافربری ۰۰۷ کره‌ای را که به حریم فضائی شوروی رفته بود بخاطر بیاورید[.] شوروی هشدار مشابهی هم به کشورهای اسکاندیناوی داد، وقتیکه پس از چندین بار نفوذ معنی دار به آبهای آنها، زیر دریائیهای شوروی "بطور اتفاقی" یکی از موشکهای کروز خود را نفیرکشان بسوی اسکاندیناوی فرستادند.

بلافاصله با پیشنهاد مذاکره برای بوجود آوردن "منطقه عاری از سلاحهای اتمی در بالتیك" آنرا دنبال کرد. روسها اینرا "دیپلماسی صلح" مینامند ــ و خیال دارند آن را در مذاکرات ژنو دنبال کنند.

تعدادی از ناظران سیاسی در مورد این مذاکرات اعتقاد دارند که نه تنها بخاطر تمام این مانورها و ضد مانورهای قبل از مذاکرات، بلکه بخاطر مسئله خود مواضع مذاکراتی در گفتگوها، احتمال شکست از هم اکنون مشاهده میشود. روسها مرتباً سعی کرده‌اند به مردمشان بقبولانند که، آنطور که وزیر امور

خارجه گرومیکو میگوید : " فقط انحلال طرح جنگ ستارگان راه را برای مذاکرات بر روی سلاحهای هسته‌ای موجود باز میکند " . ریگان هم بنوبه خود این مسئله را بطور مساوی روشن کرده که جنگ ستارگان قرار نیست مورد مذاکره قرار گیرد و اینکه تنها " کاهش جدی " در سیستمهای مستقر روی زمین (انجا که آمریکا فکر میکند شوروی موضع برتری دارد) ، راه را برای یك موافقت واقعی باز خواهد کرد . آد میرال آمریکائی " بابی اینمان " در تلویزیون امریکا با خنده اعلام کرد " من میگویم ممکن است ۵ سالی طول بکشد تا هرگونه توافقی امکان پذیر شود " .

در حقیقت مواضع کلی هر دو ابر قدرت در مورد سلاحهای اتمی از زمانیکه نمایندگان شوروی میز " چانه زدن " را یکسال پیش، وقتیکه ناتو شروع به استقرار موشکهای کروز و پرشینگ-۲ در اروپای غربی کرد، ترك کردند، تغییری نکرده است . آنچه دو قدرت را دوباره بر سر میز معامله کشانید هرگز گشایشی مهم در مواضع و چانه زدنهایشان و احتمال یك توافق واقعی نبود . هیچیك از دو طرف چنین انتظاری را ندارد و هرکدام از همین اکنون جنجال بزرگی بپا کرده تا دیگری را بخاطر این " شکست " قابل پیش بینی در مذاکرات ، سرزنش کند .

آنچه اینجا آشکار میشود این است که این عدم امکان پیشرفت واقعی در مذاکرات کنترل سلاحها نیست که به شکست آن ختم میشود، چون این مسئله نه وجود داشته و نه دارد . از سر گرفتن مذاکرات هم باین معنی نیست که تضادهای فی‌مابین آنها تخفیف پیدا کرده اند . آنها مذاکره میکنند که رقابت را ادامه بدهند نه اینکه بآن پایان دهند . و هرکدام بدنبال اینست، تا این کاررا بصورتی انجام دهد که اطمینان حاصل کند چنین مسائلی ، مخصوصاً " جنگ ، مسئله دولتمردان آنها بوده و در صلاحیت توده‌های مردم بویژه توده‌های بلوك خودشان نمیباشد . همانطور که روسها در مورد جلسه " مذاکرات کاهش متعادل نیروهای چندگانه " که در وین جریان دارد میگویند : " کنفرانس اینده تنها یك حیله از جانب ایالات متحده برای مطمئن کردن مردم آمریکا و متحدین اروپائی خود است " . امریکائیها هم مشابهاً " شوروی را متهم به بازگشت به مذاکرات ژنو بخاطر استفاده از ان در دامن زدن به اختلافات آمریکا — اروپای غربی و " بی ثبات " کردن اروپا کردند، کاریکه درست قبل از استقرار موشکهای پرشینگ و کروز هم به انجام آن متهم شده بود .

هر دو حق دارند . حتی موافقت بر سر تجدید مذاکرات، " روح واقعی حاکم بر ژنو " را که هریك از دوطرف فرصت را برای کوبیدن دیگری مغتنم میشمرد، به نمایش گذاشت . آمریکا شوروی را در افکار عمومی مثل آدمیکه بخاطر ترك میز مذاکرات افشاء شده و حالا دمش را لای پایش گذاشته و پاورچین پاورچین دارد بر سر آن برمیگردد معرفی کرد . یکی از اعضاء هیئت نمایندگی آمریکا در مذاکرات، ریچارد پرل ، گفت : " ما تسلیم آنها را زود با نه میپذیریم " . بازگشت شوروی به میز مذاکرات از جانب آمریکا اساساً " به مسئله ترس انها از جنگ ستارگان (سیستم ضد موشکی که در فضا مستقر خواهد شد) نسبت داده شد . مجلهٔ آمریکائی تایم فخر میفروخت که " شوروی از تکنولوژی آمریکا مثل جن از بسم اله میترسد " . این اظهارنظر انعکاسی بود از تیرگی مجدد روابط در تبلیغات مذاکرات کنترل سلاحهای اتمی که حریف را ضعیف و شکست‌پذیر نشان بدهند ، انچنان تصویری که با نمایش آن بتوانند در میان متحدین و مردم جامعه خود برای تدارکات جنگی نیروی انسانی وپایگاه اجتماعی دست و پا کنند . این نمایانگر ادامه تغییر سیاست " صلح از طریق قدرت " به سیاست قدرت برای " جلوگیری " از جنگ و از انجا به سیاست قدرت برای " بردن " جنگ منتهی میشود .

جنگ ستارگان

حلقه مرکزی سیاست " صلح از طریق قدرت " امریکا در مذاکرات ژنو " جنگ ستارگان " میباشد . همچنین در مذاکرات دوپهلوی آمریکا برمبنای طرح " ابتکار عمل در دفاع استراتژیکی " صحبت از اختصاص بیش از ۳۰ میلیارد دلار بودجه برای یك طرح پژوهش ۵ ساله میباشد که در ان سیستمهای استفاده از اشعه لیزر، اشعه ذره‌ای، و سفینه های مجهز به کامپیوترهای عظیم برای برنامه ریزی آنها در انداختن موشکهای دشمن در هوا قرار است مورد مطالعه قرار گیرد . ریگان خیلی مؤدبانه از دهانش در رفت و گفت هدف از این طرح این است که موشکهای هسته‌ای را " بلا استفاده و بدرد نخور " بکند — برای روسها مشکل نبود بفهمند که منظور از این " موشکها " موشکهای هسته‌ای آنهاست . ریگان همچنین اعلام کرده که وقتی این سیستم تکمیل شد ، او البته در این سیستم کامل دفاعی با روسها شریك خواهد بود، و از این طریق هرد و بلوك امپریالیستی را به دو بلوك شکست ناپذیر مبدل میکند و رویای خود را که از بین بردن موشک‌های هسته‌ای در سراسر دنیاست از اینطریق جامه عمل میپوشاند . صد البته . در ژنو ادم میتواند همه چیز " بگوید " .

در حقیقت جنگ ستارگان سلاحی است برای اجرای طرح " ضربه اول ء سبخشی لاینفك و حیاتی از یك حمله همه جانبه و تعیین کننده توسط سیستم تهاجمی موشکهای هسته‌ای که هدفش زدن سر مراکز تصمیم گیری و قدرت دولت شوروی و فلج کردن و نابودی نیروهای موشکی ان میباشد تا پس از ان در یك ضد حمله بصورت نیروئی با برتری قاطع از جنگ بیرون بیاید . همانطور که " دفتر بررسی تکنولوژی " وابسته به کنگره امریکا در گزارش خود در مورد جنگ ستارگان اظهار کرد " غالباً " ملاحظه میشود که سیستم دفاع موشکهای قاره پیما نهایتاً " نفع بیشتری برای طرفی که اولین ضربه را میزند، در مقابل طرفی که بتلافی برمیخیزد در بر دارد .... طرفی که اولین ضربه را میزند زرادخانهٔ خود را بطور کامل در شکلی سازمان داده شده برروی سیستم دفاعی طرف مقابل بکار میگیرد . طرفی که به تلافی برمیخیزد تنها میتواند زرادخانهٔ باقیمانده خود را انهم بصورت " تلافی درهم و برهم " و بدون سازمان برعلیه یك سیستم از پیش اماده شدهٔ دفاعی بکار بگیرد " .

با توجه باین مسئله استکه هدف اعلام شده ریگان مبنی بر بخدمت گرفتن سیستم جنگ ستارگان برای دفاع از تمامی امریکا و متحدینش و نه فقط استقرار موشکها، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار میشود . اگر هدف از جنگ ستارگان این بود که اولین ضربهٔ دشمن را " خنثی " کند، آن‌وقت مسئلهٔ دفاع بحول استقرار موشک‌ها دور میزد که بقای انها را درصورت یك حمله تضمین کرده و از اینطریق قابلیت تلافی همچنان حفظ شود . اگر در عوض منظور از جنگ ستارگان اینستکه سعی کند جنگ را بااستفادهٔ ضربهٔ اول ببرد ، انوقت اهمیت دفاع

از محل استقرار موشکها که قرار است شلیك شده باشند چه میتواند باشد؟ همانطور که ادوارد تلر، پدر بمب هیدروژنی امریکا و عامل اصلی طرح جنگ ستارگان جمعبندی کرده، جنگ ستارگان در همراهی با دیگر سیستمهای امریکا، "آغازگر دورهای خواهد بود که در آن بقای باب طبع امریکا و متحدین اروپائی آن تضمین خواهد شد".

استدلالاتی که مطرح میشود بعضاً هدف واقعی جنگ ستارگان را نادیده میگیرد. بعضیها بحث میکنند که جنگ ستارگان تنها یك دوره جدید در مسابقه تسلیحاتی است که هدفش خرابتر کردن وضع اقتصادی شوروی از طریق در مقام مقابله درآمدن میباشد، زیرا که بویژه در مسئله تکنولوژی اطلاعاتی سطح بالا، شوروی در مقام ضعیفتری از غرب قرار دارد. در مورد این نکته، وزیر دفاع امریکا نکتهٔ فلسفی خوبی را بیان کرد که ارزش تکرار دارد: "تسلیحات برای نگهداشتن در موزه وبازدید از آنها ساخته نشده ماند — قرار است از آنها استفاده بشود".

جنگ ستارگان بدلایل مختلف برای امریکائیها بویژه جالب است. اما در تحلیل نهائی این پروژه را برای شروع جنگ جهانی — جنگی که سیستم امپریالیستی به دامن زدن آن علیه بلوك امپریالیستی رقیب وادارشان میکند — و پیروزی در آن و آغاز به ساختن مجدد دنیائی که خود در مقام فرماندهیش باشند — هر چقدر هم که این دنیا داغان و آلوده به رادیواکتیو باشد — اجراء میکنند. این تصویری جنون آمیز است، اما چیزی است که آنها — و رقبای روسیشان — بسوی پذیرشش میروند. در میان دانههای مروارید صلح که در ژنو از دهان آنها بیرون میریزد، مفهوم "امریکا باید مسلح به چنان وسائلی بشود که بتواند پایان یك جنگ جهانی را بنفع خود و متحدینش تعیین کند؛ حتی اگر در این جنگ سلاحهای هستهای هم بکار رود"، یعنی سیاستی که واین برگر سال گذشته اعلام کرد، بیشتر لمس میشود.

عکس العمل مقامات شوروی در مورد جنگ ستارگان، که قبل از مذاکرات ژنو توسط سخنگوی آنها گئورگی آرباتوف اعلام شد این بود: "اگر شما شروع به ساختمان پروژه جنگ ستارگان بکنید، ما مجبور خواهیم بود سلاحهای هستهای جدیدتری بسازیم که قادر خواهد بود درون پرده حفاظتی شما نفوذ بکند". گرومیکو اضافه کرد که احتمال یك جنگ جهانی هستهای، درصورتیکه مسابقه تسلیحاتی پایش به آسمانها کشیده شود مبالغه نخواهد بود. علیرغم موضع انتقادی اولیهشان در مورد جنگ ستارگان، درست دو هفته قبل از مذاکرات ژنو شرکاء امریکا در غرب همه بدنبال خط ریگان افتادند (از جمله وزیر امور خارجه فرانسه که یکی از عمدهترین منتقدین این طرح بود و میگفت جنگ ستارگان موضوعی اغواگر است). احتیاج غرب به اتحاد در مواجهه با "دشمن" در ژنو، قطعاً در این نمایش اتحاد نقش بازی کرد، چون تضادهائی که شوروی به آنها اشاره کرده کاملاً واقعی هستند. حتی این موافقت هم بیانگر امیدی است که برای تحکیم کردن همه جانبهٔ موقعیت بلوك غرب و افزایش قدرت امریکا در اجرای موفقیتآمیز طرح "حملهٔ اول" وجود دارد. ذکر این نکته اهمیت دارد که امریکا در مورد مزایای یك سیستم اسلحهٔ دیگر که احتیاجی نیست بروی "سرزمین مادری" هیچکس مستقر بشود و اینکه این سیستم چگونه میتواند به مخالفت کمتری در داخل کشور دامن بزند، اشاره کرد. این شاخ و شانه کشیدن متوجه جنبشهای ضد جنگ در کشورهای بلوك غرب میباشد. اما باید در این نکته تأمل کرد: از آنجائیکه جنگ ستارگان گویا قرار است وسیلهای در راه صلح جهانی باشد و برای از بین بردن کامل تسلیحات اتمی طراحی شده، چرا مورد اعتراض تودهای قرار گرفتن آن باید نگران کننده باشد؟

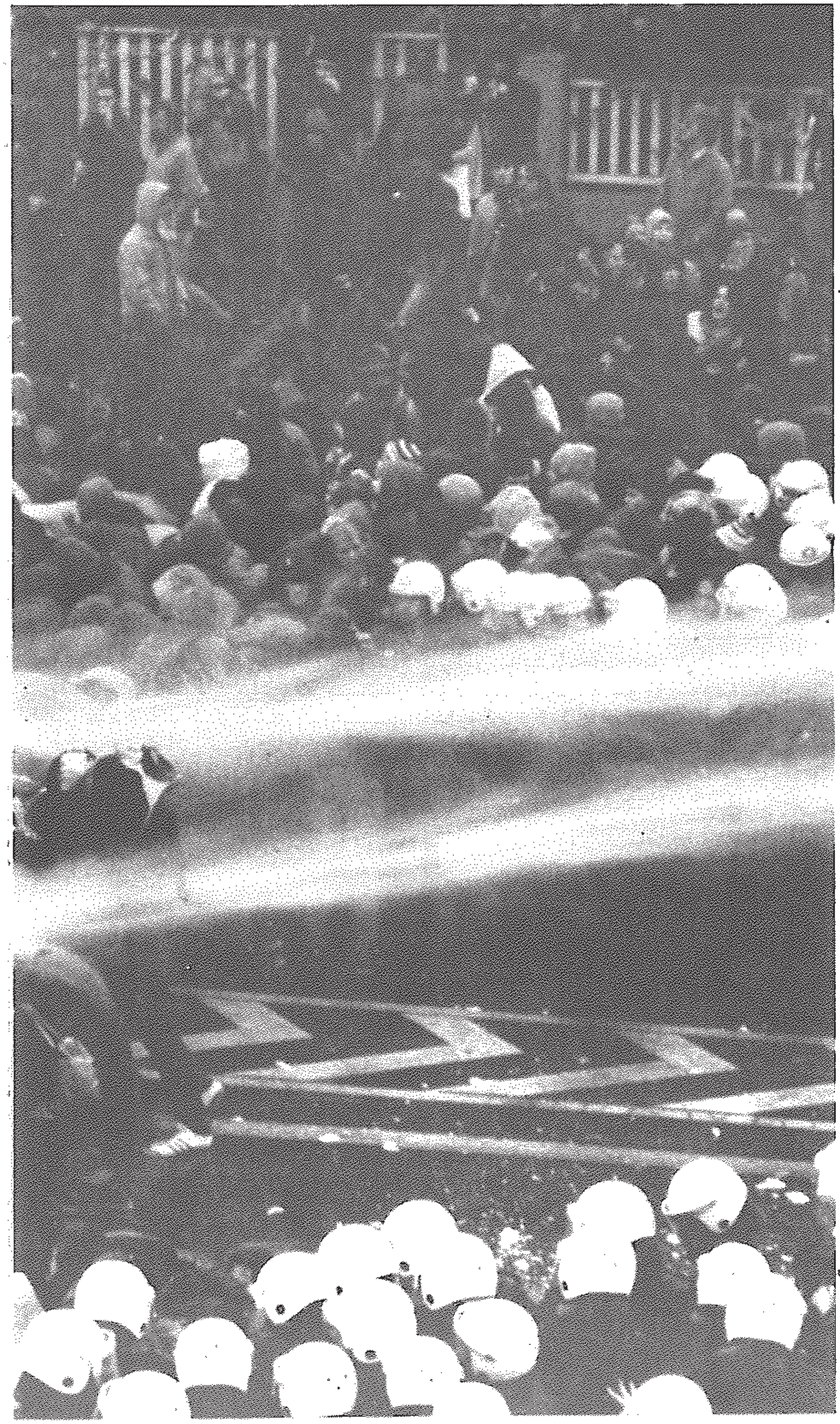
چنین است "روح حاکم بر ژنو" — آنجا که قدرت طرف مقابل بعنوان توجیهی برای تسلیح کردن خودشان میشود و جائیکه اینچنین قدمهائی در راه جنگ، بعنوان تقویت صلح جا زده میشود. این گواهی است بر قدمهای سریع بسوی جنگ که در عین حال بعنوان رویاهای شیرین صلح ترویج میشوند — ریگان بصورت "مدافع آتشین" نابود کردن سلاحهای هستهای درمیآید و گورباچف بعنوان کسی که امیدهای تازهٔ همکاری و صلح را با خود میاورد ستایش میشود — در همان حال مرگ آورترین تدارکات برای جنگ به پیش میروند. همانطور که لنین گفت: امپریالیستها هرچه بیشتر بسوی جنگ میروند، صدای عوامفریبیشان در مورد خلع سلاح و "آرزوی" صلح بالاتر است. ■



پائیز داغ آلمان غربی:

در غرب خبری هست

بقلم کوکلووکوپووس*



نکته معروف لنین درباره بحران، درحالیکه دارای مصداق جهانی‌است درعین حال بخصوص مفهوم مهمّی برای رشد یك جنبش انقلابی – ووقوع یك انقلاب – در کشورهای امپریالیستی دارد. در چهار دههٔ اخیر از پایان جنگ دوم جهانی، طبقات حاکمهٔ این کشورها (بخصوص در غرب) از ثبات معینی که عمدتاً بر استثماری که درکشورهای تحت سلطه اعمال می‌کنند پایه ریزی شده است، برخوردار بوده اند.

امروز، تمامی تضادهای سیستم امپریالیستی بالا گرفته است و خطر جنگ جهانی بسرعت رشد میکند. این کشش فزاینده در تاروپود سیستم امپریالیستی خود را بطرزي ناموزون و برجسته نمایان میکند. "ارامش" سطحی، بکرات توسط دوره‌های بحران کوچك، از آن نوع که لنین دربالا بان اشاره میکند، گسیخته میشود. مارکسیست – لنینیستها با امر عاجل شناخت و استفاده ازاین "بحرانهای کوچك" در کشورهای امپریالیستی برای پیش بردن امر انقلاب رو برو هستند. چراکه مخصوصاً دراین نوع کشورها، بویژه درچنین زمانهائیست که کمونیستهای انقلابی میتوانند پیشرفتهای مهمّی هم در زمینهٔ بهم پیوستن یك هستهٔ پرولتری با آگاهی طبقاتی و هم در زمینهٔ گسترش نفوذ قطب انقلابی پرولتاریائی در کلّ جامعه بنمایند.

این مقاله به بررسی تجربهٔ یکی از این "بحرانهای کوچك": "پائیز داغ" ۱۹۸۳ در آلمان غربی، وقتیکه اولین موشکهای پرشینگ و کروز در اروپا مستقر شدند، و کار و تأثیر نیروهای پیشرو تحت رهبری یك خط انقلابی در چنین وضعیتی، بویژه گروه "جهان بدون امپریالیسم" – متشکل و رهبری شده توسط حزب کمونیست

---

* کوکلو کوپوس یکی از فعالین جنبش در آلمان غربی است که از بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دفاع میکند.

"تمامی بحران های/کوچکی/راکه هرکشورتجربه می کند بـــه ما نمونهٔ کوچکی ازعناصرومقدمات نبردهای اجتناب ناپذیری که درجریان یك بحران بزرگ تحقق می یابندراارائـــــه می کند."

بن، ۲۱ نوامبر ۱۹۸۳ ـ روزیکه مجلس نمایندگان آلمان غربی استقرارموشك هارابه تصویب رساند.





انقلابی امریکا ــ بهمراه فعالین فدراسیون کارگران ترکیه در آلمان غربی ((ATIF) که قویاً از حزب کمونیست ترکیه م ــ ل تاثیر میگیرد، خواهد پرداخت.

چند ده تن از جوانان آمریکائی بعنوان بخشی از گروه "جهان بدون امپریالیسم" به آلمان غربی سفر کردند و بهمراه چند صد کارگر آگاه ترکیه موفق شدند تا بُعد جدیدی به شرایط بسیار پیچیدهٔ سیاسی بدهند. در حقیقت این مداخله در ۲۱ نوامبر در بن، کانون مرکزی پائیز داغ، حضور مادّی و واقعی یافت ــ زمانیکه هزاران نفر بدنبال پرچم انقلابی براه افتادند در همان حین که نمایندگان بورژوازی در تالارهای مقدس پارلمان اماده بودند تا اجازهٔ نهائی ورود را به سلاحها بدهند ــ این تجربهٔ بسیار مثبتی از اینستکه یك نیروی کوچك میتواند مبارزات بزرگی را رهبری کند. بخصوص وقتیکه کل آتمسفر سیاسی ــ چنانچه در شرایط این "بحران" ــ اماده شده است. ولی این امکان فقط وقتی میتواند واقعیت یابد که "نیروی کوچك" مورد بحث، در جهت قبول مسئولیت جنبش بعنوان یك کل حرکت کند. و این اوّل، و مهمتر از همه، پذیرش مسئولیت تحلیل و حل مسائل سیاسی و عملی که در مقابل پای جنبش انقلابی و پیشرفت آن قرار دارد را میطلبد. فقط وقتی نیروهای پیشرو خود را جدّی بگیرند است که دیگران نیز آنان را جدّی خواهند گرفت و فقط بر مبنای یك درك صحیح از نیروهای طبقاتی و تضادهای موجود است که این نیروها میتوانند واقعاً نقش رهبری ایفاء کنند.

وقایع سیاسی پائیز داغ بر حول استقرار موشکهای امریکائی پرشینگ ــ ۲ و کروز در آلمان (که متعاقباً در دیگر کشورهای ناتو در اروپا هم استقرار یافتند) اتفاق افتاد. اینها اولین موشکهای زمینی تحت کنترل آمریکا در اروپا از زمان خارج کردن موشکهای ژوپیتر از ترکیه، بعنوان بخشی از توافقات رفع بحران کوبا هستند که قادر به زدن روسیه میباشند.

این موشکها نقش قطعی در تدارکات سیاسی و نظامی ناتو برای جنگ سوم جهانی بازی میکنند. به همین دلیل این موشکها نقطه مرکزی مجادله بین ناتو به سرکردگی امریکا و بلوك امپریالیستهای رقیب آن در پیمان ورشو به سرکردگی شوروی می‌باشد.

از همه مهمتر موشکها به نوك تیز اختلاف بین طبقهٔ حاکمهٔ آلمان و توده‌های مردم که هیچ علاقه‌ای باین موشکها و یا به آن جنگی که این موشکها برای آن در نظر گرفته شده‌اند ندارند، تبدیل شده و میشود. بنابراین بحران سیاسی شدیدی که به حول استقرار موشکها به اوج رسید نتیجهٔ این دو تضاد جداگانه ولی در هم ادغام شده بود. با گذشت هر روز از وقتیکه تصمیم بر استقرار موشکها در دسامبر ۱۹۷۹ اعلام شد، نمایش قدرتی در راه بود. مقابلهایکه تأثیر کمی بر سیر وقایع در آلمان و اروپا و حتی در جهان نداشت. در پاسخ گوئی باین شرایط، هر طبقه‌ای ناچار شد که سخنگویان و برنامه خودرا در مورد موشکها را رو کند.

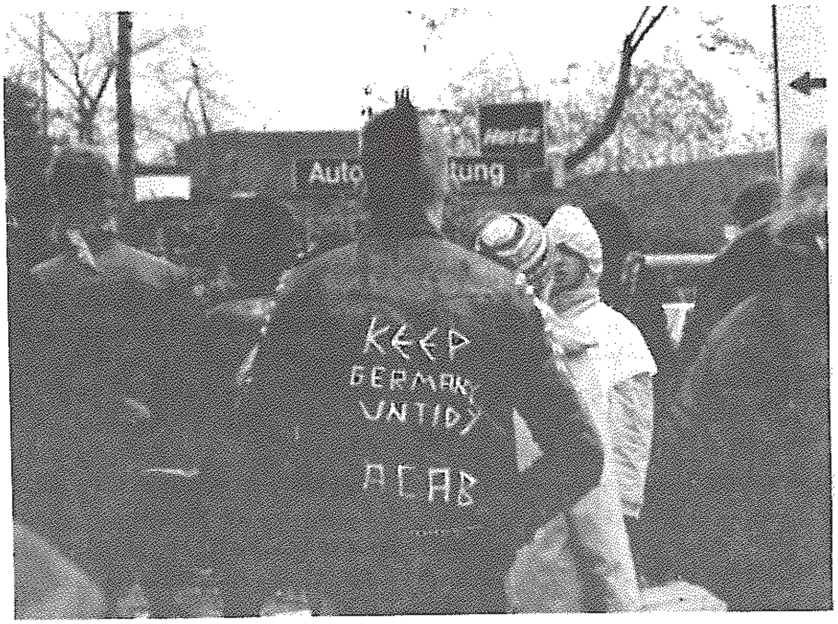
ظهور جنبش علیه موشکها (و علیه جنگ امپریالیستی بطور اعم) دارای اهمیّت عظیمی برای پرولتاریا بوده و هست. چرا که در همان زمان که امپریالیستها شدیداً به جمعیتی وفادار بعنوان گوشت دم توپ در مقیاسی که تاریخ تاکنون بخود ندیده نیاز دارند، یك جنبش توده‌ای عظیم در مخالفت با آن نقشه‌ها و تدارکات رشد یافته و مستقیماً همه اینها را به مبارزه میخوانند. بعلاوه این جنبش حتی با کمبودهای امروزیش به ایجاد یك گرایش عمومی برای زیر سؤال بردن بسیاری از اصول پایه‌ای اعتقاداتی که طبقهٔ حاکمه از طریق آن توده‌ها را وادار به تفکر در چهارچوب منطق سیستم حاضر میکند کمك کرده است.

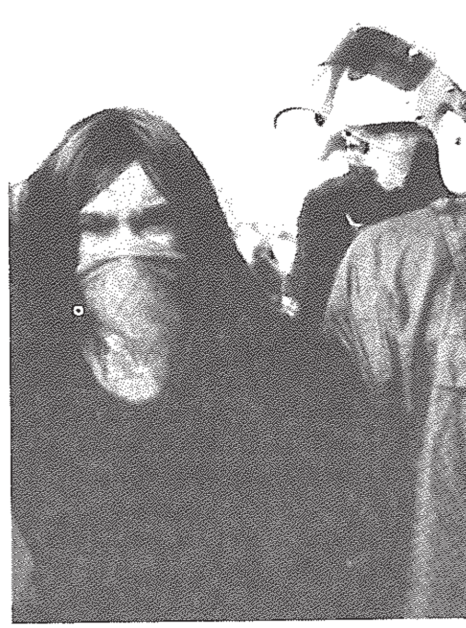
این جنبش همچنین توضیحی است بر اینکه چگونه پیشرفتهای عینی میتوانند غالباً بسیار سریع میلیونها نفررا به حرکت و زندگی سیاسی بکشانند.

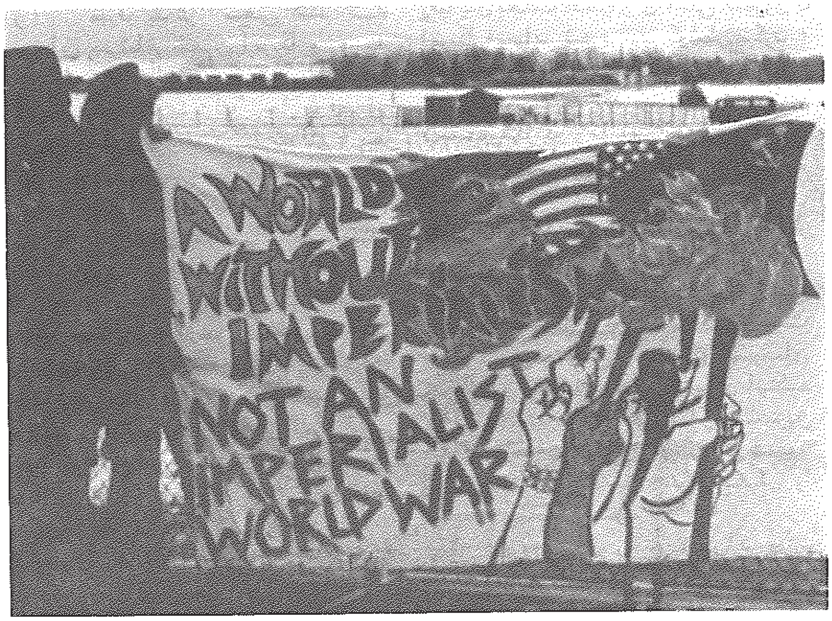
در سایهٔ موشك ها

حکام کشورهای ناتو با صدای بلند و مکرراً اعلام کرده‌اند که موشکهای پرشینگ و کروز پاسخی به "تهدید جدید" استقرار موشکهای SS-20 روسیه هستند و بنابراین بیان تشدید مسابقه تسلیحاتی از جانب آنان نیست. اخبار رسمی آنان همواره از موشکهای جدید بعنوان بخشی از "برنامهٔ مدرنیزه کردن" ــ چیزیکه نه جدید است و نه نگران کننده ــ اسم میبرند. این شیوهٔ استدلال (اگر بخواهیم گذشت داشته باشیم) صرفاً باب طبع پایهٔ اجتماعی امپریالیستها میباشد.

با تمام لفاظی ها و یاوه گوئیها درباره موشکهای جدید روسی که تمامی اروپای غربی را تهدید میکند و اینکه ناتو در مقابل آن پاسخ قابل مقایسه‌ای نداشت، در حقیقت این شرایط از نیمهٔ ۱۹۶۰ وجود داشته. تا سال ۱۹۶۳، روسیه حدود ۶۰۰ موشك SS-4 و SS-5 با قابلیّت زدن تقریباً هر هدفی در اروپا، داشت. ناتو ۱۶ سال را بدون اعلام نیاز باینگونه سلاحها گذراند. و حتّی زمانیکه در ۱۹۷۶ شوروی تکامل موشکهای SS-20 را آغاز نمود، تا زمان تصمیم دوجانبه ناتو در ۱۹۷۶، هر موشك SS-4 و SS-5 با یك موشك SS-20 جایگزین شده بود.







در این خصوص، چنانچه موشکهای جدید ناتو فقط یک "مدرنیزاسیون" هستند پس SS-20 های روسیه چیزی بیشتر از آن نیستند.(۱)

سر منشأ موشکهای SS-20 درس خوبی از خصوصیت معاهدات "خلع سلاح" امپریالیستی بدست میدهد. هنگامیکه قرارداد سالت ۱ بسته شد، شوروی در حال تکمیل یک موشک میان قاره‌ای، متحرک، سه مرحله‌ای و با سوخت جامد بود. برحسب مفاد قرارداد سالت-۱، روسها موافقت کردند که از استقرار آنها صرفنظر کنند. ولی این بمعنای بهدر دادن آنهمه زحمت نبود. طراحان روسی فقط مرحلهٔ اول را حذف کرده، بُرد موشک را به کمتر از ۵/۵۰۰ کیلومتر تنزل دادند و آنرا از ردهٔ موشکهای میان قاره‌ای، بنا به تعریف معاهده مذکور خارج کردند... بدینترتیب..... SS-20 متولد شد.

پس دلیل اصلی تصمیم باصطلاح دوجانبه ناتو چه بود؟ این حرکت کشورهای ناتو نتیجهٔ تغییری در مناسبات جهانی است که با بصحنه آمدن یک بلوک امپریالیستی بسرکردگی شوروی و درک این مسئله از جانب امپریالیستهای کلیهٔ کشورهای عمدهٔ غربی که مسابقه بین دو بلوک و بحرانی که این مسابقه را شعله‌ور و تشدید میکند وآنان را وامیدارد که بیشتر و بیشتر بدنبال راه حل نظامی بروند، مشخص میشود. در این مورد ضروری است درک شود، در حالیکه بلوک امریکائی کماکان بر امپراطوری وسیعتری حکمروائی دارد، شوروی تا سالهای ۱۹۷۰ خود را ازلحاظ استراتژیک درزمینه سلاحهای هسته‌ای با امریکا همتراز ساخت و بلوک روسیه از لحاظ نظامی قادر به مصاف با بلوک ناتو برای سلطه بر جهان شده بود.

این نه صرفاً استقرار موشکهای SS-20 بلکه بروز یک مانع بالقوه در سر راه رشد بود که باعث شد هلموت اشمیت سوسیال دمکرات در سخنرانی معروف به سخنرانی ۱۹۷۷

---

۱) این واقعیت دارد که SS-20 جهشی در قابلیت نظامی شوروی است. SS-4 و SS-5 موشکهائی با سوخت مایع و مستقر در آشیانه و با استاندارد های جدید، نسبتاً نادقیق هستند. منهدم کردن شهرها مشکلی نیست، ولی انهدام هدفهای نظامی نیازمند کلاهکهای کوچکتر و دقیق تر است. قبلیها با استاندارد جهانی جور نیستند. از طرف دیگر SS-20 دستگاهی است که باعث افتخار هر امپریالیست جنگ افروزی میباشد. متحرک است و بنابراین حمله بان سخت تر است. سوختش جامد است و بنابراین قابل اعتماد تر است و استفاده از آن آسانتر، و در مدت زمان کمتری از شروع اعلام خطر میتواند آتش شود. میتواند تا ۳ کلاهک حمل کند و بُرد و دقت بسیار زیادتری نسبت به موشکهای قبلی دارد. خلاصه، از نقطه نظر امپریالیستی، موشک عصر جدید است.

خود در انستیتوی مطالعات استراتژیك لندن موشكهای آمریكائی را به اروپا فرا خواند. موشكهای جدید برای مقابله با خطر "منفصل" كردن نیروهای استراتژیك اتمی آمریكا از جنگ در اروپا طرح شده بودند. و یا چنانكه یك گزارش منتشره از جانب وزارت دفاع المان غربی در پائیز ۱۹۸۳ نوشت: "سلاحهای اتمی آمریكائی در اروپا رابط غیر قابل چشم‌پوشی بین نیروهای مسلح غیر اتمی در اروپا و نیروی ذخیره‌ای اتمی استراتژیك امریكا است".

برای آمریكا این درك وجود داشت كه چنانچه این مانع راه توسعه سلاحهای اتمی مرتفع نشود و متحدین اروپائیش از حمایت چتر استراتژیك اتمی امریكا مطمئن نباشند، این متحدین ممكنست كه بدنبال توافقات موقت با شوروی بروند و یا حتی در "مورد بدتر" سعی كنند كه در زمان سرشاخ شدن امریكا و روسیه كنار بنشینند. این "مشكل" با طرح دكترین "ریسك مشترك" حل و فصل شد. موشكهای جدید ــ كه قادر به زدن شوروی‌اند ــ در اروپا مستقر خواهند شد. متحدین اروپائی "ریسك" داشتن هدفهای مهم مورد حمله شوروی در خاك خود را می‌پذیرند و آمریكا "ریسكی" كه استفاده از این موشكها دارند را تقبل خواهد كرد. یعنی، چنانكه حكام شوروی بارها تصریح كرده‌اند، هر كلاهك آمریكائی كه شوروی را مورد حمله قرار دهد، منجر به حمله متقابل به ایالات متحده در خود قاره امریكا خواهد شد. بنابراین تصمیم دوجانبه در ۱۹۷۹ (استقرار و مذاكره) شرایطی كه تحت آن ناتو وارد جنگ سوم جهانی میشود را رسمیت بخشید.

در واقع مذاكرات ژنو هرگز شانس چندانی برای جلوگیری از استقرار موشكها نداشت. موشكهای آمریكائی برای ناتو آنطور كه گزارش دولتی المان غربی میگوید "غیر قابل چشم پوشی" است. و برای شوروی SS-20 ها نه فقط یك پیشرفت مهم در توانائی جنگی اتمی آنان، بلكه برتری مهمی بر ناتو بود. پیشنهادات و هر وضع خاصی كه هریك از طرفین در طی چند سال مذاكرات ارائه كرد اساساً برای گذاشتن "گناه" بگردن طرف مقابل در این دور جدید مسابقه تسلیحاتی طرح شده بود و نه برای رسیدن به "توافق".

شوروی برای استفاده از تفوق خود و از مشكلاتی كه درمیان صف رقبایش بعلت همترازی اتمی شوروی با امریكا ایجاد شده بود كوشش میكرد. اتخاذ "تصمیم دوجانبه" در ۱۹۷۹ باین معنی نبود كه موشكها بسهولت نصب میشدند و یا اینكار بدون اینكه شوروی بهای سیاسی گزافی بگیرد انجام میگرفت. اختلاف منافع درون بلوك ناتو واقعی هستند، حتی اگر تابع منافع عمومی قدرتهای غربی در مقابل بلوك شوروی باشد. دكترین "ریسك مشترك" خودش راهی است برای رسمیت بخشیدن به كوششهای هریك از متحدین غربی، برای اینكه مراقب باشند كشور خود شان بیشترین صدمه و خرابی را در جنگی كه همه‌شان بعنوان یك بلوك تداركش را میبینند متحمل نشود.

شوروی برای رخنه كردن درون این شكاف بلوك ناتو، و دامن زدن به "انفصالی" كه صحبت آن رفت به هر مبارزه‌ای دست زد. این مبارزه اساساً شامل یك تهدید گانگسترمآبانه بود باین شكل كه هركشوری كه موشكهای جدید را بپذیرد ریسك قرار گرفتن در محدودهٔ انفجار كلاهكهای "عاشق صلح" شوروی را پذیرفته است. نیاز به گفتن نیست كه با ۷ یا ۸ هزار از این كلاهكها در پشت این تهدید، نباید آنرا ساده انگاشت.

هدف این مبارزه عمدتاً آلمان غربی بود ــ نه فقط باین دلیل كه المان غربی تنها كشوری بود كه قرار بود پرشینگ-۲ (قادر به زدن هدف‌هائی در شوروی در عرض ۶ دقیقه) را بگیرد و نه باین دلیل كه مستقیماً روی خط مرزی شرق و غرب قرار دارد، بلكه باین خاطر كه تكیه گاه مستحكم ناتو در اروپا است ــ همچنین بعضی منافع مادی وجود دارند كه المان غربی را بطرف شرق میكشد. و درمیان این منافع، المان شرقی و اشتیاق ایجاد یك المان متحد برای سلطه بر اروپا كم اهمیت نیست. این در ارتباط است با حوزهٔ نفوذ سنتی المان كه از بالكان تا تركیه گسترده میشود. این اتفاقی نیست كه از بین كشورهای بلوك ناتو، آلمان غربی بیشترین وام‌ها و سرمایه‌ها را در اروپای شرقی دارد و بیشترین مقدار تجارت را در آنجا انجام میدهد.

بعلاوه، طبقهٔ حاكمه آلمان غربی باید به مسئلهٔ سوق الجیشی قرار داشتن بر خط مرزی نیز رسیدگی كند. باین معنی كه: چگونه تا حدّ ممكن از ویرانی اجتناب ناپذیری كه از جنگ

نیروی تقویتی ضدامپریالیستی درخیابانهای بن.



بین بیش از یك میلیون نیروئی که قدرت تسلیحاتی شان در تاریخ بی‌نظیر بوده و هم اکنون در دو طرف مرز فقط بفاصله چند میل از یکدیگر قرار گرفته‌اند جلوگیرد. سخنگویان اینها بوضوح درباره این امید که استفاده پیش از موقع از موشکهای جدید و گسترش سریع رد و بدل استراتژیکی آنها بین شوروی و امریکا، از بالای سر اروپائیها بگذرد صحبت میکنند _(البته امریکا هم بهمین وضوح درباره آرزوی خود در مورد اینکه خرابیهای اتمی به سرزمین دیگران منحصر شود صحبت میکند). و این استدلال همیشه مثل ژوکر درهرجا قرار میگیرد: اگر شوروی اوّل حمله کند چه؟ آنوقت موشکهای جدید فقط فایده تیرك برق گیر را خواهد داشت

در اوایل ۱۹۸۳ فرانسوا میتران رهبر حزب سوسیالیست فرانسه در برابر پارلمان آلمان غربی سخنرانی ایراد کرد که در نیویورك تایمز اینگونه توصیف شد: "در یك نمایش پرقدرت و صریح آقای میتران گفت که مباحثه درباره استقرار موشکهای بُرد متوسط امریکا در اروپا فی الواقع بیش از آنکه موضوع تعداد آنها باشد موضوع ارادهٔ سیاسی بود، با قرار دادن ازمونی اساسی در برابر ناتو که عبارتست از ازمایش توانائی ان در متوقف کردن هر کوششی در جهت منفصل کردن آمریکا و اروپای غربی."

ولی این سخنرانی در واقع انعکاس یك تغییر در برخورد فرانسوی‌ها به آلمانغربی و امادگی فرانسه به اظهار آشکار چیزیکه دیگرکشورهای ناتو غالباً بان فکرمیکنند ولی به زبان نمیاورند — وآن عبارت ازاینستکه: حفظ آلمان درون بلوك غرب درحال حاضر مسألهای جدّی بوده وکلید نتایج مباحثات درباره موضوع موشکهاست.

بدنبال استقرارموشکها در دسامبر ۱۹۸۳، تایمز درسرمقاله خود نوشت: "کشمکش واقعی فقط برسر سلاحهاي اروپا نبوده بلکه به پیوستگی ان به آمریکا مربوط است. در رأس همهٔ اینها کشمکش برسر آینده آلمان قراردارد" ②

تبلیغات حکام شوروی همراه با تهدیدهای آشکار ونهانشان افشاگری وسیعی در اطراف خصلت تهاجمی وحملهٔ اول این سلاحهای جدید بر اساس توانائی ها ومکان استقرارشان بود. (واین حقیقتی است که این سلاحها در زمان وقوع جنگ جهانی یك نوع خصوصیّت "بکش یا کشته شو" درخود دارند). روسها



موتلانگن — آلمان غربی

حتّی از اینهم فراتر رفته وگفتند که استقرارموشکهای جدید شرایطی بوجود خواهد اورد که درآن ناتو حملهای ناگهانی ومرگ آور برروسیه خواهد کرد وروسیه قادر به پاسخگویی نخواهد بود. همزمان درحالیکه این موشکهای جدید برتری مهم نظامی برای بلوك ناتو (شامل توانائی آغاز حمله) دربردارند، غیرممکن است بتوانند از انتقام گسترده جلوگیری کنند. هیچکدام از طرفین احتمال بدست اوردن چنین برتری را ندارد. درعین حال این نکتهٔ حساب شده — که ژنرالهای روسی درمصاحبه‌هایشان با مطبوعات غربی از پائیز تابحال تکذیب کرده‌اند — تأکید کردن برتهدیدی بود دایربراینکه عمل استقرار موشکها میتواند شوروی راآن قدر در معرض خطرقرار دهد که ناچار شود خودش اقدام به حمله اول بکند.

دربیانیه صلح منتشره توسط کنفرانس ملّی نمایندگان حزب سبزها در اکتبر ۱۹۸۱، تأثیر خطر این نوع استدلال مشهود بود: "این (خصوصیّت حملهٔ اول موشکهای جدید امریکائی — نویسنده) میتواند، باعث شود که روسیه اقدام به پیشدستی درحمله علیه این سلاحهای خطرناك نموده وتمام اروپای غربی را به یك صحرای الوده به خاکستر اتمی مبدل کند".

سخن کوتاه، یك جنبهٔ این جهتش تند روسیه براي دامن زدن به آتش افکارعمومی — اتشی که ازقبل هموجود داشت — طرح ریزی شده بود واینکار

---

۲) این واقعیّت که حکام آلمان غربی بهمراه شرکایشان در ناتو با وجود مخالفت تودهای دست به استقرار موشکها زدند بیان روشن اینست که علیرغم تضادهایشان، از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی به بلوك تحت رهبری امریکا بسته‌اند. و مادام که این واقعیت وجود دارد که تمام این تضادها وقتی سرشاخ شدن نزدیك میشود حادتر میشوند، مشکل است تصوّر شود که این حکام سعی درتغییر طرف خود خواهند کرد یا حتّی موقتاً موضع "بیطرف" بین دو بلوك اتخاذ خواهند کرد (هرچقدر که چنین حرکتی بنظر بخشی از بورژوازی فریبنده باشد). ولی حتّی این هم مثل فرمان خدا نبوده و قابل پیش‌بینی نیست که در وسط منازعات جهانی دقیقاً چه پیش خواهد امد. این به شرایط جهانی درکل در انوقت — و باحتمال زیاد باینکه یکطرف بتواند برتری فوری بر دیگری بیابد بستگی دارد. (البته چنانکه انقلاب از وقوع جنگ جلوگیری کند، و یا بلافاصله بعد از وقوع جنگ بین امپریالیستها، انقلاب در تعدادی از مناطق صورت بگیرد، تمامی محاسبات امپریالیستها بهم خواهد خورد).

را بانجام رساند. تنش فزاینده در جهان و آهنگ رشد یابنده تدارکات برای جنگ ــ تدارکاتی که آلمان را به گرداب وقایع جهانی کشانیده است ــ به یك برآمد توده‌ای علیه دید "نوری در تاریکی" امپریالیستها از اینده، دامن زد.

این جنبش (ومسئله‌ای که این جنبش بحول ان متمرکزشده) که عمدتاً درمیان بخشهای مختلف خرده بورژوازی و جوانان پایه‌دارد، گسترده شد و برهمه طبقات جامعه تأثیر گذارد. از ۱۹۷۹ تاکنون چندین تظاهرات وانواع درگیریها بین نیروهای ضد جنگ وآنهاکه تحت سلطهٔ بورژوازی آلمان قراردارند، صورت گرفته است. عمق نارضایتی‌از احزاب رسمی ــ نارضایتی‌که برحول موشکها و دیگر تدارکات جنگی متمرکز شده بارفتن حزب سبز بدرون پارلمان با انتخابات مارس ۱۹۸۳ بیشترابراز شد. از نیمه ۱۹۵۰ تاکنون این اولین باری است که یك حزب سیاسی که نمایندهٔ بورژوازی نیست (دراین مورد حزبی که نماینده خرده‌بورژوازی است) به پارلمان راه یافته است.

جنبش ضدجنگ

"جنبش صلح" پدیدهٔ پیچیده‌ایست. جریان اصلی سیاسی ان، انعکاس این است که از طبقات متوسط برخاسته. این پایهٔ طبقاتی ان دید متداول سیاسی استکه: آلمانغربی وهمچنین آلمان شرقی) راصرفاً قربانی قلدری ابرقدرتها ارزیابی میکند. چنانچه درجزوهٔ "خیانت عظیم درقلب اروپا" نوشتیم: "بعلاوه، آنچه که عدهٔ کمی حاضرند بگویند اینستکه آلمانغربی امروز یکی از کشورهای امپریالیستی عمده است. امپریالیستی که با خوشحالی وباشتها سرمیز غذای امپریالیستی عیاشی میکند که گروه طبقه حاکمه اش (اینجا مااز طبقه حاکمه امپریالیستمستقر دربن‌ونه واشنگتن سخن میگوئیم) باندازهٔ دیگر امپریالیستها مشتاق ومصر است که بشقابی ازاینهم بزرگتر بدست آورد. امروزه عدهٔ کمی حاضرند بگویند که اگر امپریالیستها موفق به راه انداختن جنگ سوم جهانی بشوند بورژوازی آلمان غربی بخاطر وقوع جنگ بهمان اندازه دیگران گناهکار خواهد بود".

مثال خوبی از تفکر "خود مرکز بینی اروپائی" که دراینجا نقد میشود را میتوان دراین بخش از بیانیه صلح "سبزها" یافت: "ما باید هدف از میان برداشتن تصادمات بین ناتو وپیمان‌ورشوکه منبع دینامیك خود ویرانی میباشد را پیش بگذاریم. تقسیم اروپا تحت قدرتهای مسلط ــ آمریکا و شوروی ــ وتقلای انها برای حکمرانی برجهان مسابقه تسلیحاتی رابه پیش میرانند مرتباً محل اختلاف جدیدی راپیش میاورد و به برخوردهای محدود ومتعدد اجازهٔ تبدیل شدن به جنگ میدهد: جنگی که صلح منطقه وجهان راتهدید میکند".

این جهان بینی از نظر سیاسی در شعارهائی ازقبیل "منطقه غیراتمی دراروپا یا "آلمان غربی از ناتو خارج شود" وغیره منعکس میشود. آنچه دراینجا برجسته بچشم میخورد، درك اینستکه این یك جنگ جهانی‌است که امپریالیستها تداركش رامی‌بینند و بدتر از این ــ پاسخگوئی به خطر جنگ جهانی با: "ما رانجات دهید" وبقیه جهان به جهنم. موضع این اقشار وطبقات متوسط درمورد جنگ بسیار متناقض است. انها باجنگ مخالفند، هیچ نفعی درچنین جنگی وهیچ منافع درازمدتی درسیستمی که این جنگ محصول آنست ندارند. از طرف دیگر موقعیت نسبتاً ممتاز آنان مانند لنگری است که آنان رابعنوان یك طبقه ازاین که مستقلاً از سیستم ببرند بازمیدارد. این است پایهٔ مادی دید خرده بورژوازی آلمان غربی از اینکه چگونه می‌توان از آتش جنگ سوم جهانی جلوگیری کرد.

در جنبشی که در مخالفت با استقرار موشکها و جهش فراتر بسوی جنگی که این موشکها نمایندگیش را می‌کرد تکامل یافت، چنین جهان بینی‌ای نفوذ کرد.

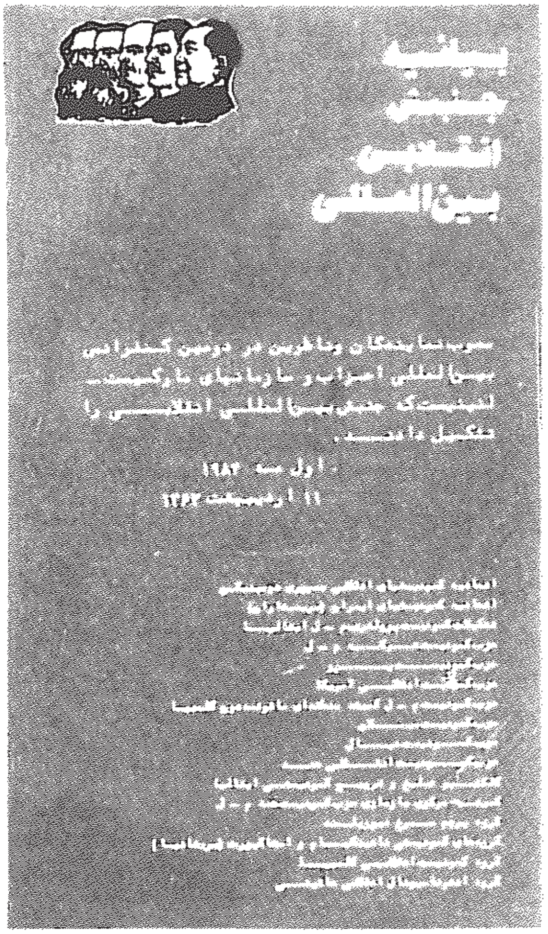
جریان اصلی یا "جنبش رسمی صلح" اززاویهٔ تشکیلاتی بحول کمیتهٔ هماهنگی آکسیونهای پائیز (ك۱۰) شکل گرفت. ك۱۰ در واقع یك ائتلاف از گروههای پابرجا تر ضد موشك، شامل سبزها، گروههای مختلف مذهبی، صلح طلب و جنبش جلوگیری از آلودگی محیط زیست ــ که رهبران بسیاری از آنان درون حزب سوسیالیست آلمان (ح.س.آ.) و حزب کمونیست آلمان (ح.ك.آ.) طرفدار رویزیونیستهای مسکو هستند یا بااین احزاب ارتباط نزدیك دارند ــ و برخی تشکیلاتهای مستقل بود. بهرحال اکثریت برسر لزوم نگهداشتن مبارزه بصورت "آرام" و همچنین "بدون تصادمات"، هم از نظر تاکتیکی و هم سیاسی کاملاً وحدت نظر داشت. این در واقع سرلوحه مبارزه‌ای شد که جلو استقرار موشکها را بگیرد ــ هدفی که پیشاپیش از آن صرفنظر شده بود.

با این جهان بینی، این نیروها به یك تعرض افکار عمومی دامن زدند که از بهار تا پایان پائیز داغ‌ادامه یافت. فیلم مشتری پسند "گاندی" که تسلیم طلبی و خدمت گاندی به امپریالیسم انگلیس را برجسته می کند ضربت آخر را زد. کمپ هائی برای تعلیمات مسالمت آمیز به مردم برپا شدند. برخی رهبران "رسمی" ادعا کردند که یك کارزار تمرد عمومی با متد گاندی و مارتین لوترکینگ سازمان داده خواهد شد، و تا عقب نشینی دولت متوقف نخواهد شد. برخی ازآنان حتی گفتند که آماده‌اند تا کشور را غیر قابل اداره کردن (Unrejierbar) کنند ــ معنی کلمه "غیر قابل حکومت" است که تداعی روح جمهوری ویمار Wiemar میباشد ــ ولازم بود که این درشت گوئی با تأکید عمومی بر مسالمت آمیز بودن ترکیب شود، اما که عزم راسخی از جانب بخشی از توده‌ها که این رهبران بعنوان پایه اجتماعی خود داشتند (ومیخواستند که حفظ کنند) برای متوقف کردن وجود داشت. بنابراین این رهبران ناچار بودند تشریح کنند که چگونه مسالمت کارگر خواهد بود.

بورژوازی بسهم خود واقعاً نگران رشد برجستهٔ جنبش بر علیه تدارکات جنگی و امکان اینکه وقایع از کنترل خارج شود بود. ولی انها بهرحال نگران آنچه که رسماً طرح ریزی شده بود، نبودند. چرا که طرحها بر این منوال ریخته شده بود که نگذارد کارها به غیر قابل اداره کردن برسد. بلوکه کردن تأسیسات آمریکائی قرار بود تنها سمبولیك باشد (هرچند که در پائیز این برای خیلی‌ها یك تکان سخت بود). برنامهٔ رسمی این بود که پائیز داغ با یك هفته تظاهرات در نیمهٔ اکتبر به اوج برسد ــ هرچند که استقرار موشکها قرار نبود تا اواسط دسامبر صورت گیرد ــ و چیز دیگری برنامه ریزی نشده بود!

در ارتباط بااین طرحها خیلی از رهبران رسمی شروع به مذاکرات با مقامات دولتی کردند. در ازاء اجازه برای آکسیونهای سمبولیك رسمی، آنان موافقت کردند که هیچ مقاومت معین حتی از نوع مسالمت آمیزش رافرا نخوانند یا رهبری نکنند. و همچنین موافقت کردند که در مورد شناسائی، ایزوله کردن و حتی دستگیری افراد باصطلاح "دردسرساز" و "مستعد خشونت" با پلیس همکاری کنند.

بقیه درصفحهٔ ۷۶



مارس ۱۹۸۴،بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بتصویب هیئت های نمایندگی وناظران دردومین کنفرانس انترناسیونال گروه ها،سازمانهاواحزاب مارکسیست ـ لنینیست تشکیل دهنده جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رسید. احزاب وسازمانهای زیردر ج . ا . ا . شرکت جسته اند:

کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند(مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست سیلان
کلکتیوکمونیستی آژیت/پروپ (ایتالیا)
کمیته کمونیستی تورنتو(ایتالیا)
حزب کمونیست کلمبیا(مارکسیست ـ لنینیست)
کمیته منطقه ای مائوتسه دون
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه / مارکسیست ـ لنینیست
گروه انقلابی انترناسیونال هائیتی
حزب کمونیست نپال (ماشال)
گروه پرچم سرخ نیوزلاند
گروه های کمونیستی ناتینگهام واستاکپورت
سازمان کمونیستی پرولتاریائی،مارکسیست ـ لنینیست (ایتالیا)
حزب پرولتاریائی پور بابنگالا(بنگلادش)
گروه کمونیست انقلابی کلمبیا
حزب کمونیست انقلابی ،هند
حزب کمونیست انقلابی ،آمریکا
اتحادیه کمونیستی انقلابی (جمهوری دومنیکن)
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

"اساسنامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،استواربرسطح عالیتری ازوحدت ایدئولوژیك وسیاسی مارکسیست ـ لنینیستها بوده،که ازطریق مبارزه اصولی حاصل گشته است ، گامی بسیارمهم برای جنبش بین المللی کمونیستی بحساب می آید. لیکن نیازبه حرکت سریع وپیشی جستن ازتحولات عینی درجهان هنوزبچشم می خورد. مبارزات انقلابی توده ـ های خلق درتمامی کشورها،رهبری اصیل انقلابی رامی طلبند. نیروهای اصیل مارکسیست ـ لنینیست،درکشورهای مجزاودرسطح جهانی،درحالیکه به مبارزه خودبرای تحکیم وارتقا سطح اتحادخویش ادامه می دهند،مسئولیت فراهم آوردن چنین رهبریتی رابردوش دارند. در این راه خط ایدئولوژیك وسیاسی صحیح سربازان جدیدی رابعرصه می آوردوبه نیروی مادی عظیم وبی سابقه ای درجهان بدل میشود."

بیانیه به زبانهای زیرموجوداست:

عربی،بنگالی،چینی،کرول،دانمارکی،انگلیسی،فارسی،فرانسوی،آلمانی،گوجاراتی،هندی، ایتالیائی،کانادا،مالایلام،نپالی،پنجابی،اسپانیائی،تامیل،ترکی

برای اطلاعات بیشتر:بادفتراطلاعات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به آدرس زیرمکاتبه کنید:

BCM RIM
London, WC1N 3XX
U.K.

گردهم‌آئی منطقه‌ای

فراخوان به مردم آسیای جنوبی

این بیانیه مشترك از طرف اجلاسیه احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست جنوب اسیا که از بیانیه جنبش انترناسیونالیستی دفاع می کنند در تاریخ اول ژانویه ۱۹۸۵ صادر شده است. این گرد هم آئی گام مهمی در تحکیم نیروهای مارکسیست لنینیستی در منطقه بوده و منعکس کننده قوت یابی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است.

کشورهای جنوب آسیا، بخاطر تشدید مبارزات خلقها و رقابتها و مانورهای دو بلوك امپریالیستی، به سرکردگی امریکا و شوروی، بعنوان بخشی از استراتژی جنگی شان، بسرعت بصورت کانونهای آشوب شدید در میایند. کلیهٔ این کشورها علیرغم استقلال تشریفاتیشان، توسط امپریالیسم، که شکل بغایت ناموزونی را بر اقتصاد آنها تحمیل کرده، غارت و استثمار می شوند. حکام این کشورها کوشش دارند خود را بعنوان مدافعین استقلال و صلح بنمایانند، اما مستقیماً به منافع امپریالیسم خدمت می کنند.

در این منطقه علاوه بر قدرتهای امپریالیستی دو بلوك، توسعه طلبی هند نیز خطر بزرگی در برابر خواستهای انقلابی خلقهای کشورهای مختلف می باشد. توسعه طلبی هند که زائیده امپریالیسم و در ارتباط نزدیك با آنست تمایل مخصوصی به الحاق و به زیر سلطه در آوردن کشورهای همسایه دارد. این کشور سیاستهای توسعه طلبانه خود را با تائید ضمنی ولی فعال امپریالیسم دنبال می کند. توسعه طلبی هند، رکن اساسی ارتجاع در این منطقه و باینترتیب دشمن مشترك خلقهای کلیه کشورهای این منطقه محسوب می گردد.

با این حال همین رکن اساسی ببرکاغذی بیش نبوده و بخاطر تضادی درونی، خود شروع بشکاف برداشتن کرده است. این موضوع درنمای انقلاب را بی اندازه روشن ساخته است. امروز تقریبا در تمامی کشورهای منطقه علاوه بر خیزشهای توده ای و مبارز علیه رژیمهای دیکتاتوری، امپریالیسم و فئودالیسم؛ مبارزات ملی پر قدرتی بسرعت ظاهر شده و بیش از پیش شکل مبارزه مسلحانه می گیرند. مبارزه رهائی بخش خلق تامیل Tamil در سریلانکا جنبشهای قوی بر ضد حکومت نظامی فاشیستی در پاکستان و بنگلادش، جنبش توده ای علیه سلطنت استبدادی در نپال، جنبشهای توده ای وسیع و مبارزات ملیتهای تحت ستم در هند همگی مظاهر بارز این تحولات هستند. در مجموع موقعیت مناسبی برای انقلاب در این کشورها موجود بوده و بسرعت در حال رشد است. اما بخاطر ضعف نیروهای مارکسیست لنینیست، امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و توسعه طلبی هندی در این جنبشها مداخله کرده و کوشش دارند که از انها برای منافع ارتجاعی خود بهره برداری بنمایند. اگر چه قوای ذهنی انقلاب عقب افتاده اند اما هم اکنون چرخشی در این شرایط انجام گرفته است. تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و "بیانیه" آن نیروی بزرگی به جریان این چرخش بخشیده است. این جنبش اتحاد کمونیستهای انقلابی را به سطح بالاتری ارتقاء داده و در اینده نیز به ایفای نقش مهمی در تبدیل این اتحاد به نیروئی عظیم ادامه خواهد داد. در چنین موقعیت انقلابی مناسبی که امروز در این منطقه موجود است انقلابیون کمونیست وظیفهٔ برداشتن قدمهای متهورانه برای پیشبرد مبارزه انقلابی بمنظورنابود کردن رژیمهای ارتجاعی و غلبه بر دسایس جنگی دو بلوك امپریالیستی را بر دوش دارند. تحت هدایت ایدئولوژی انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه مائوتسه دون، آنها باید وظیفه رهبری جنبشهای قدرتمند ملی و مبارزات توده ای و هدایت آنها علیه امپریالیسم و ارتجاع را، بعنوان جزو لایتجزای انقلاب دمکراتیك نوین، بر عهده گیرند. آنها باید هر جا که جنگ مسلحانه برپاست بر تداوم آن اصرار ورزیده و در کشورهای دیگر تدارك خود را برای شروع چنین جنگی تسریع نمایند.

توده ها و ملیتهای ستمدیده کشورهای جنوب آسیا، در مبارزات خود متحد شویم.

مداخلات امپریالیسم و توسعه طلبی هند را در هم شکنیم.

از جنگ خلق در پرو پشتیبانی کنیم.

از جنگ جهانی جلوگیری کنیم، مبارزه برای انقلاب در سراسر جهان را دامن زنیم.

اتحاد پرولتاریای بین المللی را بنا کنیم.

صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تقویت کنیم.

اول ژانویه ۱۹۸۵

بنگلادش سامیابادی دال (م ـ ل) *

حزب پرولتری پوربا بنگلا (بنگلادش)

حزب کمونیستی انقلابی هند

حزب کمونیست سیلان

حزب کمونیست نپال (ماشال)

کمیته تجدید تشکیلات حزب کمونیست هند (مارکسیست لنینیست)

مرکز کمونیستی انقلابی هند (م ـ ل)

---

* بنگلادش سامیا بادی دال (م ـ ل) این بیانیه را بطور مشروط امضاء کرده است.

از گزارش گروه ویژهٔ جهانی برای فتح

مبارزه چریکی در سری لانکا



آگهی های تبلیغاتی شرکتهای توریستی از سریلانکا بعنوان قطعه‌ای از بهشت یاد میکردند. امروز انجا میرود که بعنوان سرزمین وحشت شناخته شود. همچنانکه تعداد بیشتری از مبارزین تمیل Tamil مبارزه مسلحانه پارتیزانی خود را برای دولت جداگانه ایلام Eelam تشدید میکنند، دولت نیز بر فشار اختناق افزوده و ارتش خود را به شمال و شرق که سکنهٔ آن عمدتاً از تمیلها تشکیل شده اعزام کرد.

سربازان نامنظم و "عشق تفنگ" حکومت، خلق تمیل را تحت پیگرد، شکنجه، کشتار و عموما در حالت وحشت نگه میدارند. حالت فوق العاده اکنون دو سالست که مداوم بر کشور حکمفرما است و در قسمتهای بزرگی از شمال شرق مقررات منع عبور و مرور از غروب تا طلوع آفتاب اعمال میشود. تعدی و تجاوز به حقوق بشر عموم را شامل شده است.

سریلانکا کشوری نومستعمره با جمعیتی برابر ۱۴ میلیون است. تمیلها ۱۸/۵٪ جمعیت و بزرگترین اقلیت را تشکیل میدهند و مدعی هستند که به قدمت سینهالی ها Sinhalese که ۷۴٪ جمعیت را تشکیل میدهند هستند. اقلیت دیگر، مسلمانها، ۷/۴٪ جمعیت را دارند. وقتی سریلانکا مستعمره انگلیس بود، رهبران بورژوائی سینهالی و تمیل بدنبال گرفتن رفرمهائی از اربابان استعمارگر خود بودند اما وقتی انگلیس رفرمهای بیشتری انجام داد رهبران دو گروه بر سر تقسیم قدرت بتوافق نرسیدند. تحت حکومت استعماری، نمایندگی طایفه‌ای، هر دو را کمابیش بحال توازن نگهمیداشت. اما در سال ۱۹۳۱، حق انتخابات بر اساس سرزمین داده شد و این طبعاً بنفع اکثریت بود. از همین زمان است که زد وخوردهای میان طایفه ها تشدید شده است.

در ابتدا رهبری تمیل تقاضای شرکت در قدرت مرکزی را نمود. آنها درخواست طرح نمایندگی متوازن کردند که برطبق آن کلیهٔ اقلیتها در هیئت مقننه به تعداد نمایندگان اکثریت نماینده داشته باشند. رهبری سینهالا نه تنها این طرح را رد کرد، بلکه در ۱۹۳۵ هیئت وزیران طرفدار سینهالا را که هیچ نماینده‌ای از اقلیتها در خود نداشت تشکیل داد. این کار اختلاف را تعمیق کرده و کشمکشهای میان دو قوم را افزود.

بعد از استقلال سیاسی و استقرار حکومت پارلمانی و کابینه در ۱۹۴۸، تمیلها دریافتند که امیدی به شرکت آنها در قدرت مرکزی نیست بنابراین آنها خواست سیستم حکومتی فدرالی را پیش کشیدند که ایالات شمالی و شرقی بخشی از یک سری‌لانکای فدرال را تشکیل بدهند. اما این پیشنهاد نیز توسط رهبری سینهالا تکفیر شد. از سوی دیگر احیای مجدد شوونیسم سینهالا بود که به دروغ بعنوان میهن پرستی تفسیر میشد. در ۱۹۴۸ کارگران کوچ نشین هندی الاصل تمیل از حق تابعیت و در نتیجه حق رای محروم شدند. در ۱۹۵۶ با انکار تفاهمات گذشته در این مورد که زبان سینهالا و تمیل بعنوان زبان رسمی جایگزین انگلیسی خواهد شد، فقط سینهالا زبان رسمی اعلام شد. این عملی بود که شدیدترین تنفر را در میان تمیلها بوجود اورده و باین احساس که تمیل ها به اتباع درجه دوم تنزل یافته‌اند دامن زد.

تا سال ۱۹۷۰ رهبری تمیل درگیر زد و بندهای فرصت طلبانه بعد از هر انتخابات عمومی بود. به خاطر اینکه اراء سینهالا تقریبا بطور مساوی بین حزب متحد ملی (ح.م.م) و حزب ازادی سریلانکا (ح.ا.س.) تقسیم میشد، رهبری تمیل فرصت طلبانه مذاکره میکرد که از هرکدام از این احزاب، که امتیازات بیشتری به تمیلها بدهند دفاع کند. با این زمینه انها بر مبنای موافقتنامه‌ای با ح.م.م. در ۱۹۶۵ وارد یک دولت شدند. اما این زیاد بطول نیانجامید. یکی از خصوصیات سیاست در سریلانکا این بوده که هرگاه یکی از دو حزب ـ ح.م.م. یا ح.ا.س. ـ برای "حل" اختلافات طایفه ای قدم پیش میگذاشت حزب دیگر با دامن زدن به احساسات طایفه‌ای این

کوششها را بی ثمر میکرد . این همان بلائی بود که بر سر موافقتنامههای باندارانایک چلوانایاگام Bandaranaike Chlvanayagam در ۱۹۵۸ سنایاک چلوانایاگام Senayake Chelvanayagam در ۱۹٦۵ آمد .

اما این زد و بند های فرصت ـ طلبانه بعد از ۱۹۷۰ که ح ۱۰ س . در پارلمان اکثریت دوسوم و بدنبال آن در ۱۹۷۷ ح .م.م. اکثریت پنج ششم را بدست آوردند، غیر ممکن گردید . تمیلها از لحاظ سیاسی منفرد شدند . بعد از این انفراد بود که خواست دولت جداگانه ایلام بوجود آمد . این خواستی بود که از درون عجز و ناتوانی بیرون آمد .

گرچه رهبری بورژوائی جبهه متحد رهائیبخش تمیل (ج.م.ر.ت.) اعلام کرد که میتواند این خواست را از طرق مسالمت آمیز و از درون اهیمسا (Ahimsa) تأمین کند، توده مردم و جوانها عکس العمل دیگری نشان دادند . آنها ورشکستگی پارلمانتاریسم بورژوائی را با چشم خود دیده بودند . آنها بی ثمری اشکال مسالمت آمیز مبارزه را نیز دیده بودند . در ۱۹۵٦ وقتی رهبران آنها مقاومت مسالمت آمیز بشیوه گاندی را در مقابل "قانون تنها زبان" سینهالا در پیش گرفتند بدست مزدوران سینهالا کتک خوردند . در ۱۹٦۱ وقتی مبارزه مسالمت آمیز دیگری بهمان شیوه را در شمال سازماندهی کردند، برای پراکنده کردنشان ارتش بکار گرفته شد . در ۱۹۷٤ پلیس بروی کنفرانس فرهنگی تمیل آتش گشود که در نتیجه ۹ نفر کشته شدند . پیام بسیار روشن بود . تنها قهر میتواند با قهر مقابله کند . مبارزه مسلحانه تنها راه خروج از بن بست بود .

باید همینجا اشاره کنیم که یکی از عواملی که جوانان تمیل را بسوی رد دمکراسی پارلمانی بورژوائی و پذیرش مبارزه مسلحانه سوق داد مبارزه پیگیری بود که توسط مارکسیست لنینیستها در دهه ٦۰ برای دستیابی باین دو هدف همزاد هدایت شده بود . اگرچه جوانها در آن دوران برحول این دو شعار متحد نشدند ولی روشن بود که بذر شعارها بر زمین حاصلخیزی افشانده شده بود .

بنابراین سازمانهای مختلف بوجود آمدند که قول دستیابی به یک دولت جداگانه را از طریق مبارزه مسلحانه میدادند . جوانها به خارج میرفتند و آموزش نظامی میدیدند . برای تامین مخارج فعالیت خود، آنها دست به عملیات تهور آمیز و حساب شدهای برای زدن بانکهای دولتی در شمال و شرق زدند . تنها در کیلی نوچی در اکتبر ۱۹۸۱ آنها ۲۷/۸ میلیون روپیه موجودی بانک را زدند . آنها مسئله سلاح و مهمات را بخشا با حمله به کلانتریها و بسرقت بردن سلاحهای آنها حل کردند . جالبترین این حملات حمله اخیر آنها به کلانتری چاواکاچری بود که کل ساختمان را منفجر کرده با کشتن ۲۹ پلیس تمام سلاحها و مهمات را با خود بردند . در سپتامبر ۱۹۷۸ یک هواپیمای Avro-748 دولتی بقیمت ۳۵ میلیون روپیه در فرودگاه راتمالانا منفجر شد . در ژانویه همان سال قطاری که حامل بیش از ۲۰۰ نفر ارتشی بود منفجر گردید . اکثر آنها بنا بقول خبرگزاریها بقتل رسیدند . هدف، سربازان مسلح، پلیس، جاسوسان، موسسات دولتی مثل بانکها، اتوبوسهای شرکت اتوبوسرانی دولتی، پستخانهها و غیره است.

اشکال مبارزهٔ آنها شامل تاکتیک های زدن ـ در رفتن همراه با عملیات پارتیزانی است. آنها در نبرد های رودررو با ارتش درگیر نمیشوند . آنها درگیر جنگ پارتیزانی طولانی هستند که امیدوارند در جریان آن بتوانند دولت و اقتصاد آنرا تضعیف کرده و میان سینهال ها نیز پشتیبانی بدست آورند . در مورد پشتیبانی بیدریغ خلق تمیل از آنها هیچگونه شبههای وجود ندارد و این مهمترین دارائی آنان است.

بیشتر گروههای مبارز تمیل ـ شامل حدوداً ٦ گروه ـ اعلام کردهاند که مارکسیست لنینیست هستند، گرچه چیزیکه در میان اعضاء خود متداول میکنند مخلوطی از آموزشهای انقلابی لنین و مائو (بویژه آثار نظامی وی) به همراه چه گوارا امیلکار کابرال و غیره است. در بیشتر موارد بدست گرفتن اسلحه یک استنتاج پراگماتیستی بوده فقط بعد از برداشتن اسلحه بود که آنها بدنبال یک ایدئولوژی گشتند تا مبارزه مسلحانه شان را توجیه کنند . هرچه که باشد، در این موضوع شکی نیست که جوانان تمیل بدرجات زیادی رادیکالیزه شدهاند و این حاکی از آیندهای بهتر است.

در مقابل این فعالیتهای جوانان، دولت اختناق را در شمال و شرق افزایش داده است. امروز شمال و شرق سریلانکا شباهت به یک قلمرو اشغالی دارد . ایذاء و آزار مردم عادی ابعادی غول آسا یافته . در ۱۹۷۹، دولت قانون شوم "جلوگیری از اعمال تروریستی" را، که در داخل و خارج بعنوان یک قانون نفرت انگیز محکوم شد، به تصویب رساند . تحت لوای این قانون زیرپا نهادن جدی حقوق بشر در دستور روز قرار گرفت. صدها جوان تمیل دستگیر شده و در زندانها و یا کمپها بدون محاکمه میپوسند . شکنجه، کار روزمره است. جاسوسان اسرائیلی و مزدوران انگلیسی برای تعلیم ارتش در مبارزه علیه ـ باصطلاح دولت ـ "تروریستها" از خارج وارد شدند . با تعلیمات اینها، دستگیریهای دستجمعی جای دستگیری افراد مظنون را گرفته . گروههای ۵۰۰ نفره از جوانان دستگیر شده و به کمپهائی در جنوبی ترین نقاط برده شدهاند . زیر نام عملیات گشت و تخریب، مردم تمیل، بخصوص زنان، در معرض بدترین نوع تحقیر قرار میگیرند . چندین مورد تجاوز به زنان گزارش شده است. غارت طلا و جواهرات و اشیائی مثل تلویزیون، رادیو و ساعت و پول دیگر عادی شده است. مسافرت با وسیله نقلیه شخصی توسط مقررات سخت ممنوع شده . حتی دوچرخه هم بر مردم حرام است. کسانی که از مناطق تحت حفاظت خارج میشوند نیاز به اجازه خروج دارند . مردم در کابوسی دائمی بسر میبرند . ارتش مورد تنفر است. باین دلیل اصلی است که ارتش نمیتواند از مردم اطلاعات و یا کمک بگیرد . دیوار سکوت میان آنها حائل است.

وقتی پارتیزانها ضربهای وارد میکنند، نیروهای مسلح با شلیک اله بختی و کشتن ناظرین بیگناه و آتش زدن خانههای محل تلافی میکنند . اخیراً در انتقام مرگ یک سرباز، ارتش در شمال غربی مانار دست به حمله به مردم زد و در چند ساعت ۱۵۰ نفر را کشت. در پستخانه مورانگان، ۸ نفر کارکنان آنجا را ردیف کرده و با تیر زدند . ٤ نفر از آنان جابجا کشته شدند . ارتش حریم معابد و کلیساها را هم شکسته است . در حومه مانار یک کشیش کاتولیک و یک کشیش کلیسای متدیست را کشتند . کشور حالا در منگنه

هیستری عمومی ضد تمیل، که بوسیله رهبران دولت تولید شده و در رسانه های گروهی دولتی در ابعاد وسیع باتش آن دامن زده میشود است. این تقریبا یادآور مبارزه هیتلر برعلیه یهودیان است. درست است که کمپهای زندانی و اخراج توده‌ای از کشور هنوز نرسیده‌اند اما طلایه‌های آن از راه رسیده و آشکار است. حتی بچه‌ها نیز تشویق میشوند تا برای "صندوق دفاع ملی" که چیزی نیست مگر درخواست کمك مالی از مردم برای خرید اسلحه بمنظور کشتن تمیل ها، پول جمع‌آوری کنند.

بدترین کاربرد قهر علیه تمیلها در ژوئیه ۱۹۸۳ اتفاق افتاد که نزدیك به ۲۰۰۰ نفر در آن واقعه که فجیع‌ترین قتل عامی بود که سریلانکا بخود دیده بود، مردند. خانه‌ها و محل کار تمیلها در همه جا بطور سیستماتیك به آتش کشیده شده و غارت شدند. حتی معبد هندوها هم مصون نماند. در طول آن یکهفته عیاشی قهرآمیز، نیروهای مسلح یا نگاه خود راازوقایع گرداندند و یا خودشان هم در آن شرکت کردند. اعتقاد عمومی اینست که مسئولین اصلی این خونریزی طرفداران حکومت هستند. تقریبا ٤ روز طول کشید تا رئیس جمهور بر پرده تلویزیون ظاهر شود. اما سخنرانی او کلامی هم در محکومیت خشونت علیه تمیلها یا بیانی از همدردی با آنها نداشت. برعکس او خشونتها را بعنوان عکس‌العمل طبیعی سینهالا در برابر خواست یك دولت جداگانه توجیه کرد. وی تا آنجا پیش رفت که سینهالاها را با وعدهٔ غیر قانونی ساختن احزابی که طرفدار جدائی باشند تسکین داد.

تا این زمان تعداد تمیلهائی که به کمپهای پناهندگی رانده شده بودند به ۱۰۰۰۰۰ نفر رسید. بیش از ۴۰۰۰۰ نفر از راه دریا به ایالت جنوبی هند، تمیل نادو. که جمعیت ۵۳ میلیونی‌اش بهمان زبان تمیلهای سریلانکائی صحبت میکنند — فرار کردند. هزاران تمیل دیگر بخصوص تحصیل کرده‌ها به سایر کشورهای جهان رفته‌اند. در ایالت تمیل نادو در هند که پشتیبانی زیادی از تمیل‌های سریلانکا میشود، تظاهرات، میتینگهای توده‌ای و حتی اعتصاب عمومی در سراسر ایالت بعنوان اعتراض به کشتار سریلانکا برگزار شده.

ایندیرا گاندی نخست وزیر سابق هند مجبور شد بخاطر عدهٔ نسبتا زیادی از قربانیان تمیل که هندی‌الاصل و یا هندی بودند دخالت کند. او وزیر خارجه خود و متعاقب وی فرستادگان مخصوصی برای گفتگو با دولت سریلانکا، که بالاخره راضی به مذاکره با کلیه احزاب سریلانکا از جمله ج.م.ر.ت. شد روانه کرد.

وقتی رئیس جمهور سریلانکا برای جلسه سران کشورهای مشترك‌المنافع (مستعمرات سابق انگلیس — م) در نوامبر ۱۹۸۳ به دهلی نو سفر کرد، با رهبران هند مذاکره کرده و با پیشنهاداتی برای اعطای درجه‌ای از خود مختاری به تمیلها موافقت کرد. اما در مراجعت به سریلانکا، چنین پیشنهاداتی را مردود شمرده و هر گونه امکان توافق را محکوم شناخت. کنفرانس همه احزاب که بوسیله رئیس‌جمهور در اوائل ۱۹۸٤ برگزار شد زحمت بیهوده‌ای بود و بی هیچ دستاوردی از هم پاشید.

در حال حاضر بن بست کامل حکمفرماست. دولت، با گفتن اینکه حاضر نیست تا زمانیکه ج.م.ر.ت.، جدائی را از خواستهای خود حذف کند مذاکره‌ای با آن حزب بکند، فعالانه کوشش دارد راه حل نظامی بجای راه حل سیاسی پیدا کند. در نتیجه بخشی از دولت بسرکردگی نخست وزیر شدیدا مدافع خط ضد هندی بوده، هند را متهم به پناه دادن و تشجیع مبارزین تمیلی سری‌لانکائی در جنوب هند میکند. رئیس جمهور از کشورهای زیادی منجمله چین، ژاپن، انگلستان و امریکا بازدید کرده و نیازش به کمك نظامی را تشریح نموده ولی موفقیت زیادی بدست نیاورده است. دولت امید فراوانی به کمك آمریکا داشت. اما آمریکا که سعی دارد رجیو گاندی نخست وزیر جدید هند را از مدار شوروی باغوش خود بکشد در موقعیتی نیست که اختلاف با هند را بهیچ وجه دامن بزند.

تراژدی در صحنه سیاست سریلانکا امروز اینست که مبارزه بحق خلق تمیل برای تعیین سرنوشت خود در شمال و شرق، پشتیبانی پایه‌ای در میان نیروهای بالقوه انقلابی سینهالا بوجود نیاورده است. جنبش چپ که هنوز تحت سلطه رفرمیستها و رویزیونیستها بوده و چنان در منجلاب اپورتونیسم پارلمانتریستی غرق است که قادر به اتخاذ یك موضع انقلابی در دفاع از حق تعیین سرنوشت خلق تمیل و بر ضد شوونیسم ارتجاعی سینهالی نیست. تنها حزب کمونیست سیلان — مارکسیست — لنینیست (یکی از اعضاء شرکت کننده در ج.ا.ا.ا. با سابقه‌ای طولانی در مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن) و چند گروه کوچك دیگر موضع سازش ناپذیری در دفاع از خلق تمیل و مبارزهٔ برحقشان برای تعیین سرنوشت خود اتخاذ کرده‌اند. آنها همچنین شوونیسم سینهالا را بهمراه کشتارهائی که توسط نیروهای مسلح تحت همین لوا در شمال و شرق انجام شد را محکوم کرده‌اند.

حزب کمونیست سیلان از ۱۹۵۸ اعلام کرده است که خود مختاری منطقه‌ای برای ایالات شمالی و شرقی بهترین شکلی است که از طریق آن تمیلها میتوانند حق تعیین سرنوشت خود را اعمال کنند. این حزب خود مختاری منطقه‌ای را بر یك دولت جداگانه باینجهت ترجیح می‌دهد که برای بوجود آوردن اتحاد میان نیروهای انقلابی سینهالا وتمیل شعار اول گرد آورنده ولی شعار دوم متفرق کننده است و از اینرو برای سرنگونی دولت مرکزی ارتجاعی که هم دشمن سینهالا و هم تمیلهاست این اتحاد ضروریست.

در تحت خود مختاری منطقه‌ای امکان زندگی مشترك در یك کشور مشترك برای سینهالی ها و تمیلها وجود داشته و اجازه میدهد که تمیلها در شمال و شرق در کلیه مسائل، مگر مسائل مرکزی مثل دفاع، روابط خارجی، امور مالی، ارتباطات و غیره حاکم بر خود باشند. حزب کمونیست سیلان مکررا برای اتحاد نیروهای انقلابی مخالف ح.م.م. بر مبنای برنامه‌ای مشترك که یك بند آن حل مسئله تمیل بشکل مذکور باشد فراخوان داده است.

مبارزه پارتیزانی مبارزین تمیل که بیش از پیش موفقیت بدست میاورد، اثبات کرده است که جنگ خلق بر اساس خطی که مائو پیش نهاده، حتی در یك جزیرهٔ کوچك چون سری‌لانکا و حتی در مناطقی چون شمال این کشور که کوهستانی نیست رودخانه و یا پوشش جنگلی هم ندارد امکان پذیر است. شرط اساسی داشتن آرمانی برحق و پشتیبانی توده‌هاست. ■

حزب کمونیست نپال (ماشال) و برگذاری کنگره پنجم

جهانی برای فتح اطلاعیه زیر را از رفقای حزب کمونیست نپال (ماشال)، یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، دریافت کرده است.

حزب کمونیست نپال (ماشال) پنجمین کنگره خود را پس از گذشت ۱۰ سال از کنگره چهارم، با موفقیت برگزار کرد. در مجموع ۱۶۷ رفیق بنمایندگی از طرف کمیته‌های محلی حزبی و رفقای احزاب و سازمانهای برادر در کنگره حضور بهم رساندند. بعلت مشکلات مختلف، بعضی از هیئت های نمایندگی و ناظر قادر به شرکت در کنگره نگشتند.

کنگره در محیطی بسیار پر شور و مودت آمیز افتتاح شد. هیئت رئیسه انتخاب و یک دقیقه سکوت به یاد جانباختگان آشنا و ناشناخته‌ای که قهرمانانه زندگی خود را در راه آرمان انقلاب دادماند اعلام شد. هیئتهای برادر و رفقای رهبری جبهه‌های توده‌ای سخنرانیهای انقلابی کرده و آرزوی موفقیت کنگره را نمودند. هیئتهای برادر از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ج ا ا)، کمیته مرکزی تجدید تشکیلات حزب کمونیست هند (م ـ ل)، حزب کمونیست انقلابی هند (م ـ ل)، مرکز کمونیستی هند (م ـ ل) و حزب پرولتاریائی پوربا بنگالا (بنگلادش) در کنگره حضور داشتند. پیامهای تبریک حزب کمونیست یونان (م ـ ل)، حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست سیلان به کنگره داده شد. سپس اسناد حزب تقدیم کنگره شده، بحث و پذیرفته شد.

کنگره قرار بود چندین سال پیش برگزار شود اما بخاطر شکستن انضباط و مخفی کاری حزبی و توطئه‌ها و فعالیتهای انشعاب گرانه طرفداران احزاب پانجایات و "نپالی کنگره" و دیگر راستها که قادر گشته بودند بدرون حزب نفوذ کنند به تأخیر افتاد. در واقع این کنگره پیروزی بر اپورتونیستهای راست محسوب شده و نقش مهمی در نجات حزب از منجلاب رویزیونیسم و دفاع و حفاظت از خط و تئوری انقلابی و تحکیم سنت انقلابی کنگره ٤ و اتخاذ تصمیمات صحیحی از لحاظ سیاسی بازی کرد.

در پرتو دیدگاه ماتریالیستی دیالکتیکی، کنگره اشتباهات گذشته را در زمینه خط سیاسی، تشکیلاتی و مبارزاتی ارزیابی کرد. تجارب مثبت و منفی را جمعبندی کرده و خط

صحیح را قبول و خط ناصحیح را با انتقاد بخود، مردود شناخته است.

کنگره ٤ بروشنی اعلام کرده بود که سوسیالیسم و کمونیسم برنامه حد اکثر و دمکراسی نوین برنامه حد اقل ماست. حتی در آن زمان در بعضی از انتشارات مان بعد از کنگره ٤، برخی اشتباهات فنی مرتکب شدیم که دمکراسی نوین را بطور نسبی برنامه حداکثر میخواند. ما در این زمینه بخود انتقاد کرده و اعلام میکنیم که دمکراسی نوین را برنامه حد اقل و نسبت به دیگر برنامهها خاص و یا بلافصل میدانیم. کنگره پنجم اعلام کرده است که شعار "دولت نیروهای ملی و دمکراتیك" هم از لحاظ استراتژیك و هم تاکتیك غلط بود. با این درك که شعار قبلی مانع تبلیغ بنفع دمکراسی نوین شده بود، تاکید زیاد بر تبلیغ برنامه و دولت دمکراسی نوین باید گذاشته شود. کنگره ٤ به جبهه متحد با نیروهای دمکرات و میهن پرست بریك پایه طبقاتی اهمیت داده بود. ما نتوانستیم بان شکل واقعی بدهیم بنابراین کنگره پنجم تصمیم گرفته است که جبهه خلقها (Jana Morcha) را در سطح ملی و محلی با اتحاد کارگران و دهقانان، دانشجویان، زنان، معلمین و بورژوازی ملی و دیگر نیروهای میهن پرست دمکرات و چپ، تحت رهبری حزب کمونیست و براساس برنامه دمکراتیك نوین ایجاد کند. جبهه هم از لحاظ استراتژیك و هم تاکتیکی اهمیت دارد، جبهه هم وسیله مبارزه قبل از پیروزی انقلاب و هم وسیله قدرت انقلابی بعد از پیروزی انقلاب است. تصمیمات روشنی نیز درباره اتحاد عمل گرفته شد. کنگره به انواع مبارزات اشاره کرده و تصمیم گرفت که آنها را بسطوح بالاتر مبارزه مسلحانه ارتقاء دهد. با تشخیص تضاد اصلی جامعه میان فئودالیسم و توسعه طلبی هند و خلق نپال، تصمیم گرفت که مبارزه دمکراتیك و میهن پرستانه را به انجام رسانده و مسئله استقلال ملی و مشکل معیشت خلق را مطرح سازد.

کنگره تصمیماتی درباره مسائل بین المللی اتخاذ کرد. کنگره تصمیم گرفت با کلیه احزاب و سازمانهای برادر با قید اختلافات فیمابین، متحد شده و نسبت به بیانیهٔ دومین کنفرانس بین المللی وفادار باشد، که تضاد اصلی در سطح جهانی میان امپریالیسم و خلقهای ستمدیده است، که از جنبشهای سوسیالیستی، آزادیبخش ملی و دمکراتیك نوین که در پرو، فیلیپین، کامبوج، افغانستان، نامیبیا و دیگر نقاط جهان در جریان است، دفاع بعمل آورد، که رویزیونیسم روسی و چینی و تمام انواع اپورتونیستهای راست و ماوراء "چپ" که جنبش را فریب میدهند انتقاد و افشاء کند، که اتحاد بین سازمانها و احزاب کمونیستی برادر را تقویت کند، و مسائل پیش پای جنبش کمونیستی بین المللی را عمیقاً مطالعه کند.

این موضوع تصدیق شد که علیرغم تصمیمات صحیحی که کنگره ٤ اتخاذ کرده بود، بعلت فعالیتهای انضباط شکنانه و فراکسیونی عناصر هوادار پانچایات و طرفدار کنگره و اشتباهاتی که بوسیله بعضی رفقای مسئول شد، دادن خصوصیات واقعاً پرولتری به حزب مشکل گردید. باین جهت این کنگره بر انجام مبارزهٔ جسورانه بر علیه همه گونه ضعفها و انحرافات راست و ماوراء چپ و سانتریستی و فردگرائی، جاه طلبی شخصی، عدم انضباط، بزدلی، لیبرالیسم و سکتاریسم، و بر ارتقاء سطح روحیه پرولتری و تکامل رهبری جمعی در حزب تاکید میگذارد.

پس از بحثهای جدی بر روی پیش نویس اسناد، تغییرات پیشنهادی در اسناد وارد شده و کمیته مرکزی به اتفاق آراء و در محیطی صمیمی انتخاب شد. در آخرین قسمت برنامه رفقای حزب کمونیست نپال (ماشال)، کمیتهٔ جنبش انقلابی انترناسونالیستی و هیئتهای برادر خوشوقتی خود را موفقیت کنگره ابراز داشتند. با صحبت درباره وضع حاضر، سخنرانان بر نیاز مبارزه علیه کلیه موانع موجود در جنبش کمونیستی در سطح ملی و بین المللی تاکید کردند. آنها همچنین بر لزوم بانجام رساندن وظایف خطیری که بر عهده ما است تاکید کرده و نیز نقش تاریخی کنگره پنجم را ارج گذاشتند. کنگره پنجم با شعارها و سرود های انقلابی دستجمعی با شور عظیمی پایان یافت.

بر متن سرکوب وسیع خلقها در سراسر جهان، مسابقه تسلیحاتی دو ابرقدرت، باد راستی که بعد از کودتای ضد انقلاب در چین وزیدن گرفت، شرایط ضعف انقلابیون و سرکوب و استثمار و ترور ارتجاعی که بوسیله سیستم سلطنتی استبدادی و فاشیستی پانچایات در نپال بر خلق و کادرهای انقلابی اعمال میشود، کنگره پنجم به تمام کادرها و هواداران برای تحکیم اصول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، و مبارزه جسورانه و موفقیت آمیز علیه این موانع، روحیه و شور انقلابی بخشید. امروز مسئولیت سنگین بعمل درآوردن خط انقلابی اتخاذ شده توسط کنگره پنجم مان بر دوش ما افتاده است.

با درود های انقلابی
کمیته مرکزی پنجم
حزب کمونیست نپال (ماشال)
۲۷ ژانویه ۱۹۸۵

اول ماه مه ۱۹۸۵

آنچه میخوانید متن بیانیه‌ایست که از جانب کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برای پخش در روز اول ماه مه ۱۹۸۵ بزبانهای مختلف توسط احزاب و سازمانهای شرکت کننده در ج ا ا ا ۰ در بسیاری از کشورها، تهیه گردیده است.

رفقا

یکسال قبل در چنین روزی بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدست کارگران جهان رسید. در آن بیانیه، نیروهای اصیل انقلابی جهان

که به حرکت خود برمبنای علم مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون ادامه میدهند ارزیابی خویش را از اوضاع جهانی و چهارچوب وظایف پیشاروی انقلابیون و پرولتاریای هر کشور ارائه نموده و تصمیم خود را مبنی بر فعالیت بگرد شکلی سازمانی که قادر باشد به فراخوان "کارگران همه کشورها متحد شوید"، جامهٔ عمل بپوشاند، اعلام نمودند.

در آن بیانیه بروشنی وخامت اوضاع کنونی جهان تشریح گشته است امپریالیستها جنگ جهانی سوم را با تمام مفاهیم وحشتناکی که برای مردم جهان تداعی میکند، تدارك میبینند. اما مبارزهٔ انقلابی، مبارزه‌ایکه قادر است از یك جنگ جهانی خانمانسوز جلوگیری کرده و امپریالیسم و ارتجاع را از بخشهای وسیعی از کره خاکی بروبد و رژیم پرولتاریا و متحدینش را برقرار کند در حال اوج گیری است، و این نکته دیگری است که بیانیه بران تاکید نهاده است.

این یك آرزوی ذهنی نیست. در همین یکساله ما شاهد پیشرفتهای مهم جنبش خویش بوده‌ایم. خصوصاً رفقای حزب کمونیست پرو ـ مشهور به "راه درخشان" ـ پیشرویهای عظیمی در امر جنگ خلق که از سال ۱۹۸۰ آغاز گشته حاصل کرده‌اند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از حضور حزب کمونیست پرو در صفوف خویش احساس غرور میکند. در واقع پیروزیهای بکف آمده در پرو آنقدر عظیمند که امپریالیستها بقصد فرونشاندن شعله های مبارزه مسلحانه مجبور به اعزام پدر مقدسشان ـ پاپ ژان پل دوم ـ گشتند. اما قدیسیت پاپ همان اندازه کارساز بود که هواپیماهای جنگی، فشنگها، جوخه‌های آتش و اتاقهای شکنجه.

مبارزهٔ مسلحانهٔ پرو مشعلی است که از فراز کوهستانهای آند بر چهار گوشه جهان پرتو میافکند و استثمار شدگان و ستمدیدگان را به قیام فرا میخواند. این مبارزه مظهر بپاخیزی دوباره شورش و مبارزه انقلابی در جهان امروز است.

اول ماه مه روز انترناسیونالیسم پرولتری است. ارتجاعیون این روز را مورد حمله قرار میدهند و رویزیونیستها میکوشند آنرا از محتوی انقلابی تهی سازند. بااین وجود اول ماه مه بعنوان روزیکه کارگران موقعیت خویش را بررسی میکنند، برای سال آینده طرح میریزند، انترناسیونالیسم پرولتری را بزرگ میدارند و بار دیگر تصمیم خود را مبنی بر هدایت مبارزه تا هدف نهائی یعنی کمونیسم در سراسر جهان، اعلام میدارند باقی میماند.

رفقا، بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همچنین بحران موجود در صفوف انقلابیون، از زمان مرگ مائو، قدرت یابی رهروان سرمایه‌داری در چین و همراهی انور خوجه در حمله به رفیق مائو را تشریح نموده است. این بحران بهیچوجه رفع نگشته و ما همچنان باید به نبرد خود علیه تسلیم طلبی و روحیه باختگی که از سوی امپریالیستها و رویزیونیستها دامن زده شده، ادامه دهیم. اما جنبش ما میرود تا جایگاه خود را بازیابد. خیزش انقلابی در پرو، بی پایگی اظهاراتی مه درباره مرگ مارکسیسم انقلابی باب شده را آشکار ساخته است.

ما همچنان با زمان در مسابقه‌ایم چراکه جنبش ما هنوز گامهای جدی از حرکات و تحولات اوضاع جهانی در روند جنگ و بپاخیزی مبارزه انقلابی عقب است. اما میتوان این عقب ماندگی را جبران کرد، مسلح به شناخت صحیح میتوانیم با جهشها و خیزشها پیش برویم.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میباید تقویت شود، باید بهر گوشه جهان گسترش یافته و بیش از پیش پرولتاریا و خلقها و تمامی اشکال مبارزاتشان را دربر گیرد. همزمان با شما دهها هزارتن در دیگر قاره‌ها بخواندن این سطور مشغولند، آنها نیز چون شما خواهان جهانی عاری از استثمارند. اینکه تاریخ چه مسیری خواهد پیمود بیش از هرچیز بستگی به آنها ـ و شما ـ دارد. مادام که طبقات استثمارگر بر جوامع حکم میرانند هر روز بدبختی و ستم و خواری نصیب اکثریت مردم جهان میشود و امروز این جانیان در تدارك جنایتی عظیم‌ترند: جنگ جهانی سوم. میباید جهان را از چنگال این جانیان رهانید.

بگذار تا اول ماه مه امسال اعلام دوباره اتحاد پرولتاریای آگاه تحت درفش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، تحت پرچم جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باشد.



از جنگ جهانی جلوگیری کنیم!
مبارزه برای انقلاب در سراسر
جهان را دامن زنیم!

از جنگ خلق در پرو پشتیبانی کنیم!

زنجیرها را بشکنیم!
خشم زنان را بمثابه نیروی
قدرتمندی در راه انقلاب رها کنیم!

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!
صفوف جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی را تقویت کنیم!

اول ماه مه، ۱۹۸۵
کمیتهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

جهانی برای فتح ۱۳۶۳/۸

زنده باد نشریه کمونیستی در ایران!

پیام به اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) بمناسبت انتشار مجدد نشریه حقیقت

رفقــای عــزیز،

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بـا شادی بسیار انتشار مجدد حقیقت نشریهٔ اتحادیـه کمونیستهای ایران (سربداران) را تبریك میگوید. ما بخوبی از مشقّات وخطرات فراوانی که سازمان شمادر مبارزه برای انتشار نشریه ای مبتنـی بـه مارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه مائوتسه دون متحمل می شود آگاهیم. رژیم ددمنش خمینی متداوما" نشان داده که از هیچ جنایتی درجریان اقدامات ارتجاعي اش برای سرکوب مبارزه پرولتاریا وخلق ایـران رویگردان نیست و"حقیقت" نیزخودقربانی ایـن سرکوب بوده است. معهدا، ما نیزهمچون شما براین باوریم که انتشار مجددنشریهٔ کمونیستی درایـران درمبارزه بخاطر بازسازی جنبش کمونیستی ایران امری ضروری بوده وبرای اینکه این جنبش بتواند وظائف خویش رادر رهبری انقلاب بسوی پیروزی به انجام برساند، وجودچنین نشریه ای حیاتی است همانگونه که بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونا- لیستی مؤکدمی سازد:

"برای پیشبرد اهداف انقلابی خود، بــرای آماده نمودن توده ها جهت کسب قدرت سیاســی، حزب مارکسیست لنینیست بایدمسلح به نشریاتي که بطورمنظم منتشرمی شوندباشد، هرچندکه نشریاتّ دردونوع کشورهای یادشده، نقش متفاوتی در رابطه باوظائف مشخص شده توسط راه انقلابشان خواهند داشت. انتشارات کمونیستی نبایدخرده، کوته بین ونه خشك ودگم باشند. این نشریات بایدتـلاش کنندکه از طریق عمدتا" تحلیل وافشاگری سیاسـی ازوقایع روزمره پرولتاریای آگاه ودیگران رابا یك دیدگاه همه جانبه ازجامعه وجهان مسلــح سازند."

اوضاع کنونی جهان فرصت های انقلابـی را فزونی بخشیده وهمزمان خطریك جنگ جهانـی امپریالیستی نوین رانیزتشدیدمی کند. اگرچـه ارتجاعیون متداوما" سرکوبی خونین رااعمال کرده وحکمرانان ایران وعراق همچنان به اعزام صدها هزارتن بسوی مرگ درجنگی غیرعادلانه ادامـه می دهند، بااین وجوداوضاع منطقه به نفع تکامـل مبارزه انقلابی به پیش می رود. درایران نیـز رژیم خمینی بیش ازپیش خودرامنفردمی یابد.

بدین سان "حقیقت" دردورانی بسیاربـا اهمیّت انتشارمجددمی یابد.

انتشارموفقیت آمیزاین نشریه خودضربه ای سنگین بر پیکر رژیم خمینی است. اما اهمیـت واقعی "حقیقت" درنقشی است که می تواندوباید درخدمت به تقویت موضع مارکسیتی لنینیستـی بازی کند، واین پیش شرطی است برای پرولتاریا تابتواندرهبری رادرپروسه انقلابی اعمال کنـد. تنهاچنین رهبری پرولتری قادرخواهدبودانقـلاب دمکراتیك نوین رابه سرانجام رسانده والبتـه پیشروی بسوی انقلاب سوسیالیستی راباپیروزی در مرحلهٔ اول انقلاب بعمل درآورد.

پرولتاریاوخلق ایران آرزوی تسویهٔ حساب بامستبدین خونریزتهران رادرسرمی پرورانند، درواقع آنروزکه خمینی ودودمانش برای برپائی جمهوری اسلامی شان به بهشت شتافته وایران از آن پرولتاریاوخلق گردد، مردم سراسرجهان شادي هاخواهندکرد.

آغازجنگ انقلابی خلق وپیروزی نهائی در آن ازوظیفهٔ ساختمان یك حزب پیشقراول انقلا- بی حول یك خط صحیح مبتنی برمارکسیســم ـ لنینیسم اندیشه مائوتسه دون جدانیست، ودرپرتو این امراست که انتشاردوباره "حقیقت" قابـل درك است.

رفقا، انقلاب ۱۳۵۷ ایران وسقوط شاه از تخت سلطنت تأثیرعمیق ومثبتی درگسترش نیرو- های انقلابی سراسرجهان داشت. باوجوداینکـه خمینی توانست موقّتا" گریبان انقلاب رابفشرد، امّاقادربه نابودی آن نیست. نیروهای اصیـل کمونیستی درسهای عظیمی ازدوره پنج ساله بعداز سقوط شاه درانبان دارند. بخاطرپیشبردجنبـش انقلابی ایران وتعمیق آگاهی نیروهای مارکسیست لنینیست تمامی کشورهابایدتجارب مثبت ومنفی راجمعبندی نموده ودرسهای صحیح راازآن بیرون کشند.

کمیتهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستـی به شرکت رفقای ایرانی اتحادیهٔ کمونیستهـای ایران (سربداران) وتجربه ای غنی که باخـود برای جنبش مابه ارمغان آوردند، ارج بسیـار می نهد. کمیته مابهمراه احزاب وسازمانهـای مارکسیست لنینیست متشکّل درج.ا.ا.، پیگیرانه امرمبارزه مداوم برای جمعبندی صحیح ازایـن دروس بااهمیّت رادنبال می کند.

رفقا، مااطمینان داریم که پیروزی درکاربر- پائی دوباره "حقیقت" پیشرفتهای بیشتری در مبارزه ای بس حیاتی که شمادامن زده ایدرا بدنبال خواهدداشت.

کمیتهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

ایران :

شکل گیری حلقهٔ ضعیف

بقلم س . د.*

لنین درتوضیح چگونگی شکل گیری اوضاع انقلابی تأکیدمی کردکه کافی نیست تا زیردستی ـ هادیگرنخواهندبشکل سابق ادامه دهند،بلکه مضافاً بایدبالادستی هاهم دیگرنتوانندبشکل سابق بحکومت کردن ادامه دهند،بایدبحرانی درطبقات فوقانی ، بحرانی درسیاست طبقه حاکم پدیدآیدکه بـه انشقاق درونی آنهامنجرشود،انشقاقی که خشم و نارضائی طبقات تحت ستم ازدرون آن راه بـه پیش می گشایند.(۱)

استالین درتوضیح وبسط بیشتراین حکم بـه درستی می گوید: "سابقاً"تحلیل مقدمات انقلاب پرولتاریائی معمولاً"ازدیدگاه وضع اقتصادی کشور های جداگانه مطرح می گشت . اکنون این روش دیگرکافی نیست اکنون این موضوع می بایداز دیدگاه وضع اقتصادی همه یااکثرکشورها،ازدیدگاه وضع اقتصادجهانی مطرح گردد. . . سابقاً" انقلاب پرولتاریائی منحصراً" درنتیجهٔ انکشاف درونی یك کشورمعین نگریسته می شد. اکنون این دیدگاه دیگرکافی نیست . اکنون انقلاب پرولتاریائی می بایددردرجهٔ اول درنتیجهٔ انکشاف تضادهای سیستم جهانی امپریالیسم،درنتیجهٔ گسستن زنجیرجبههٔ جهانی امپریالیستی دراین یا آن کشور نگریسته شود."(۲)

انکشاف بحران درنیمهٔ دههٔ ۱۳۵۰ وتبدیل آن به یك بحران انقلابی درایران وشکاف افتادن درطبقات حاکم که زمینه سازاوضاع انقلابی سال ۵۷ ونهایتاً" قیام بهمن و سرنگونی سلطنت گردید،خودزائیدهٔ مجموعه روندهائی بودکه طی چند دهه سرتاپای جامعهٔ ایران رامتحول ساختند. در اصل تحولات "درونی" جامعهٔ ایران چیزی نبود و نیست مگرجزئی ازمجموعهٔ ارگانیك (والبته پرتضاد) کل سیستم امپریالیستی ودرعین حال بیان مشخص حرکت این سیستم تحت شرایط مشخص. در نتیجه، تحلیل مقدمات تاریخی انقلاب درایران، چون انقلاب درهرکشوردیگر،بایددربرتویك بررسی علمی مارکسیستی برمتن تحولات اوضاع بین المللی بویژه درکلّی ترین رئوس که تأثیری قطعی برتحولات "داخلی" جامعهٔ ایران داشته اند، صورت پذیرد.

نوشتهٔ حاضرطرح اولیهٔ ارزیابی ازچگونگی شکل گیری حلقهٔ ضعیف سیستم امپریالیستی وپدید آمدن اوضاع انقلابی وتحلیل مقدمات تاریخی ـ جهانی انقلاب ۵۷ ـ ۱۳۵۶ ایران است . این نوشته بنا به خصلت موضوعی که قصدپرداختن به آن را دارد،جنبه ای دوگانه بخود می گیرد. یعنی ازیکسو تحلیلی تاریخی است ،بابرخوردبه نکاتی بسیار، و ازسوی دیگرمقدمه ای است درراه شناخت اوضاع کنونی و وظیفهٔ تدوین برنامهٔ عمل درایران ،وظیفه‌ای که خارج ازچهارچوب این مقاله باقی می ماند.

نتایج جنگ جهانی دوم

جنگ جهانی دوم درشرایطی پایان یافت که امپریالیسم آمریکاباقدرتی بمراتب عظیمتر ازقبل دررأس بلوك امپریالیستهای فاتح ونتیجتاً" در رأس نظام بین المللی امپریالیستی قرارگرفته بود. تقسیم بندی نوین جهانی که درپیامدجنگ جهانی دوم بوجودآمده بود،زمینه رابرای بازسازی ساختار بین المللی سرمایهٔ مالی وآغازمارپیچ نوینی از انباشت وانبساط درسطح جهان فراهم آورد. این بازسازی امپریالیستی پروسهٔ انباشت کاپیتالیستی بنابرالزامات وماهیت قوانین حاکم برحرکت سرمایهٔ مالی درعصرامپریالیسم ودرتطابق بااین قوانین،مستلزم تغییراتی گسترده درمناسبات تولیدی می بود. درکشورهای امپریالیستی اساساً"این تغییروتبدیلات ماهیتاً"کمّی وانعکاسی ازتمرکز و تجمع بیش ازپیش سرمایه بودند،اگرچه بعضی تغییرات کیفی درروابط تولیدی، درزمینهٔ کشاورزی وصنایع دستی نیزصورت گرفت.

بهرحال،مهمترین تغییرات کیفی،درکشورهای تحت سلطه برپایهٔ قدرت سرمایه گذاری امپریالیستهاصورت گرفت،جائیکه نفوذبیش ازپیش سرمایهٔ مالی باپرسودترین دورنمابرای گسترش سودآورخودروبرومی شد،گسترشی که ازطریق تغییر روابط تولیدی ماقبل سرمایه داری بدرجات مختلف ودرکشورهای گوناگون تحقق می پذیرفت. وبه این ترتیب سرمایه مالی ،باتوجه به محظورات وملاحضات سیاسی رقم خورده توسط اوضاع بین المللی،برای بازسازی جهانی خویش فرصت هارابکارگرفته و بحداعلا ازآنهاسودمی جست. علیرغم اهمیّت این تغییروتبدیلات درکشورهای تحت سلطه،این اقدامات نه بقصدبانجام رساندن همه جانبهٔ تکاملی موزون ومستقل صورت گرفت ونه برای ایجاد بازارملی داخلی که ازیکپارچگی وارتباط منطقی برخوردارباشد. هدف ازآنهابکارگیری سودآورتر وکاراترسرمایهٔ صادرشده برمبنای انباشت بین ـ المللی بود،کاری که می توانست به بهترین وجهی درخدمت بحداکثررساندن سودجهانی،تقسیم کار واحتیاجات سیاسی سرمایه مالی قرارگیرد. این رده بندی درزمینه، تقسیم کاردرون مدارهای انباشت بین المللی فقط می توانست به ناموزونی بیشتر در کشورهای تحت سلطه ودرعین حال ادغام بیشتر اقتصادیات ملی ناموزون درسیستم جهانی امپریالیستی منجرگردد.

درمقام مقایسه باابتدای قرن حاضر،ویاپس ازجنگ جهانی اول،این بار سرمایه دارای حجمی بمراتب عظیمتروفشردگی وتمرکزی بمراتب بیشتر ازپیش بودوبعلاوه بقدرت نظامی وسیاسی ایالات متحده اتکاء داشت واین به سرمایه امکان می داد ونیزآن راملزم می ساخت که بویژه دریکسری کشورهای "دستچین" شده وکلیدی تحولات مزبوررا عمیقتروگسترده تربه پیش برد.

اماسرمایه درخلأبازسازی نمی شد،اردوگاه سوسیالیستی ازدرون جنگ بیرون آمده وتحدید، سدکردن پیشرفت ودرنهایت سرکوب آن راازسوی امپریالیستهاالزام آورساخته بود. مهمترین

---

* س . د. یکی ازاعضای اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران)است.

تضادهائی که دربرابرحرکت امپریالیستهای آمریکائی برای بازسازی نظم جهانی امپریالیستی برپایه منافعشان قرارداشت،به قرارزیربود: امواج انقلاب وجنبشهای رهائیبخش ملی که در کشورهای تحت سلطه برخاسته بودند،والزام به اتخاذتدابیری جهت سرکوب،پیشگیری ویامنحرف ساختن این جنبشها،تحکیم وتقویت موضع عمال امپریالیسم جهت تأمین سلطه امپریالیستهابر کشورهای تحت سلطه وبالاخره رقابت حاد باقدرتهای امپریالیستی برسربازار.

اشکال ویژهٔ بروزاین تضادهاوهمچنین حل موضعی یا تخفیف نسبی شان،حرکت آمریکارامشروط کرده وچگونگی سیرتکاملی آن حرکت راتحت تأثیر جدّی قرارمی دادند.

رفرم های امپریالیستی درایران

اجرای گسترده، برنامهٔ اصلاحات ارضی امپریالیستی اززمستان سال ۱۳۴۱ آغازیدن گرفت وطی مراحل سه گانه ای تاآستانهٔ دههٔ بعدادامه یافت،امامراحل آزمایشی آن از۱۲ سال قبل ازاین تاریخ شروع گشته بودند.مطابق طرح اولیه ای که ازسوی یکی ازکارشناسان ادارهٔ همکاری فنی ایالات متحده وابسته به وزارت کشورآمریکا تدوین گشته بود،می بایست طی یکدورهٔ ۱۹ ساله (۱۳۴۹ـ۱۳۳۱) بتدریج کلیهٔ اراضی سلطنتی(شامل قریب به ۲۲۰۰روستا)مابین دهاقین تقسیم گردند. امادرعمل،بنابرملاحضات سیاسی(یعنی اوج یابی جنبش توده ای ضدامپریالیستی ودمکراتیک درسال ۱۳۲۹)اجرای این برنامه بجلوافتادوبرای اولین باردراسفند۱۳۲۹باتقسیم اراضی یك روستا از اراضی سلطنتی اجرای طرح آغازگردید. ازاین تاریخ تازمستان۱۳۴۱ ،فقط نیمی ازاهداف طرح مزبورتحقق یافت و۵۱۷روستا(یعنی قریب به ۱ % کل روستاهای کشور)مشمول "اصلاحات"شدند.

این"تدریج گرائی"امپریالیستهادلائل خود راداشت.مطمئنا"می بایست ازهرنوع تغییرسریع اوضاع که ممکن بودرهاشدن ابتکاروشوروشوق توده های دهقانی راسبب شود،احترازگردد.درهمان حال می بایست باتطمیع وتوضیح دورنمای سودمند اصلاحات وگاه باتهدید،دل ملاکین فئودال که پایه مهم ـ اگرچه نه عمدهٔ ـ رژیم راتشکیل می دادندو بانظرسوء به ایدهٔ اصلاحات ارضی می نگریستند، رابدست آورده وآنان رابسوی سیاست های خود جلب کنند.وبالاخره آنکه می بایست طی این دوران آزمایشی ازیکسوبه شیوه هاوروش های مناسب کاردست یافته ونیزچگونگی اصلاحات لازمه رادریابندوازسوی دیگربرآوردهای لازم راجع به حجم سرمایه موردنیازجهت اصلاحات و خدمات مربوط به آن رابعمل آورند.

امابهرحال درگرفتن بحران۴۲ـ۱۳۳۸مجال تدریج گرائی بیشتررااازآنان سلب کرد،واگسر "لایحهٔ تحدیدمالکیت ارضی"درسال ۳۸،بواسطهٔ شکاف های درون حاکمیت کان لم یکن گردیده بود،ولی پس ازاتحادهیئت حاکمه به گردباند شاه وحمایت های ویژه وگستردهٔ سیاسی واقتصادی دولت کندی،برنامهٔ رفرم ارضی درسال ۱۳۴۱می توانست ومی بایدواردمرحلهٔ اجرا گردد،وچنین نیزشد.

انقلاب سفیدبرنامه ای بودبرای آنکه رهبری تحولات جامعه بجای آنکه ازپائین(به نیروی کارگران ودهقانان)ویاازراه میانه(به نیروی بورژوازی ملی ومتحدانش)صورت پذیرد، ازبالا وتوسط امپریالیسم ورژیم دست نشاندهٔ بومیش انجام گیرد.بعلاوه،قصدازاین رفرم هاتنهااجتناب ازآشوب اجتماعی وخیزش انقلابی نبوده واهدافی بسیارپیچیده تررادنبال می کرد.(۱۲)اقتصاددان هارواردبه اجرای وظیفهٔ تجزیه وتحلیل اقتصادی ـ سیاسی ازشرایط ونیروهای اجتماعی ایران گماشته شدندتادوباره مجموعهٔ ساختاراجتماعی رابرای جلب سرمایه خارجی وایجادمطلوب ترین شرایط جهت استخراج ارزش اضافه درانطباق بااحتیاجات پروسهٔ انباشت جهانی وبرای تضمین "ثبات" در ایران ـ جلوگیری ازانقلاب ـ قالب ریزی کنند.

بدون شك این اصلاحات دارای ماهیتی بورژوائی بودند.اگرتحولات سرمایه داری درجامعه تاقبل ازاین سال هابطورعمده ازبیرون هیئت حاکمه واساسا"ازطریق بورژوازی ملی(وتاحدودی بورژوازی کمپرادور)صورت گرفت،بعدازسال ۱۳۲۸این تحولات ازبالا،تحت رهبری امپریالیستها وتوسط کمپرادورهاوفئودال ها(وباندمعینی ازآنان: باندشاه)وبه قیمت تبعی کردن نیروهای میانی بورژوازی ونیروهای رقیب درصحنهٔ اقتصادی تحقق پذیرفت.

هزارفامیل

ماهیّت وترکیب طبقات حاکم درنتیجهٔ این روندتاحدمعینی تغییریافت.درعین حال که نفوذ وقدرت ملاکین فئودال،بخصوص آنان که ارتباط نزدیکی بادربارسلطنتی نداشتند،محدودمیشد، قدرت اقتصادی ـ سیاسی بورژوازی کمپرادور و ملاکین فئودال وابسته به دربار سیری صعودی داشت بسیاری ازملاکین باسودجوئی ازموقعیت خویش قادربه شرکت دراموردلالی کمپرادوری شده و ثروت عظیمی به جیب زدند.برای بیان ترکیب هیئت حاکمه این عبارت وردزبان هابود:هزار فامیل!(ازکمپرادورهاوفئودال ها)

ازاین پس اقتصادایران درچهارچوب نوع معینی ازسرمایه داری یعنی سرمایه داری کمپرادور بوروکراتیك ودروابستگی به سرمایه مالی امپریالیستی اجازهٔ رشدیافت.چگونگی این رشدهم اساسا"توسط نقش وجایگاه ایران درمناسبات تولید امپریالیستی معین می شد:تولیدکنندهٔ موادخام، دروهلهٔ اول نفت،وبازاروسیع برای سرمایه صادراتی امپریالیستی ومنابع کارارزان.

باتوجه به این نقش می توان دریافت که امپریالیستها ازاین "انقلاب" ،سرمایه داری شدن تمام وکمال روستارادرنظرنداشتندودرواقع نه چنین چیزی رامی خواستند،نه به آن احتیاج داشتندونه می توانستند به آن دست یابند.بااین وجودرفرم های موردبحث سرآغازیك پروسهٔ سرمایه دارانه درروستاهای ایران گشت وبرای اولین باربطور جدّی درهای جامعهٔ روستائی ایران رابروی سرمایه گشود،امااین امربه تحول قطعی مناسبات حاکم در روستابه سرمایه داری منجرنشد.میزان سرمایه ـ گذاریهاوروابط میان بخش های مختلف اقتصاد آنچنان نبودکه قوهٔ ابتکارسرمایه دارانه،خصوصا" دربین بخش اعظم دهقانان،رابه گسستن قطعی بندهای اقتصادی ـ اجتماعی ماقبل سرمایه داری قادرسازد.هدف صریح این رفرم هاتقویت رژیم شاه برمبنای تحکیم آتوریتهٔ متمرکزوکنترل اقتصادی و سیاسی این رژیم وهمچنین ایجادپایگاه اجتماعی درمیان دهقانان میانه حال بود.اگرچه این رفرم ها ، قسمی ودربردی محدودانجام پذیرفت،امامی ـ بایدسودآوری سرمایه گذاری های خارجی را از طریق استفاده ازنیروی کارارزان،توسعهٔ بازار کالاهای معین درروستابمنظورانتقال ارزش وتسهیل حرکت بخش های استراتژیك تحت کنترل امپریالیسم تأمین می ساخت.این امرتوضیحی برعلت حرکت بخش عظیمی ازسرمایه های صادراتی به ایران درسال های ۱۳۴۰ بسوی شهرهاوتحرکشان در رشته های رباثی،بانکداری،دلالی،تجارت وهمچنین صنایع می باشد.

درنتیجه،مناطق روستائی اساسا"تحت سلطه روابط پوسیدهٔ قرون وسطائی وماقبل سرمایه داری باقی ماندندودرعین حال این روابط باساختار عقب ماندهٔ تولیدی خودواشکال بوروکراتیك ـ رباثی انتقال ارزش،بیش ازپیش تابع الزامات سرمایهٔ خارجی شدند.عامل مهمی که درخصلت رفرم ارضی نقش داشت،طبیعت ناپیگیرومتفرق اعمال آن بودکه این خوددرملاحضات سیاسی دربارریشه داشت.

درمناطقی که رفرم هابه پیش برده شده، زمین های کم حاصل درمرحلهٔ اول به اقساط ۱۵ ساله ازطریق بانك کشاورزی بین دهقانان تقسیم می گشت.دهقانان فقیر بی زمین یاکم زمین چشم اندازرزراعت درمقیاس کوچك وبروی زمین های بی حاصل رابانگاهی ناخشنودمی نگریستند.قوانین مرحلهٔ دوم رفرم ارضی مصوبهٔ زمستان ۱۳۴۱ شامل ماده ای بودکه به مالکان اجازهٔ خریدحق نسق دهقانان رامی داد. این امرخودبخودمنجربه تبدیل دهقان به کارگر کشاورزی،وملاك به مزرعه دارکاپیتالیست نشده و دربیشترمواردبه تقویت بردگی نیمه فئودالی یا مهاجرت دهقان به شهربمثابه نیمه پرولترحاشیه ـ نشین می انجامید.ازسال ۱۳۴۰تا۱۳۵۷ جمعیت روستائی از۸۰%کل جمعیت کشوربه ۵۵%کاهش یافت.درهمین دوره جمعیت تهران بتنهائی افزایشی نزدیك به ۲/۵ میلیون نفرداشت.مزارع محصورکشاورزی سرمایه دارانه که محصول برنامه، رفرم ارضی بودند،محدود بوده وغالبا"توسط نیروهای کمپرادور ـ فئودال که ازامتیازات مالی دولتی نیزبهره مندبودند،اداره می شدودرانحصارشان قرارداشت.قسمتی ازکشاورزی سرمایه دارانه مستقیما"تحت کنترل مؤسسات خارجی بوده ویاتوسط کمپرادورهای ایرانی وبا اتکاء به سرمایه داران خارجی به پیش برده میشد وتولیدسودآورمحصولات صادراتی رادردستورکار داشت.

ناموزونی

ناموزونی وعدم تعادل غیرعادی که مستقیما"

ناشی ازسلطهٔ امپریالیستی برجامعهٔ ایران بودطی سال های اولیهٔ دههٔ ۱۳۵۰به ابعادی خارق العـــاده رسید،این اعوجاج منبع اولیه بحران درایران بوده وهست. درواقع عقب ماندگی مفرط وبحران مزمـن کشاورزی درکنارسرمایه داری مصنوعاً"پیشرفتـهٔ شهری وبهمراه وپابه پای آن،عدم تعادل درخوداین سرمایه داری مابین رشدغول آسای سرمایه داری کمپرادور ـ بوروکراتیك وعقب افتادگی (یاعقب نگاه داشته شدن)دیگربخش های سرمایه داری(به ویژه بخش غیرانحصاری وغیرکمپرادوری)نمی توا- نست به یك بحران مزمن درمجموع سرمایه داری ایران دامن نزند. بخش های غیرکمپرادوری بخاطر نبودزیربنای نسبتاً"موزون وعدم ارتباط لازم بـا سایربخش های اقتصادکه عاملی برای تأمین احتیا- جاتشان وهمچنین تقلیل بهای کار،موادخام وکالاهای تولیدی بود،قادربه تکامل نبودند. وهنگامیکه ابعاد نامعقول صنعت به تولیدکشاورزی صدمه زده وباعث بالارفتن قیمت هاشد،یك دورتسلسل مابین بحرا ن درصنعت وکشاورزی شکل گرفت.

امپریالیستهاکوشیدندسیستم راباتزریق مالی سرپانگاه دارند،این تزریقات نه تنها نقـــش تنظیم کننده وتأمین کنندهٔ امر بحداکثررسانـدن سودرابعهده داشتند،بلکه می بایست رفته رفتـه باگذشت زمان ازمیزانشان کاسته شود.به ایـن نحوباتداوم عملکرداقتصاد،یك ثبات معین اقتصادی واجتماعی فراهم آمده وپایگاه اجتماعی معینی بشکل قشرشبه کولاکی دهقانان مرفه وقشرنوینی ازخرده ـ بورژوازی برای سیستم حاکم تأمین می گشت.همگام بااین مسئله ودرارتباط ارگانیك باآن،دیکتاتوری فاشیستی عریان نقش"بهم نگاهدارندهٔ " مجموعـهٔ سیستم راایفا می نمود.

باری بهرجهت،زمینی که به قیمت بخـــاك سیاه نشاندن میلیونهارنجبرروستائی ایران بدست آمده وباسرنیزه های پیچیده درلفافهٔ تبلیغات گوش- خراش شخم خورده وآماده گردیده بود،اینك ازنیمه دوم دههٔ ۱۳۴۰ می رفت تاباآبیاری شدن ازخون و عرق جبین همان توده ها،بذرهای پاشیده شـــدهٔ سرمایه های امپریالیستی راخرمن خرمن طلا بـــار دهد.لیکن این مزرعهٔ طلائی نه به عزلت درکنـــج سیاره ای دیگر که درمنطقه ای متشنج ومورد ستیـز ازکرهٔ خاکی"بسیارکوچك"ماواقع شده بوداوتحولات جاری درسطح این سیاره ، دیگرنمی پذیرفت کـه این مزرعه بهمین ترتیب بحال خودرهاشود.درواقع این برده داران اصلی جهان درعصرمابودندکه در شرایط متحول آن دوران نیازداشتندکه پیشکاران وگزمه هایشان دراین مزرعه به ایفای نقشی فراتر ازنظارت بکاربردگان در"داخل"بپردازند.مو ـ قعیت جغرافیائی،منابع مالی وانسانی و معتمدبودن پیشکاران نیزخودحکم به "آمادگی وتناسب" آن برای ایفای نقش نوین می داد.

ولی اینجادستی دیگرنیزدرکاربود.دست یـك حفاربسیارکهنه کارا

دکترین نیکسون وایران

گزارشی که بسال ۱۹۶۹ بدست نیکسون تقدیم کنگرهٔ آمریکا شد،اساساً"پاسخگوئی به نیازهـا وتضادهای مشخصی که امپریالیسم یانکی با آن روبرو بود رامدنظرداشت.نیازبه برخوردبـــه جوشش انقلابی خلق های تحت ستم درسه قاره و سرکوب آن کماکان درصدراین وظایف قـراردا- شته ولی ازهزینهٔ عظیم اقتصادی-سیاسی "ماموریت الهی"ژاندارمی بین المللی می باید کاسته می شد، این مسئله بیش ازهرچیزبه تضادحدت یابنده ما- بین بلوك غرب بسرکردگی آمریکاوبلوك سوسیال امپریالیستی نوخاستهٔ شوروی مربوط بود.ضمناً"به این نکته نیزاشاره کنیم که بلوك شوروی میکو- شیدتاباسودجوئی ازمعضلات آمریکاوخشم ونفرتـــی که بواسطهٔ دخالت های مستقیم وعلنی یانکی هـادر ماورأبحارایجادشده بود،درجنبش های آزادیبخش ملی نفوذکنند.

می بایست ازحضورمستقیم وعلنی نیروهـــای نظامی آمریکادرمناطق توفانی سه قاره تاحدامکان جلوگیری بعمل می آمدوهمزمان وظایف پلیســـی می بایدبگونه ای تهاجمی ترازپیش عملی می گشت، اگرچه اینباراین وظایف بدوش نیروهای مسلـــح رژیم های ارتجاعی وابسته گذاشته شده بود و آمریکا برانجامشان نظارت مستقیم داشت.مسئله ای که ازاهمیت ویژه برخورداربود،تقویت ومدرنیزه کردن همه جانبهٔ ارتش کشورهای معینی بود کـــه شرایط اجرای نقش ژاندارم منطقه ای رادرخـود داشتند.دراین برهه بخش اعظم بودجهٔ این کشورها به هزینه های نظامی اختصاص یافت.کوشیدنـــد پیمان های همکاری نظامی ـ امنیتی منطقه ای کـه استقرارپایگاه های نظامی راتحت نظارت آمریکـا امکان پذیر می ساخت،برقرارکنند ـ وازســوی دیگرمجادلات مابین رژیم های وابستهٔ محلی راتحت رهبری ژاندارم منطقه ای تخفیف دهند.

وجودبحران وهمچنین مسئلهٔ رقابت بابلـــوك شوروی نیاز به تقبل سرمایه گذاری های سودآوردر خارج وحفاظت ازاین اموراتشدیدنمود.برای این کار،شرکت هاوبانك های امپریالیستی به ایجاد و گسترش شعبات رنگارنگ خوددرکشورهای تحـت سلطه ـ البته تحت نام های ملی وبومی مخصوص این کشورهاـ دست زدند.بااستفاده ازنیروی کارارزان وموادخام،کالاهامی بایددرکارخانه های کشورهـای ژاندارم تولیدشده ودربازارهای منطقه ای بفروش می رفت.روشن است که دراین راه هزینهٔ تولیـد، گمرکات،حمل ونقل وبیمه بسیارکاهش می یافت و ازقبل این اقدام بورژوازی کمپرادوراین کشورها تقویت می گشت.

امااز سوی دیگرنتایج مستقیم رفرم های دههٔ ۱۳۴۰ کاملاً"درجهت موافق طرح های نوین امپریا ـ لیسم آمریکاقرارداشت.چراکه بانابودساختن اقتصاد کشاورزی و ورشکستگی خیل عظیم تودهٔ دهقانـی، ارتش عظیم ذخیرهٔ کاردرحواشی شهرهامجتمع شده و وضع بدمعیشت وفقر،نیروی انسانی لازم رابـرای گسترش ارتش مدرن ایران فراهم ساخته بود.

عامل دیگری که ازلحاظ نظامی دربرگزیـدن ایران بعنوان ژاندارم منطقهٔ خلیج بسیارتأثیـر گذاشت،احتیاج انگلستان به بیرون کشانـــدن نیروهای نظامی اش ازمنطقه بودکه این تصمیـــم عملاً"خلأ مهمی درکمربندنظامی امپریالیستهای غربـی ایجاد می کردوباتوجه به موقعیت مجموعهٔ کشورهـای وابسته به غرب درمنطقه،هیچ نیروئی جزایران توان پرکردن این خلأ رانداشت.

بسط شوونیسم ملی ونظامیگری لجام گسیختـه نخستین گام دراجرای آموزهٔ نیکسون درایران بود. بودجهٔ نظامی درسال ۱۳۵۰،۲۲٪افزایش یافـت و ایران درعرض ۴سال به یکی ازعمده ترین وارد- کنندگان تسلیحات آمریکائی بدل شد.پایگاههای جاسوسی درنواحی شمالی ایران(نزدیك مرزشوروی) برپاشدند،سراسرسواحل خلیج فارس ودریای عمان بوسیلهٔ شبکه ای ازپایگاههای نظامی پوشیده شد ، برای سازماندهی وگسترش دستگاه جاسوسی ایران درمنطقه،هلمز رئیس سابق سازمان سیابعنـوان سفیربه ایران اعزام کردند،نفرات ارتش ایران به نیم میلیون رسیدوشمارمستشاران امریکائی از مرز۶۰۰۰۰گذشت.

تجاوزنظامی ارتش ایران به عمان بـــرای سرکوب جنبش های انقلابی ظفاروعمان وهمچنـین اشغال سه جزیره درخلیج،گام های عملی درراستای وظایفی بودکه امپریالیسم آمریکابرای هیئت حا ـ کمهٔ ایران تعیین کرده بود.دامنهٔ این وظایـــف گاه ازآسیای جنوب شرقی تالبنان واززئیر تـــا آفریقای جنوبی گسترش می یافت.

ازسال ۱۳۴۹تا۱۳۵۴،حدوداً"۱۲۴شرکت جدیـد آمریکائی درایران سرمایه گذاری کردند (یـك سوم مجموع سرمایه گذاری های خارجی درایـران) این سرمایه گذاری هاعمدتاً"دررشته هائی صـورت گرفت که جهت گیری صادراتی داشتند.صنایـــع مونتاژوسبك مصرفی گسترش یافت وکالاهـــای تولیدشده به کشورهای منطقه وحتی اتحادشـــوروی صادرگشت.

حکام کشورهای عربی خلیج تحت فشارآمریکا به نقش سرژاندارمی ایران گردن نهادنـــــد و آموزهٔ نیکسون بشکلی تمام عیاردراین نقطه ازجهان عملی گردید.شاه پیروزمندانه رسیدن به"دروازه های تمدن بزرگ"وبدل شدن به یکی ازپنج قدرت عمدهٔ نظامی ـ اقتصادی جهان رانویـــــد می داداودرمصاحبه ای باخبرنگارنیوزویك اعلام کرد:"آموزهٔ نیکسون ، همان کاری است که مـــا انجام می دهیم"!

بنابراین،ساختاراقتصادی ـ سیاسی ـ نظامـی معوج ومهیبی می رفت تابرای خدمت به منافـــع امپریالیسم درچهارچوب این طرح نوین برپاشود، ولی آنچنان که کمی جلوترخواهیم دیدچرخش حوا- دث آنچنان لرزه ای براین ساختارافکندواین بنا آنچنان عظیم بود که صدای فروریختنش نمی توا- نست به مهیبی صدای انقلاب ۱۳۵۷ایران نباشد.

حال ببینیم که چگونه سیروقایع جهانـــی و قانونمندی حرکت سرمایه وتشدیدتضاداساســـی سیستم جهانی،محاسبات امپریالیستی وآموزه هـای منطبق برآن رادستخوش دگرگونی های عظیـــم ساخت.

بحران انرژی

سال های ۷۵ ـ ۱۹۷۴رابیش ازهرچیزکســادی سرتاسری سیستم امپریالیستی رقم می زند.ایـن کسادی اگرچه درمقابل دوبحران بعدی وبویژه بحران ۸۳ـ ۱۹۸۱رنگ باخت،ولی این اعتبارراداشت

که اولین وبرجسته ترین شاخص آغازگرقوس نزولی حرکت سرمایه وسیستم امپریالیستی دردورهٔ مابعد جنگ جهانی دوم تلقی گردد. لیکن نقطهٔ عطف واقعی رابابد دراواخردههٔ ۱۹۶۰جست: امپریالیسم آمریکادرویتنام تاکمردرباتلاق فرورفته وعلیرغم هزینه های کمرشکن ، این جنگ ضدانقلابی دورنمای پیروزی رافراروی خودنداردوبارگرا مالی تقیل هزینه های ژاندارمی بین المللی بردوش اقتصادآمریکاسنگینی می کند. شوروی رویزیونیستی نیزکه حرکتش راقوانین امپریالیستی تعیین می نماید، دیگرسه اصل رسوای مسالمت آمیز خود راکنارگذاشته وبمثابه یك رقیب قدرتمند امپریالیستی برای آمریکاوبلوکش ظهورکرده است حال آنکه طبق عملکردقانون رشدناموزون سرمایه داری، تعادل امپریالیستی منتج ازجنگ جهانی دوم به ضررآمریکادرحال بهم خوردن است وبالاخره آنکه صدورحجم عظیمی ازسرمایه به خارج اثرات منفی کرتاه مدت خودرابراقتصادآمریکا باقی می گذارد. بایدتوجه داشت که این تحولات درچهارچوب بازارجهانی واحدی انجام می یافت که علیرغم تمامی تحولات دههٔ ۱۹۶۰درمجموع بگونه ای دائم التزایدروبه تحلیل واستهلاك داشت.

بحران ابتدائا"خودرا در محدودهٔ مالی و گردش پول نشان داد. بطورمثال استانداردطلا- دلارکنارنهاده شد، این امرهم انعکاسی ازوخامت وضع شبکهٔ مالی بین المللی بودوهم به تشدیداین وخامت می انجامید. علاوه براین، آمریکابامسئلهٔ کسری جدی ودائم التزایدی درزمینهٔ تجارت خارجی وپرداخت هاروبروبودوبایدسیاستی رادرپیش می گرفت که قادربه حل تضادهای فوق بوده ، از عهدهٔ بحران برآمده وهمزمان بتواندموقعیتش را دربلوك غرب تقویت نمایدواین بلوك رادرستیز بابلوك سوسیال امپریالیستی رقیب مستحکم سازد.

بدین منظورآمریکاتدابیرمهمی رادرپیش گرفت. اززاویهٔ مالی، آموزهٔ نیکسون - یعنی تقسیم هرچه بیشترهزینه های نظامی امپریالیستی بین امپریالیستها ورژیم های دست نشاندهٔ گوناگون - تشدیدشد. ضمنا"دراین دوران آمریکااز"عطیه"های نظامی‌خودکاست‌ودرمقابل برمیزان فروش اسلحه‌به عمال خودافزودوازسوی دیگر، متحدین امپریالیستش راتحت فشارقراردادتاموازنهٔ بازرگانی خود راباآمریکاتعدیل نمایندوبالاخره این مسئله را"مجاز" شمردکه بهای موادخام صادراتی کشورهای تحت سلطه اش(تاآنجاکه براقتصادآمریکالطمهٔ جدی وارد نیاورد)افزایش یابد، تاازطرفی منابع مالی لازم برای بازگشودن دروازه هایشان بروی کالاهای آمریکائی تأمین گرددوازطرف دیگراضافه تراز بازرگانی خارجی متحدان امپریالیست آمریکا کاهش یافته ودلارهای انباشت شده دربازارهای اروپا(باصطلاح دلارهای اروپائی)من غیرالمستقیم وازمجرای کشورهای تحت سلطه به آمریکابازگردانده شوند.⑤

درحقیقت بدون توجه به آنچه فوقا"گفته، شد، مقولات "بحران انرژی"، افزایش سریع بهای نفت وتحریم نفتی اعراب درسال۱۹۷۳قابل توضیح نخواهندبود. درسال۱۹۷۳اروپاوژاپن به ترتیب به میزان ۵۰٪و۹۰٪احتیاجات نفتی خودبه نفت خاورمیانه وابسته بودند، حال آنکه این نسبت برای آمریکا کمتراز۱۰٪بودوبادرنظرگرفتن ماهیت عمده ترین رژیم های صادرکنندهٔ نفت این منطقه (ایران وعربستان سعودی)می توان دریافت که چگونه آمریکامی توانست ازاهرم نفت بسود خود وعلیه رقبایش استفاده نماید.

اوپك

دربحبوحهٔ جنگ اعراب واسرائیل، دراکتبر ۱۹۷۳، همهٔ شرایط برای عملی ساختن این برنامه ها فراهم آمد. دول عربی صادرکنندهٔ نفت طی اجلاسی درکویت تصمیم به کاهش منظم ماهانه ۵٪ازصادرات نفتی خودبه غرب رااتخاذکردندواین کاهش در موردبرخی کشورهابه تحریم کامل رسیدومضافا"در همان اجلاس بهای نفت خودرادوبرابرکردند که این حرکت موردپشتیبانی تام ایران قرارگرفت، سه ماه بعد، کنفرانس اوپك درتهران(آنهم به ریاست شخص شاه)یك باردیگربهای نفت رادو برابردیگرافزایش داد.

تمام این اقدامات درسطح وسیع بحساب پیروزی جهان سوم گذاشته شد. برای دن سیائوپین وهمپالکانش افزایش بهای نفت توجیه استراتژی ارتجاعی"سه جهان"گشت. آنهابیشرمانه کوشیدند تادسائس ساخته وپرداختهٔ امپریالیسم را بعنوان تظاهراستقلال رشدیابنده واقتصاددرحال رشد کشورهای تحت سلطه معرفی کنند. این کاری جز اعطأ صفات ضدامپریالیستی به ستمگران خونریز وسگان زنجیری امپریالیستهانبود. درایران نیز پیروان دن سیائوپین یعنی رهبران سازمان انقلابی حزب توده که بعدهاخودراحزب رنجبران خواندنداز نقش "مترقی"شاه وجایگاه شاهانهٔ"ضد امپریالیستیش"ستایش کردنداین موعظات ارتجاعی لزوم انقلاب درچنین کشورهائی راانکارکرده و اتحادباامپریالیستهای غربی ونهایتا"آمریکاراعلیه اتحادشوروی ترویج می کردند.

واماامپریالیستهای آمریکائی که هم می خواستندخداراداشته باشندوهم خرمارا، حتی هنگامیکه افزایش بهای نفت منفعت فراوانی رانصیبشان ساخته بود، به صحنه گردانی عوامفریبانه پیرامون "باج سبیل نفت اعراب"و"موردتهدیدقرارگرفتن تمدن غرب"پرداختندوبه این توهم دامن زدندکه گوئی تولیدکنندگان نفت توان شاخ وشانه کشیدن برای امپریالیستهارادارند. این مسئله بهیچوجه صحت نداشت، برای نمونه فقط به این نکته اشاره می کنیم که چگونه دولت کارترموفق شدبسادگی دارائی های ایران رابعدازسرنگونی شاه مسدود. همین یك نکته به تنهائی نشانگرنحوهٔ عمل قدرت وکنترل سرمایهٔ مالی برمدارهای بین المللی انباشت می باشدوهیچ دست نشانده ای راتوان ادعای حق مالکیت براین مانیست.

بنابراین، درنتیجهٔ افزایش بهای نفت درکنار بازار"دلاراروپائی"وعمدتا"به قیمت این بازار ، بازار"دلارهای نفتی"نیزایجادشد، وآنگاه ده ها میلیارددلاری که به درآمدنفتی کشورهای تولیدکننده، افزوده گردیده بوداز طرق مختلف درخدمت رفع کسری ترازبازرگانی خارجی آمریکا، روغنکاری اقتصادبطئی وعموما"تقویت موقعیت آمریکا در بلوك غرب وهمچنین موقعیت این بلوك درمقابل شوروی ماقرارگرفت. البته تدابیرآمریکادرمقابله بابحران کارسازنگشت ونمی توانست هم بگردد چراکه بحران، ناشی ازکسری ترازبازرگانی و ذخیرهٔ ارزی وامثالهم نبودکه باهماهنگی های مالی ویولی رفع شود. این بحران درواقع ناشی ازخصلت ذاتی تولیدکاپیتالیستی بود.

امواج بحران

تأثیرفوری ومستقیم افزایش درآمدنفت، تقویت بنیه مالی حکومت ایران بود. تاجائی که درآمدهای ارزی کشورکه درسال ۱۳۵۲ تنها ۶/۲ میلیارددلاربودیکباره برقم عظیم بیش از۱۷میلیارددلاردرسال ۱۳۵۳ بالغ شدوحساب جاری موازنه ارزی کشوردرهمین سال دارای مازادی بمیزان ۸/۲ میلیارددلارگردید.

امااین گسترش بیسابقه درآمددولت وامکانات عظیم مالی ناشی ازآن نه درشرایط رونق سیستم امپریالیستی وپاحتی دراوضاع متعارفی بلکه برمتن بحران جهانی عمق یابنده ومزمن سیستم صورت‌می‌گرفت. بعلاوه این افزایش عظیم درآمدبرمبنای تکامل همه جانبه وتقویت زیربنای تولیدی وامکانات اقتصادی کشوراستوارنبود(وباتوجه به سلطه سرمایه مالی نمی توانست چنین باشد)بلکه بالعکس بگونه ای مصنوعی وبواسطه سیاستهای آمریکا این امرتسریع شدتاامکاناتی رادرخدمت سرمایه مالی درگیربحران انباشت قراردهد.

درآغازاین دوره، رژیم ایران بااتکابه درآمدبیسابقه نفتی خویش ،درهای کشورراچهارطاق بروی کالاهای یادکرده کمپانیهای امپریالیستی بازگذاشت وباسخاوتمندی شرائط مطلوبی رابرای بخشهای مختلف (آنهاکه بحران زده تر ازدیگران بودندیاآنهاکه موقعیت وخیمی درشبکه بین المللی انباشت داشتند)فراهم نمودتابتوانند سودآوری خویش راافزایش داده وقدرت رقابت شان رادوباره بدست آورند. این دوران که به دوران"سیاست درهای باز"معسروف گشت در حقیقت دوره هجوم گسترده سرمایه هاوکالاهای امپریالیستی ونیزسرمایه بوروکراتیك کمپرادوری درجهت قبضه تمام وکمال اقتصادکشوربود. این کاربه قیمت تشدیدوحشیانه استثمارپرولتاریا و ورشکستگی کشانیدن خرده بورژوازی وبورژوازی ملی وحتی دیگربخشهای غیربوروکراتیك وبه اصطلاح "خصوصی"سرمایه داری بزرگ وکمپرادور ایران به پیش برده شد. طی یکسال واردات تقریبا"ده برابرافزایش یافت ودرسال ۱۳۵۲ به رقم سرسام آور۹/۲ میلیارددلاررسیدودراینجاهم توقف نکرده ودرسال ۱۳۵۴ ارزش واردات به رقم بیسابقه ۱۵/۲ میلیارددلارسرکشید: یعنی ۲۶ برابر ارزش صادرات غیرنفتی گشت.⑥

باپیای تسهیل واردات ،رژیم بابستن تعرفه‌های گمرکی برموادازلیه موردنیازصنایعی که اجناس مشابه واردات مذکورراتولیدمی کردند(بویژه صنایع غیردولتی)وسیاستهائی ازاین دست، آنان را که پیشاپیش بواسطه افزایش بهای موادازلیه در

سطح جهانی دروضعیتی نامساعدقرارداشتندراینك درمقابل سیل کالاهای وارداتی به رقابتی سخت وخردکننده طلبیده شده بودند،درموقعیتی بس خطیرقرارداد.حتی دربرخی زمینه ها،صنایع کمپر-ادوری وادار به کاهش تولیدات خودگشتندتابرای کالاهای مشابه کمپانیهای "مادر"بازارپیداشود. شرکت ایران ناسیونال یعنی عمده ترین تولید کننده اتومبیل درایران تولیدخودرابه سطح نیمی ازمجموع ظرفیت تولیدی اش رساندتادربازار برای هزاران اتومبیل یادکرده کمپانی تالبوت و نیزکمپانیهائی ازقماش پژووغیره جاباز شود.مکمل این مجموعه سیاستها،تعرض سیستماتیك به تولید خرده ومتوسط کشاورزی بود.بدیهتا"این سیاستها افزایش بیکاری درسراسرایران رانیزسبب می‌گشتند.

دوم آنکه پس ازافزایش بهای نفت،رژیم ایران بدستورارباباش کمك اقتصادی واعطای وام واعتبارات به کشورهای بحران زده غرب و نیزبعضی کشورهای تحت سلطه راتقبل نمود⑦ در پایان سال ١٣٥٢ مطابق گزارش سالانه بانك مرکزی ایران مجموع تعهدات مالی دولت برای این قبیل پرداختهابه حدود١١ میلیارددلاروجمع پرداختهای بالفعل دولت به ٢/۴ میلیارددلاررسید.

وبالاخره به یمن درآمدنفت،واردات اسلحه

رژیم برای ایفای هرچه بهترنقش ژاندارمی اش درمنطقه ابعادی خارق العاده یافت.بین سالهای ٥٥ – ١٣٥٢ از۶٢ میلیارددلاردرآمدنفتی رژیم قریب به ٢٥ میلیارددلارصرف خریداسلحه،نگاه-داری ارتش،لشکرکشی تجاوزکارانه ارتجاعی به عمان،ساختمان مجتمع های تعمیروساخت اسلحه، پایگاهها،پادگانهاودیگرتأسیسات نظامی وپرداخت دستمزدمستشاران نظامی وغیره ..... گردید.

کسری موازنهٔ پرداختها

تمامی این عوامل موجب گردیدند تارژیم ایران درسال ١٣٥۴ علیرغم درآمدعظیم نفت با کسری موازنه پرداختی مواجه شده وذخائرارزی-اش از٧/١ به ۶ میلیارددلارکاهش یابدواین روند نزولی درسالهای بعدنیزادامه یافت.درسال ١٣٥۴ رژیم برای اولین بارپس ازده سال باکسری بود-جه قابل ملاحظه ٢/١ میلیارددلاری مواجه گشت و ازآن پس تاسقوط رژیم درسال ٥٧ دولت هرسال باکسری فزاینده بودجه مواجه بود.نتیجتا"ازسال ٥٥ رژیم برخی تعهدات مالی خودرابصورت نفت پرداخت می کردوبدلیل کمبوداعتبارواز سر اجبار بسیاری ازپروژه هارایامعلق ساخت،یابه تعویق انداخت ویافسخ کرد.حتی پروژه ای نظیرمجتمع نظامی عظیم چاه بهارنیمه کاره رهاشد.

دیگرآنکه بخاطراجرای تعهدات درقبال کمپانیهای خارجی ،دولت ایران ناچارگردید در سالهای ٥۶ – ٥٥ – ١٣٥۴ بترتیب ١/١ ،١/٢ و١/۴ میلیارددلاروام خارجی بستاند.دراواخرسال ٥٥ بانك مرکزی ناچارشدبرخلاف سیاست اعلام شده اش درابتدای همان سال حجم اعتبارات را به نحوقابل توجهی تقلیل دهد.نتیجه منطقی این وضعیت کاهش حجم سپرده های بانکی،بی پولی در بازاروطبعا" کسادی اوضاع بازاربود.این انقباض اعتبارات برتمام شئون اقتصادکشورتأثیرگذاشت.

نتیجه این سیاستهاضربه ای دولبه برسرمایه داری معوج ایران بود؛یعنی ازیکسوبازکشودن دروازه های گمرکی بروی سیل کالاهای خارجی و تدابیرمستمربرای خردکردن تولیدداخلی،زیربنای تولیدسرمایه داری ایران رادرکشاورزی وصنایع بزیرضربه برده ومضافا"باتضعیف جنبه صادرات غیرنفتی که خودپیشاپیش برمتن بحران جهانی بازارش تحلیل رفته بودعدم تعادل فزاینده صا-درات وواردات راتشدیدکردوبه بحران سیستم افزود.ازسوی دیگرتورم رابابین نحوافزایش داد وسپس باعجین ساختن تورم داخلی وفشارهای تورمی خارجی که ازکانالهای مختلف یعنی واردا کالا،موادخام وموادِاولیه صنایع ....بداخل منتقل می گردیدندموجبات جهشهای پیاپی بهای اجناس ودرنتیجه جهشهای پیاپی درنرخ تورم رافراهم آوردکه به کاهش قدرت خریدمردم منجرگشت و بهمراه انقباض اعتبارات وکم پولی دربازار،تجار واردکننده راازپائین به بالابورشکستگی کشاند.

تشدیداستثمار

باین ترتیب خیزمالی ناشی ازافزایش در-آمدنفت به سرعت درگرداب متلاطم بحران فرو افتادوامواج بحران برهرعرصه اززندگی اقتصادی واجتماعی کشور"شاهنشاهی"کوبیدن گرفت.حرکت طبیعی سرمایه درقبال بحران تشدیداستثمارپرو-لتاریاوزحمتکشان بود.قوانین ضدکارگری وفا-شیستی یکی پس ازدیگری به تصویب رسیدند،سر-کوب طبقه کارگرافزایش یافت وکارخانه هابیش ازپیش تحت سلطه سیستمهائی شبه نظامی قرار گرفتندکه توسط ساواك وافسران بازنشسته ارتش هدایت وسازماندهی می گردیدند. مضاف براینهابرای انتقال فشاربحران بدوش زحمت-کشان واقشارمیانی جامعه ورفع کسری های بودجه،دولت دست بافزایش مالیاتهای غیرمستقیم زد.به نحوی که درسال ٥۶ ١٢،۶٠٪ ازمجموع ما-لیاتهاراما لیات های غیرمستقیم تشکیل می داد.اما این مجموعه نمی توانست مقاومت زحمتکشان وبه ویژه طبقه کارگرراکه هم بدلیل آگاهی بیشترو هم بخاطرمحمل طبیعی مبارزاتی اش توانائی عکس العمل دسته جمعی وچشمگیرنشان دادن راداشت و دارد،بر نیانگیزد.امواج بحران نمی توانست امواج مقاومت رابرنیانگیزدا

علاوه برتشدیداستثمارتوده هامسئله تشدید تناقضات درونی مابین سایربخشهانیزپیش آمد: مابین کشاورزی عقب افتاده وصنعت پیشرفته،ما-بین بخشهای کمپرادور – بوروکراتیك پیشرفته تر وبخشهای غیرکمپرادوری وقس علیهذا.

اینك رفته رفته گریبان خرده بورژوازی و بورژوازی ملی نیزگرفته می شد.تحت بهانه "مبارزه باگران فروشی"رژیم بشیوه ای میلیتا-ریستی ،سیاست اقتصادی سرکوب گرانه ای را علیه خرده بورژوازی بکارگرفت که البته بازرفتن بحران منحصربه خرده بورژوازی نگردیده وگریبا بورژوازی متوسط وحتی عناصروجناحهائی ازبورژوا زی کمپرادورغیربورکراتیك رانیزگرفت.

دراین شرائط سیاستهای دولت بیش ازپیش درانطباق باچهارچوب تنگ منافع قشری خاص ازسرمایه کمپرادوربوروکراتیك ونیزمنافع کشور-های بحران زده امپریالیستی بویژه اربابان بلا-واسطه درباریهلوی خلاصه ومحدودگشت.

بورژوازی کمپرادورایران که درابتدای طرح پایگاهی نمودن ایران درآن منافع کلانی چون گسترش بازارکالابه کل منطقه رابرای خود می دیدوهم ازاینروبه نیابت ازسوی اربابانش در پی ایجاد"بازارمشترك منطقه ای"ویافتن بازار صادراتی ٨ میلیارددلاری افتاده بود،اینك بااین واقعیت مواجه می گشت که به سبب بحران جهانی ونیزداخلی نه فقط بایدبازارهای خارج رامستقیما" باختیارخودسرمایه های امپریالیستی مادرگذارد، بلکه می بایدخودتأمین کننده یك بازارخرید ١٥ تا٢٠ میلیارددلاری برای کالاهای یادکرده امپر-یالیستی وعمل مناسب برای رفع بحران جهانی باشد.یعنی بجزلایه ای که روزبروزمحدودتر می-گشت مابقی بورژوازی ایران می بایست ازبازار داخلی"خود"نیزچشم بپوشد.ناخرسندازاین شرائط بخشهائی ازبورژوازی کمپرادور"خصوصی"بنای نا-سازگاری بابانددحاکم راگذاردند.اینك امواج بحران بلندترازپیش سرکشیده وبرپیکراقشار فوقانی ترجامعه نیزفرودمی آمدندا

خیزمرگ

دردورهٔ متعاقب سال های بحرانی۴٢-١٣٣٨ و پس ازتثبیت موقعیت دربارشاه،امپریالیسم آمریکابرای حفظ ثبات مجموعهٔ ارتجاع وشرکت تمامی باندهای آن درحکومت به تمام دستجات ارتجاع اجازه دادتاباقبول دربارشاه بعنوان حلقه متصل کننده وارکان اجرائی اصلی امپر-یالیسم درایران،باتبعیت ازدربار،خودرادرگروه های مختلفی بنام حزب متشکل گردانند.اما مسخره بازیهای میان احزاب "اقلیت" و"اکثریت" که دراوان کاربیشترجنبه نمایش داشت به آن آرامی که ازقبل طرح گردیده بودجلونرفت،زیرا سیروقایع درمقیاس بین المللی وملی بدانگونه که امپریالیسم وارتجاع گمان می بردندتکوین نیافت.

تشدیدمناقشات درونی سرمایه داری جهانی بدنبال دامنه دارترشدن بحران درصف بندی میان دستجات حکومتی ایران نیزاثربخشیدودر شرائط اوجگیری بحران درداخل کشورباتناقضات درونی هیئت حاکمه ایران گره خورد.فعال شدن مجددجناحهای رقیب شاه درهیئت حاکمه، آغازحمله پاره ای مطبوعات امپریالیستی به جوانبی ازسیاستهای داخلی باندشاه وحملات رهبر حزب "اقلیت"مردم به نخست وزیروحزب"اکثریت" ایران نوین گوشه ای ازتبارزات تشدیدتناقضات یادشده بود.انکشاف تضادهای درونی هیئت حاکمه ایران برمتن اوضاع بحرانی داخلی ثبات رژیم رابخطرمی انداخت واین باتوجه به نقش رژیم درمنطقه برای امپریالیستهاامری فوق العاده مخا-طره آمیزبود.بنابراین ضدحمله باندشاه آغازشد.

ابتدارهبرحزب "اقلیت" به قتل رسید و درست یکماه بعددرزمستان ١٣٥٢ "سیستم دوحزبی" ازسوی شاملغی شدوطی فرمانی ایجادحزب واحد

بقیه درصفحهٔ ٧٥

مائوتسه‌دون: دوشعر

"سختی درکارجهان هرگز، تنها باید صعود به قله‌ها را جرأت کنی"

"سختی درکارجهان هرگز،تنهاباید صعودبه‌قله‌هاراجرأت کنی": کلامی بس آشناوبه همان اندازقدرتمند،عبارتی که پرده ازمبارزهٔ توفانی دوخط درچین برداشته ودرمیان انقلابیون انعکاسی جهانی می یابد،انقلابیونی که ازاستعارهٔ مائو دربزیرکشیدن ماه الهام گرفته اند. کلامی آنچنان فراگیرکه "زیرپانهادن ابرها"را دربرمی گیرد و آنچنان صریح که "طاس کباب"راهمچون داغ ننگ بردهان رویزیونیست هامی کوبد....

اززمان سرودن این اشعاربیست سال می گذرد. "صعودی دوباره به جین گان شان" و"مباحثهٔ دوپرنده"برای نخستین باردرفاصلهٔ بهار و پائیز۱۹۶۵ برشتهٔ تحریردرآمدند. ۱۹۶۵: سال فوران قدرتمندشورش علیه تمامی مظاهرکهنه، علیه آنان که باتکیه به بوروکراسی رنگ ولعاب زده ،راه انقلابی کردن بیش ازپیش جامعه راسد می کردند. ۱۹۶۵: سال آغازانقلاب کبیرفرهنگی پرولتری.

این دوشعرازبطن طبقه ای اجتماعی زاده شدند ـ پرولتاریا،طبقه ای که برای پاسخگوئی به مسئلهٔ رهبری تحولات اجتماعی درتمامی عرصه هابپاخاست،ازنیروی توده هاکاملاً"آگاه بود وبا اتکاً به چنین نیروئی حرکت می کرد.بعلاوه،این اشعاربواسطهٔ قدرت وسطح بالای هنری شان بعنوان دونمونهٔ خوب هنر انقلابی متمایزگشتند.با وجودیکه مائوجوانان رابه تکامل اشکال نوین شعری تشویق می کردودلیل آن را"محدودشدن اندیشه "و"دشواری فهم"درقالب های کهن ذکرمی نمود،دراینجاخودشکل کلاسیك چینی رابکارگرفت. اوباقراردادن مفاهیم در"مایه های"شناخته شده و"ترنم "های مشهورنشان داد که چگونه قالب های کهن بهمراه محتوای انقلابی ، اشعاری می سازند که کاملاً"ماهیتی متفاوت از آن قالب هادارند.

مائوبارهاشعررابعنوان شیپوراعلام مبارزه بکاربردوبایدگفت این دوشعرنیزنقش مهمی رادر دونقطهٔ عطف عظیم بعهده گرفتند.نخستین شعر زمانی سروده شدکه مبارزهٔ طبقاتی درون حزب کمونیست چین بسیارحدّت یافته وخط انقلابی که توسط مائونمایندگی می شدتقریباً"منفردگشته بود. داروستهٔ لیوشائوچی،همان هاکه به "سوسیالیسم" رویزیونیستی شوروی رشك می بردندوچین راآن سان می خواستند،قدرتمندبوده ومواضع مهمی رادر اختیارداشتند.بعلاوه،لیو باکارزارجنبش آموزش سوسیالیستی مائوبه خصومت علنی برخاسته وفعالانه با۲۳مقاله ای که وی درژانویهٔ ۱۹۶۵ انتشارداد، مخالفت می کرد.لازم به تذکراست که مائودرآن مقالات رهروان راه سرمایه داری راهدف قرار داده بود.بهارهمان سال مائوازدیده هاپنهان شد. اوبرای چند ماه پکن رابه قصد نواحی مرکزی و جنوبی چین ترك کردتابیش ازپیش برای ضدحمله آماده شود.اواخرماه مه اودوباره درانظارظاهر گشت،به قلّهٔ جین گان شان صعود کردو"صعودی دوباره به جین گان شان"راسرود.حدوداً"چهل سال اززمانی که وی آن قلّه رازیرپاگذاشته بود می گذشت.دراین شعر،مائوباشادی ازگذشتِ برق آسای زمان یاد می کند،پیشرفت های سی وهشت ساله رااززمان استقرارمنطقهٔ پایگاهی سال ۱۹۲۷بخاطرمی آوردوسرشارازخوشبینی انقلابی به مبارزاتی که درپیش است،مبارزاتی که پیروزی هائی نوین ببار خواهدآورد،نگاه می کند.درهمین منطقهٔ پایگاهی بودکه بعدازشکست قیام درو پائیزه،مائویك رستهٔ کوچك از ارتش سرخ رادوباره سازماندهی کردوازهمینجا بودکه آنهاراهپیمائی طولانی رادر۱۹۳۴ آغازنمودند.یك چشم بهم زدن،تنهایك چشم بهم زدن ...کافیست تادوباره.....به چین سوسیالیستی بازگردی.

کمی بعدازاین واقعه،دراوت ۱۹۶۵،مائوطی مصاحبه ای اظهارداشت :"من تنهاهستم...تنها با توده هاومنتظر..."،وبااین حرف میزان حدّت مبارزهٔ طبقاتی رادرسطوح بالای حزب آشکار ساخت.بلافاصله بعدازاین مصاحبه،درپائیز،مائو "مباحثهٔ دوپرنده"راسرود. اودراین شعرتصویر کمونیسم "طاس کبابی"شوروی راعلناً"به هجوکشید چراکه مخالفانش می خواستند باچنین "طاس کبابی" ازمردم پذیرائی کنند.درواقع مائوازطریق مبارزهٔ این دوپرنده ـ یکی انقلابی ودیگری رویزیونیست ـ لیوشائوچی موجودو...لیوشائوچی های آینده راآماج حمله قرارمی داد.

نخستین روزازسال۱۹۷۶،هردوشعردریکی از روزنامه های عمدهٔ چین تجدیدانتشاریافتند.هیئت تحریریه یادداشتی براین اشعارنوشت که در گوشه ای ازآن چنین آمده بود:"انتشاراین دو شعربیانگراهمیت عظیم سیاسی وعملی شان دربرانگیختن نیروی تمامی خلق است. "این بخشی ازواپسین نبردبزرگ مائو،تنها ۹ ماه پیش ازمرگش بود.باردیگرنبردسیاسی عظیم واساسی جهت درهم شکستن رویزیونیسم موجوددرحزب کمونیست چین اعلام می گشت،رویزیونیسمی به سردمداری دن سیائوپین. این صلای جنگ بود، فراخوان بمیدان آمدن ودامن زدن به مبارزه حادطبقاتی دردفاع ازدستاوردهای انقلاب فرهنگی وتعمیق آنها.می بایدحرکت آنان که قصدنابودی این دستاوردها،واژگونی دیکتاتوری پرولتاریا و تبدیل سوسیالیسم انقلابی به آنچه امروزدرچین حکمفرماست راداشتند،سدمی شد.آنهامی خواستند"کمونیسم کوکاکولائی"امروزرابرقرارکنند، می خواستندازهرچیز"مدرن"وغربی تقلیدنمایند، درواقع یعنی دنباله روی مبتذل ازسرمایه داری.

بیست سال گذشته اهمیّت حیاتی مضمون





بحث وجدل های نهفته دراشعارمائورامورد تأیید قرار داد ولزوم مبارزهٔ پرحرارتی راکه این اشعار باقاطعیت واضطراردربرابرانقلابیون امروز طرح کرده اند،به اثبات رساند. دراین بیست سال مابا انقلاب کبیرفرهنگی پرولتری روبرو بودیم،انقلابی که پیشرفته ترین تجربهٔ پرولتاریای بین المللی راتابه امروزبظهوررساند. آری،توده های عظیم خلق چین تحت دیکتاتوری پرولتاریا بسیج شدندتافعالانه وآگاهانه به مبارزهٔ حیاتی سیاسی وایدئولوژیک بپیوندند،چراکه این مبارزه تعیین کنندهٔ سمت حرکت جامعه بوده واین روند الهام بخش توده های میلیونی ومروج انقلاب درسطح جهان گشته بود. مسئلهٔ انقلاب فرهنگی،تنها به تغییروتحولات درزمینهٔ آموزش،علم،هنرودیگرنقاط قوّت ایده های کهن محدود نمی شد،بلکه مهمتراز آن،سئوالی حیاتی راپیش می گذاشت: چه کسی، چه طبقه ای قدرت سیاسی رادردست دارد؟

این انقلاب ۱۰ سال ارزشمندازحاکمیت پرولتری رابرچین تأمین نمود،۱۰ سالی که تجربه ای گرانبهابرای پرولتاریاوانقلابیون سراسر جهان بحساب می آید.

اما ازسوی دیگر،هشدارپیرحمانهٔ مائوصورت واقعیت بخودگرفت آری،جریان راست بعد از مرگ مائوقدرت راغصب کردوچین انقلابی از دست رفت. درمواجهه بااین شکست،شکستی که پرولتاریای بین المللی بردوش کشید،پیشرفتهای مهمی حاصل شده اند،اگرچه بهای فراوانی نیز پرداخت شده است. اینک،درسال ۱۹۸۵،قلهٔ جین گان شان همچنان برجای ایستاده است،همانگونه که در ۱۹۲۷ و ۱۹۶۵ بود: اغواگروپرخطر،امّا فتح شدنی. تنهابایدجرأت کرد: همانگونه که مائوتسه دون به مسائل می نگریست.

صعـودی دوباره به جیـن گـان شـان

ـ بر وزن شـوی تیـاو کـه تـو
مـه ۱۹۶۵

دیر زمانی بااین آرزوسر کردم :
آیادوباره ابرهارازیرپاخواهم نهاد؟
پس،بازآمدم ازدوردست
تاصعودی دوباره به جین گان شان ـ میعادگاه روزهای جوانی مان ـ
تصاویر گذشته یکسردگرگون شده اند،
مرغان انجیرمی خوانند،
چلچله هاچرخ می زنند،
جویباران ازهرسوروانند
وانتهای جاده درآسمان گم می شود.
وقتی هـوان یـان چـه راپشت سرگذاشتی
خطرهای راه راهیچ می انگاری.
توفان وتندربیدادمی کنند
و توپرچم هارامی بینی که دربادپرمی زنند:
پس آنجا انسانی زندگی می کند.
سی وهشت سال گذشته است ـ به سادگی ـ
انگاربایك چشم بهم زدن سی وهشت سال رااازخوددورکرده ای.
می توان کاری کردکارستان،
می توان ماه رااازآسمان هفتم بزیر کشید،
می توان لاك پشت هارااازقعرپنج دریاربود،
مادرمیان لبخندهاوآوازهای فتح بازمی گردیم
آری،کاری خواهیم کردکارستان.
سختی درکارجهان هرگز!
تنهاباید صعـود به قلّه هاراجرأت کنی!

مباحثهٔ دوپرنده

ـ بر وزن نین نو چائو
پائیز ۱۹۶۵

سیمرغ زآشیان برآمد وتا اوج پرگرفت
از آسمان اول ودوم گذشت،رفت
همراه گردباد تامرز هفت رفت
آنگاه زان فراز نگاهی بزیر کرد ـ بر روستاوشهر ـ
تا وارسی کندجهان بشررابه یك نظر.
آه! این بهشت سبز زمین بود بی پناه ، دربارش مداوم خیل گلوله ها،
درکارشخم دشت زمین بود بی امان،فوج هزار هزارانِ خیشِ بمب.
لرزان درآشیان،گنجشککی حقیر می خواندزیرلب :
"اینجا جهنم است!
بایدکه پرکشم،بارسفرکشم".

"خواهی که پرکشی؟"ـ سیمرغ بانگ زد ـ
"بارسفرکشی؟ اما کجا؟ بگو!"

: "اهل کدام دیاری تو؟ بی خبر!
مقصودروشن است،قصر زمردین آنسوی تپه ها
در سرزمین جنّ و پری ـ بهتران زما ! ـ
از آن زمان که قول و قراری سه گانه شد درماهتاب روشن پائیز برقرار
بگذشته فصل خزان دست کم دوبار.
آنجاخوراك خوب و فراوان برای ماست،
دیگ بزرگ طاس کبابی برآتش است..."

"بس کن!
بدورفکن مهملات را!
دنیاست زیر و رو
یکدم بخود بیا!"



خوزه کارلوس ماریاتگی،
بنیانگذارحزب کمونیست پرو

سندی از حزب کمونیست پرو :

در راه درخشان ماریاتگی

آنچه در ذیل میاید منتخبی از جزوه
Retomemos a Mariategui y Reconstruyamos Su Partido
(ماریاتگی را احیاء کنید و حزب او را بازسازی نمائید) میباشد که در سال ۱۹۷۵ توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو (ح ·ك·پ·) انتشار یافته است· خوزه کارلوس ماریاتگی ح ·ك·پ· را در سال ۱۹۲۸ بنیانگذاری کرد · او در سن ۳۵ سالگی در سال ۱۹۳۰ بدنبال سالها بیماری مهلك درگذشت· مدت کوتاهی قبل از مرگش وی حزب را به همکاری با انترناسیونال سوم لنین و استالین رهنمون شد · در طول سالها بعد ، اموزه‌های ماریاتگی که پایه و اساس برنامه حزب بود ، و همچنین مبارزه انقلابی ، بیشتر و بیشتر کنار گذارده شدند ·

اما در اواسط سالهای ۱۹۶۰ ، تحت تاثیر مائوتسه دون و مبارزاتی که او بر علیه رویزیونیستهای شوروی و در انقلاب فرهنگی چین رهبری کرد ، و همچنین رشد جنبش انقلابی در پرو و جهان ، انقلابیون کمونیست در ح ·ك·پ· در آن زمان مشغول مطالعه ماریاتگی شده ، بازسازی حزب بر مبنای مشی انقلابی را هدف خود قرار دادند · این بمعنای مشخص نمودن خط سیاسی و ایدئولوژیك حزب ، خط اصلی برای انقلاب در پرو ، اماج ها و هدفهای ان و براین اساس ، درك از وضعیت سیاسی کنونی و وظایف انقلابیون بود ·

در سال ۱۹۶۸ پرو تحت حکومت هونتای نظامی که خود را "انقلابی" میخواند و توسط شوروی ، کوبا و قسمت اعظم چپ ، نیروئی مترقی ارزیابی شد درآمد · ح ·ك·پ· این رژیم را بعنوان تلاشی برای ادامه حاکمیت امپریالیسم و فئودالیسم در پرو با شکلی جدید ، محکوم کرده وان را "سوسیالیست ــ سهامدار" خواند ، (سوسیالیست در حرف ، فاشیست بخاطر تلاشش برای تشکیل موسسات توده ای شامل بخشهای مختلف از مردم تحت استیلا ، در خدمت منافع طبقات حاکم و همچنین حمله آشکارش بر جنبش واقعی توده ای) · شهرت ماریاتگی بعنوان نویسنده و رهبر سیاسی ، که حتی بورژوازی هم که در زمان حیات وی همواره او را تعقیب میکرد بان معترف است ، اعتباری عظیم به نام او در پرو بخشیده بود · مسئله اعتبار و محتوی خط او بسیاری از مبرم ترین سئوالات مقابل پای جنبش انقلابی ان زمان را متمرکز کرد · تعدادی از انقلابیون سابق و برخی دیگر همکاری خود با حکومت نظامی را صحیح شمرده وادعا میکردند که تحلیلهای ماریاتگی اگرچه درخشان ، اما غیر عملی است· بعضی دیگر ، که ادعای هواداری از ماریاتگی را میکردند ، تلاش نمودند تا محتوی مارکسیستی کار او را پنهان کرده یا تغییر دهند ــ و تلاش نمودند تا حملات خود بر مارکسیسم را بنام سنت ماریاتگی موجه جلوه دهند · برای انقلابیون کمونیست ، احیاء ماریاتگی بمعنای احیاء تحلیل و برنامه او و براساس مطالعاتش (و شرکت فعالش) در جنبش انترناسیونال کمونیستی زمان خود ، بعنوان برنامه عمل مشخص مارکسیسم در پرو بود ·

بازسازی ح ·ك·پ· که ۱۵ سال طول کشید با برانداختن رهبری رویزیونیست حزب در ۱۹٦٤ شروع و از طریق مبارزات خطی و تقسیمات و تجدید سازمان تحت رهبری رفیق گنزالو ادامه یافت· تکمیل این پروسه توسط جلسه ۱۹٦۹ کمیته مرکزی که صحه بر برپائی مبارزه مسلحانه ، مبارزه‌ای که سال بعد آغاز گشت و همچنان به رشد خود ادامه میدهد مشخص شده است·

این جزوه در روشن نمودن خط سیاسی و ایدئولوژیکی‌وجذب نیروها نقش مهمی ایفاء نمود. ما اساساً بخاطر ارائه درکی بهتر از برنامه ح.ك.پ. برای انقلاب پرو و همچنین بخاطر ارائه مقدمه‌ای بر نوشته‌های ماریاتگی که بخش مهمی از پایه های تئوریك جنگ توده‌ای کـه اکنون آسمان پرو را روشن کرده به چاپ مجدد این منتخبات دست میزنیم.

مشهورترین کار ماریاتگی(Seven Interpretive Essays on Peruvian Reality) بزبانهای اسپانیایی، انگلیسی، فرانسوی و دیگر زبانها چاپ شده است. قسمت اعظم نوشته‌های بیشمار او از زبان اسپانیایی ترجمه نشده و خارج از پرو موجود نیست. مقالات انتخاب شده در این نوشته‌ها عمدتا با بحث درون جنبش انترناسیونالیستی امروز، درباره خصوصیات کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و خصلت و وظایف انقلاب در این کشور ها در ارتباط است.

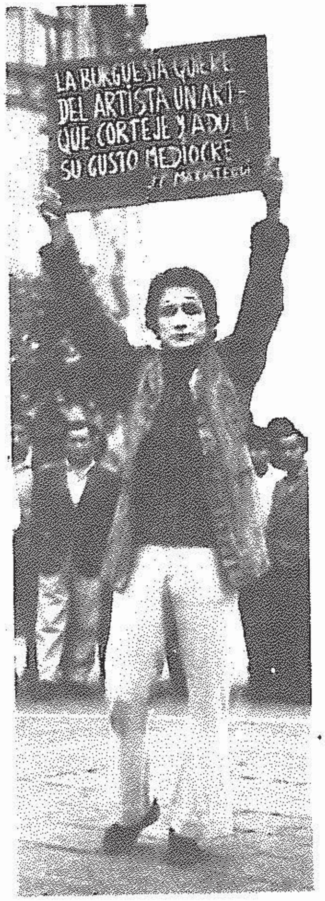
فصول دیگر در این جزوه کار ماریاتگی بر زمینه مارکسیسم لنینیسم و رشد و بسط آن بتوسط مائوتسه دون، و همینطور سئوالات مشخص دیگر از قبیل خط ماریاتگی در جبهه واحد، اهمیت مرکزی حزب کمونیست در انقلاب و خط نظامی، خط توده‌ای و غیره را شامل می — شود.

این به چه معنی خواهد بود اگر گفته شود که خطوط کلی برای انقلاب پرو را ماریاتگی پایه گذاشته — مشخص‌تر، که او قوانین عمومی مبارزه طبقاتی در پرو را فرمولبندی کرده و راهی را که انقلاب باید بپیماید پایه ریخته است؟ این باین معناست که هنوز این مسائل اعتبار دارند، که ما میبایستی به راه ماریاتگی بازگردیم تا بتوانیم تغییر انقلابی جامعه — مان را تحت رهبری طبقه کارگر، از طریق پیشروان سازماندهی شده به انجهت که تنها طبقه کارگر توانایی انجام این رهبری را داراست، به پیروزی برسانیم.

اجازه دهید این سوال-که به اندازه اهمیتش، آشکار و نهان به آن اعتراض می شود-را تحلیل نماییم. سرنوشت کشورمان بستگی به موضع ما در قبال این سوال دارد.

کاراکتر جامعهٔ پرو

اجازه بدهید با کلمات خود بنیانگذار حزب کونیست آغاز نمائیم: "سرمایه داری در کشور نیمه فئودالی مثل ما بعد از آنکه مرحلهٔ انحصارات و امپریالیسم پشت سر گذاشته شده ماند در حال رشد می باشد، زمانی که تمام ایدئولوژی لیبرالی در رابطه با مرحله رقابت آزاد اعتبار خود را از دست داده است. امپریالیسم به هیچیك از ملتهای نیمه‌مستعمره ای که بعنوان بازار برای سرمایه و تولیدات و همچنین منابع مواد خام خود استثمار می کند اجازه نخواهد داد تا برنامهٔ اقتصادي ملی کردن و صنعتی شدن را دنبال کنند؛ امپریالیسم آنان را مجبور به تخصص، آنها را محدود به تك محصولی بودن (در پرو نفت، مس، شکر) می کند، تا آنکه این کشورها در رابطه با تولیدات صنعتی در بحران دائم باشند، بحرانی که ریشه در تعیین تولید ملی توسط بازار جهانی سرمایه — داری دارد.



بورژوازی از هنرمندمی خواهد که به تعریف وتمجید از طعم بد این طبقه بپردازد.
ـ خوزه کارلوس ماریاتگی

این جملات از قسمت سوم برنامه حزب، ماهیت نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره جامعه ما را تعیین می نماید. در باره اولین اینها، نیمه فئودالی، ماریاتگی اعلام کرد " بدرستی نمی‌توان آن را در ادامه سیاست فئودالی یا سازمانهای قضائی یا اشکالی از این قبیل یافت. رسماً، پرو یک جمهوری است، یک کشور بورژوا ـ دمکراتیک. نیمه فئودالیسم و فئودالیسم در زیر بنای اقتصاد کشاورزی ما ادامه حیات می دهد". امروز علیرغم گذشت سالها، هنوز آن زیربنا جایی استکه شخص باید به آن نظر کند، در فرم های قدیمی و جدیداً رشد یابندهٔ کارگر بی مزد که ریشه فئودالی دارد، در تعهدات خانوادگی و مزدهای عقب افتاده، قروض شخصی، بقاء و ترکیب وضعیت قدیمی زمین و چیرگی حاکمیت زمیندار (قدرت در دست فئودال ـ ج.ب.ف)، تنها امروزه این چیزها با پرده‌ای از کلمات زیبا و شرایط نوین پوشیده شده‌اند. این درک از نیمه فئودالیسم که در گذشته بزیر چنان حملات شدیدی قرار داشت اکنون بصورت حقیقتی آشکار و قابل قبول درآمده است، چرا که خود مبارزه طبقاتی، انفجارات دهقانی که از سالهای ۱۹۶۰ تا کنون بطور مکرر مشاهده کرده‌ایم، همراه با اقدام به رفرم ارضی و حرکات ضد انقلابی، نشانه‌های نیمه فئودالی بودن اساس جامعه پرو است.

همچنین در مورد نیمه مستعمره، ماریاتگی معتقد بود که یک کشور می تواند از لحاظ سیاسی مستقل باشد در حالیکه اقتصاد آن همواره بتوسط امپریالیسم کنترل شود. بعلاوه او بدرستی معتقد بود که کشورهای آمریکای جنوبی منجمله کشور ما، " از لحاظ سیاسی مستقل اما از لحاظ اقتصادی مستعمره هستند". این وضعیت کماکان موجود است و ادامه رشد می دهد؛ هم مستقیم و هم غیر مستقیم اقتصاد ما بزیر نفوذ هر چه بیشتر و گوناگون تر امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم (شوروی ـ ج.ب.ف) قرار می گیرد. تا مدتی قبل با این درک از نیمه مستعمره بودن توسط این نظر غیر اصولی که پرو بصورت یک مستعمره درآمده است مخالفت میشد. باین معنی که کشور بعنوان نو مستعمره طبقه بندی میشود. این نظر تا به آنجا پیش میرود که مدعی است پرو کشوریست " نو ـ مستعمره با دولتی بورژوا ـ رفرمیست".

پاراگراف بالا بنقل از ماریاتگی مطرح می کند که سرمایه داری در پرو درحال رشد است اما این یک سرمایه‌داری تحت انقیاد است: که عمدتاً توسط امپریالیسم آمریکا کنترل می شود، نه سرمایه داری ای که اجازه صنعتی شدن مستقل و یک اقتصاد ملی بدهد، بلکه بر عکس برای آن امپریالیستی که اجازه برقراری یک اقتصاد ملی واقعی و صنعتی شدن مستقل که بنفع مردم ما باشد را نمی دهد عمل می کند، به این جهت برای رشد، اولین قدم نابود کردن حاکمیت امپریالیسم میباشد. بنابراین ماریاتگی رشد سرمایه‌داری در کشور ما را انکار نمی کند. او مشخص می کندکه ما دارای چه فرمی از سرمایه داری هستیم، سرمایه داری ملت نیمه فئودال در دوران انحصارات و ارتجاع سیاسی، سرمایه داری که رشد شانقیاد نو مستعمراتی ما را تقویت می کند، سرمایه داری ای که یک بورژوازی کمپرادور وابسته به امپریالیسم آمریکا را بوجود میآورد. به اختصار، آن چیزی که مائو تسه دون سرمایه داری بوروکرات نامید.

این است درک ماریاتگی از جامعه پرو، درکی که هنوز معتبر و قابل اجراست. کندوکاوها و مطالعات بعدی تنها به صحه گذاشتن و مشخص تر کردن تزهای او انجامید.

دومرحلهٔ انقلاب پرو

بر اساس اوضاع نیمه فئودالی نیمه مستعمراتی پرو، ماریاتگی نیروهای انقلاب را تحلیل

نمود ، به این شکل که دو طبقه عمده وجود دارند ، کارگران و دهقانان . اگر چه دهقانان به این مناسبت که اکثریت را تشکیل می دهند و زیر بار شرایط نیمه فئودالی رنج می‌برند ، نیروی اصلی هستند، اما طبقه کارگر، طبقه رهبری کننده است . بعلاوه او تاکید نمود که تنها با ظهور پرولتاریاست که دهقانان می توانند نقش خود را ایفا نمایند :
" تنها اصول سوسیالیسم می تواند محتوی مدرن و سازنده ای به مسئله سرخپوستان بدهد که چنانچه در زمینه صحیح اجتماعی و اقتصادیش بان نظر شده و به سطح یک خط سیاسی واقع بینانه و عملی ارتقاء یابد ، می تواند موفق شود چرا که از حمایت و انضباط طبقه‌ای که تازه در پروسه تاریخی ما متولد شده، یعنی پرولتاریا ، برخوردار است".

در کنار کارگران و دهقانان طبقه خرده بورژوازی قرار دارد ، که اگر چه " نقش درجه دوم و گیجی در پرو بازی کرده است " ، زیر بار سلطه بیگانه " چنانچه با موفقیت رهبری و متشکل بشود ، بنظر می رسد که یك موضع ملی انقلابی اتخاذ کند " . اینها نیروهای محرك هستند و تحت شرایط و موقعیت خاص، بورژوازی ملی که ماریاتگی " بورژوازی چپ " نامید به آنان ملحق خواهد شد . این چهار طبقه بر علیه دشمنان انقلاب یعنی نیمه فئودالیسم و سلطه امپریالیسم متحد ند .

این دو پارگراف مشهور از برنامه حزب کمونیست، تنظیم شده توسط خود بنیانگذار آن ، دو مرحله انقلاب پرو را تعیین و ماهیت آنرا مشخص می نمایند :

" رهایی اقتصادی کشور تنها از طریق جنبش توده ای کارگری در اتحاد با مبارزه ضد امپریالیستی جهانی امکان پذیر میباشد . تنها جنبش کارگری میتواند وظایف انقلاب بورژوا ــ دمکراتیك که رژیم بورژوازی قادر به انجام و تکمیل آن نیست را ارتقاء داده و پیش ببرد" .

" با تکمیل مرحله بورژوا ــ دمکراتیك، انقلاب بر حسب اهداف و اصولش تبدیل به انقلاب کارگری میشود . حزب پرولتری که برای مبارزه بخاطر کسب قدرت سیاسی و پیش بردن برنامه خود تعلیم دیده، در این مرحله وظایف سازماندهی و دفاع از نظم سوسیالیستی را انجام میدهد " .

این نکته، فشرده استادانه مسئله انقلاب پرو است : انقلاب دمکراتیك ملی یا همانطور که مائوتسه دون گفت انقلاب بورژوا دمکراتیك نوع نوین ، و انقلاب کارگری . این دو مرحله ، اولین آن که از سال ۱۹۲۸ درحال طی کردن آن بوده ایم و همچنان ناکامل باقیست یا پیروز نشده، و مرحله آینده، انقلاب کارگری ، دو مرحله بهم پیوسته پروسه انقلابی ای را تشکیل میدهند که محتوی و ماهیت آن بعنوان مراحل مشخص، اشتباه پذیر نیست . از طریق مبارزات و بحثهای وسیع این رساله ماریاتگی بصورت یکی از واقعیات اساسی در درك مارکسیستی قوانین انقلاب ما درآمده است.

اما اگر این اساسی است، اساسی تر از آن اینست که فقط و فقط طبقه کارگر است که از طریق حزبش قادر به رهبری انقلاب دمکراتیك ــ ملی است و بعلاوه فقط از طریق تدارك و سازماندهیش در اولین مرحله است که قادر به انجام مرحله دوم یعنی انقلاب پرولتاریائی میباشد . بنابراین اگر طبقه کارگر در رهبری انقلاب دمکراتیك ــ ملی قرار نداشته باشد به هیچ طریق نمیتواند به سوسیالیسم دست یابد ، چه رسد باینکه بتواند به ساختمان سوسیالیسم دست بزند . این سئوال اساسی امروز است . چرا که ضد انقلاب و سوسیال ــ سهامداران این حقیقت بزرگ را انکار کرده و ادعا میکنند که ارتش در کشور ما در حال به انجام رساندن اولین مرحله انقلاب و حتی پایه گذاری سوسیالیسم میباشد . این سئوال

کلیدی، خط فاصل بین انقلاب و ضد انقلاب است. انقلابیون بهمراه مارکسیسم و ماریاتگی براین اعتقادند که تنها و تنها پرولتاریا " میتواند وظایف انقلاب بورژوا ـ دمکراتیک که رژیم بورژوازی قادر به انجام و تکمیل ان نیست را پیشرفت داده و بپیش برد " . این موضع ما است و برای حفظ آن با نظرات ضد انقلابی خواهیم جنگید و نوک پیکان حمله خویش را متوجه تجدید نظر طلبان سوسیال ـ کئوپراتیویست که ماریاتگی را نفی نموده و بعنوان بخشی از سوسیال ـ امپریالیسم در کشور ما، در خدمت تبانی و مجادله هرچه بیشتر سوسیال ـ امپریالیسم با ابر قدرت آمریکا بر سر حاکمیت بر جهان میباشند خواهیم نمود .

مبارزهٔ ضدفئودالی

برنامه ارضی اصلی ترین مسئله، بطور خلاصه، مسئله فئودالیسم با دو عنصرش، مالکیت فئودالی و رعیت میباشد . بنابراین همچنانکه ماریاتگی گفت مسئله زمین در پرو نابودی فئودالیسم که روابط آن تمامی جامعه ما را از بالا تا پائین و از زیر بنا تا روبنا آلوده کرده میباشد . محرك مبارزه دهقانی مسئله زمین بوده و خواهد بود و این واقعیت که سه قانون ارضی سالهای ۱۹٦۰ زیربنای فئودالیسم را داغان نکرده بخوبی با مبارزه امروزه دهقانی مشاهده میشود .

با تحلیل از مسئله زمین، بنیانگذار حزب بر مبارزه مابین جامعه community (مالکیت اشتراکی زمین به رسم سرخپوستها ـ ج.ب.ف.) و مالکیت فئودالی تاکید نموده و خاطر نشان ساخت که برای صدها سال این جوامع، توده‌های دهقانی را قادر کرده تا در مقابل حملات غاصبانه فئودالها و مالکین مقاومت کنند وانکه ایشان در درون خویش بذرهای زنده‌ای دارند که در خدمت گسترش سوسیالیستی در آینده قرار خواهد گرفت. به همن ترتیب با مروری بر سیستم کار زراعی او بر وجود روابط استثماری فئودالی در پس شیوه‌های آشکار سرمایه داری تاکید کرد . اینها مسائل مربوط به گذشته نیستند بلکه متعلق به حالند، و ما میبایستی انها را مورد دقت قرار داده تا از جوهر نیمه فئودالی که در پشت ظاهر فریبنده " نابودی فئودالیسم" از طریق اصلاحات باصطلاح ارضی پنهان شده پرده برداریم .

با توجه به مبارزه دهقانان پرو و همچنین دهقانان آمریکای لاتن، ماریاتگی نشان داد که شعار انها " زمین برای کشتکار، استملاك بدون پرداخت" است و بسیج بحول این شعار به معنی " مسلح نمودن کارگران و دهقانان برای بدست آوردن و دفاع از خواستهایشان" است. و بنابراین فئودالیسم باید از طریق ضبط زمینها نابود گردد و تنها کارگران و دهقانان مسلح قادر به انجام این هستند . هیچ راه دیگری برای داغان کردن فئودالیسم و مالکیت فئودالی و از میان برداشتن رژیم رعیتی وجود ندارد . باید در نظر داشت که پرو از ۱۵۰ سال پیش قوانینی حاکم بر روابط ارضی و لغو رژیم ارباب و رعیتی داشته است که نتیجه آنها حفظ اساس فئودالیسم بوده است .

باین ترتیب مبارزه ضد فئودالی محرك مبارزه طبقاتی در روستا و پایه انقلاب دمکراتیك ـ ملی ما است.

مبارزهٔ ضدامپریالیستی

همانند ملتهای دیگر آمریکای لاتن، ملت ما ملتی در حال شکل گیری است. " این برروی اجساد سرخپوستانی که توسط تمدن غرب بجا مانده بنا میشود " . ماریاتگی تحلیل کرد که باین ترتیب " مسئله سرخپوستان مسئله چهار میلیون پروئی است. مسئله سه چهارم

جمعیت پرو است: مسئله اکثریت است. این مسئله ملیت ما است" . او اضافه کرد " هیچ سیاست ملی واقعی نمیتواند وجود داشته باشد که به سرخپوستان اهمیت ندهد . این سیاست نمیتواند سرخپوستان را نادیده بگیرد . سرخپوست خمیرمایه ملیت درحال تشکل ما است. ستم، سرخپوستان را دشمن تمدن میکند و درعمل کاملا انکار میکند که سرخ — پوستان میتوانند عنصری پیشرو باشند . کسانی که سرخپوستان را بی خاصیت و ناچیز می‌کنند، ملت را بی خاصیت و ناچیز میکنند .... بدون سرخپوستان چیزی باسم ملیت پروئی وجود ندارد . این حقیقت باید از همه مهمتر توسط کسانی که ایدئولوژیشان صرفا ناسیونالیسم و لیبرالیسم بورژوا ــ دمکراتیك است درك شود " .

باین ترتیب مسئله سرخپوستان مسئله اکثریت وسیعی از مردم است که دولت پرو، بخصوص جمهوری، برای بیشتر از ۱۵۰ سال به ان توجهی نکرده است. همانطور که بنیانگذار ما گفت: این بی توجهی، اقدام بر علیه منافع چهار پنجم جمعیت ما، مسئله حرکت در جهت منافع امپریالیست عمده که یکی بعداز دیگری بر ما حاکمیت داشته‌اند است. با برخورد عمیق باین مسئله، ماریاتگی ثابت کرد که مسئله سرخپوستان، مسئله زمین است. بنابراین از آنجا که مسئله ملی بر اساس مسئله‌زمین قرار دارد، ایند و از هم جدائی ناپذیرند . این نظر دقیقا مطابق اصول مارکسیسم است و صحت آن را مبارزه طبقاتی توده‌های ما ثابت کرده است. این را خصلت انقلاب ما بروشنی نشان داده است.

براین اساس بنیانگذار حزب کمونیست ما، طبقات و مبارزه ضد امپریالیستی در کشور ما و امریکای لاتن در مجموع را تحلیل کرد . نقطه شروع او این بود که بورژوازی های امریکای لاتن " باندازه‌ای احساس در سنگر قدرت بودن میکنند که احتیاجی به نگران شدن در درباره حاکمیت ملی ندارند" و مقید و متصل به منافع امپریالیست هستند و اضافه کرد، تا آنجا که سیاست امپریالیستی ..... خود را مجبور به دخالت مسلحانه یا اشغال نظامی نبیند، میتواند بی شك بر روی همکاری این بورژوازی ها حساب کند" . بنابراین وی رابطه بین " بورژوازی تجاری" پرو و امپریالیسم را روشن نمود . در مورد مسئله جبهه واحد در کشور ما، ماریاتگی متحد شدن " با بورژوازی لیبرال چپ، که خواستار مبارزه واقعی برعلیه بقایای فئودالیسم و نفوذ امپریالیسم" است را امکان پذیر دانست و موقعیت انچه که امروز بورژوازی ملی مینامیم را تعیین کرد . بعلاوه او معین کرد که همانطور که دیده‌ایم، با سیر صعودی نفوذ بیگانه، خرده بورژوازی " یك حالت انقلابی ملی" بخود خواهد گرفت.

اما از طرف دیگر او کسانی مانند آپریستاس apristas (حزب متحد توده‌ای انقلابی امریکائی، سوسیال دمکرات، که در زمان ماریاتگی ادعای ضد امپریالیست بودن و ضد کمونیست بودن میکرد و امروزه عمده حزب سیاسی بورژوازی طرفدار امریکا در پرو است ــ ج.ب.ف.) که ضد امپریالیست بودن را " تا سطح یك برنامه، یك جایگاه سیاسی و یك جنبش با کفایت که بطریقی خود بخودی و نامعلوم به سوسیالیسم، به انقلاب اجتماعی منجر میشود " ارتقاء میدادند را مورد حمله قرار داد . او نقاب از چهره این فرضیه اپریستاس که " ما چپی (یا سوسیالیست) هستیم زیرا ما ضد امپریالیست هستیم" برداشت. او با تاکید بر این واقعیت که تنها پرولتاریا، متحد با دهقانان میتواند مبارزه با امپریالیسم را پیگیرانه هدایت نماید، اشاره کرد " برای ما ضدیت با امپریالیسم بخودی خود نمیتواند یك برنامه سیاسی و یك جنبش توده‌ای که توان گرفتن قدرت سیاسی داشته باشد را متشکل کند و نمیکند . و برای اتمام بحث او نتیجه گیری کرد : " ما ضد امپریالیست هستیم زیرا ما سوسیالیست هستیم، زیرا ما انقلابی هستیم، زیرا با سلاح سوسیالیسم بر علیه سرمایه‌داری هستیم. دو سیستم آشتی ناپذیر که سرنوشت یکی پیروزی بر دیگری است. زیرا در مبارزه علیه امپریالیستهای بیگانه، درحال انجام وظیفه خود یعنی همبستگی با توده‌های انقلابی" جهان هستیم.



پرو:

درماندگی پاپ در پیشگیری از جریان انقلابی

پاپ جان پل دوم سه روز اقامت خود در پرو را نقطهٔ اوج سفر دوازده روزه خویش به سفر امریکای جنوبی ساخت. با دریدن ماسك درگیری در مسایل مربوط به روحانیت، وی بیشرمانه اهداف سیاسی خود را آشکار کرد. کار او کلاً موفقیت آمیز نبود.

در حقیقت نقطه اوج سفرا ومقارن چهارم فوریه بود که خاموشی کامل در لیما ورود او را خوشامد گفت. چند انفجار دینامیت با انهادم یك نیروگاه الکتریکی در ۴۵ کیلومتری شمال لیما زمینه را برای روشن نمودن داس وچکش آتشین واقع در سرو سن کریستوبال Cerro San Cristobal که بر آسمان لیما مسلط است، آماده نمود. روزنامه‌ها این حرکت را حرکتی وقیحانه که متوجّه پاپ بوده است قلمداد کردند، اما در حقیقت حرکتی بود متوجه مردم پرو و جهان، نشانه ای از امید بوجود راه حل دیگری بجز همه پستی و خونخواری که جنگ صلیبی پاپ نمایان می ساخت. روز قبل پاپ در اولین نمایش پرویی خویش که بر آن بجز تحریك، نام دیگری نمی‌توان گذاشت، در شهر آیاکوچو مرکز قسمتی که مبارزه مسلحانه تحت رهبری حزب کمونیست پرو (ح.ك.پ) در سال ۱۹۸۰ شروع شد و همچنان حالت مرکز انقلابی‌ای دارد و سخنرانی او بر علیه آن متوجه بود، ظاهر شد.

پاپ گفت "می خواهم مستقیماً آن مردانی را که اعتقاد خود را بر مبارزهٔ مسلحانه گذاشته‌اند مورد خطاب قرار دهم، کسانی که بخود اجازه داده‌اند تا با ایدئولوژی های دروغین به اندازه‌ای تحمیق گردند که فکر می کنند با وحشت و خشونت، هر چه تیره کردن روابط اجتماعی خراب و تحمیل یك مقابلهٔ نهایی، می توان راه به جهانی بهتر برد" بعد، با صدایی لرزان در حالی که انگشت خود را بالا و پائین می برد، ادامه داد "به شما می‌خواهم بگویم که نیکی از بدی بیرون نمی آید. شما نمی توانید به خراب کردن زندگی برادران خود ادامه بدهید. شما نمی توانید به پاشیدن تخم وحشت در میان مادران، زنان و دختران ادامه دهید. شما نمی توانید به تهدید کردن افراد مسن ادامه دهید.... بنام خدا، راه را عوض کنید"، او برای کارگران و دهقانان (از جمله تعداد زیادی مادران، زنان و دختران) که اسلحه بدست گرفته‌اند غرغر می کرد و از آنان می خواست که "راه سازشکاری و صلح را انتخاب کنند". همزمان با این او قدردانی خود را تقدیم "مقامات و مسئولین نظم اجتماعی" نمود که کارشان "در شرایط فعلی بسیار حساس شده و با اینحال قدر

ناشناخته مانده و درك نمی‌شود " .

مقدمات نظامی برای این بازدید پاپ باندازه ارزش و اهمیت خطابه‌های خود او بود و نشان داد که ابشخور اعتقادات او در کجاست . مقامات مسئول از هیچگونه ارعاب و تهدیدی کوتاهی نکردند ، از دستگیری های توده‌ای "پیشگیرنده" هزاران نفر ازمردم — علاوه بر کشت وکشتار معمولشان — تا ممنوع‌نمودن پوشیدن کلاهها و لباسهای سرخپوستی ، که مدعی بودند می توانند برای پنهان کردن اسلحه بکار گرفته شود . پاپ هرگز از باند فرودگاه آیاکوچو که بر فلات مرتفعی قرار دارد دور نشد و از همانجا از پشت ردیفهای سیم خاردار وسنگرهای کیسه شن با چتری از هلیکوپترها در بالای سر و ۴۰۰۰ پرسنل ارتشی و تانك صحبت نمود . با این وجود ، او برنامه یکساعته خود را به میزان بیست دقیقه کوتاه کرد؛ نکتهٔ اساسی این بود که بهرحال او آمده بود و حیثیت خود و خدایش را برروی خطی بر علیه انقلاب گذاشته بود ، و برای این منظور چند کلمه کوتاه کافی بود .

یکی از اتهامات محبوب ارتجاعیون که به ح.ك.پ. زده میشود این است که آن حزب چون منتظرین " رجعت مسیح " بوده و گویا " متعصب " است . حالا خود ایشان یك مذهبی متعصب واقعی را می فرستند ، مردی که خود را نماینده شخصی مسیح بر روی زمین معرفی می کند : تا از مظلومین بخواهد تا بخاطر معدودی به آنچه در این جهان دارند قناعت کرده و اسلحه خورد را زمین بگذارند و کوشش خود را برای بوجود آوردن تغییرات مادی از طرق مادی متوقف سازند . اینست مردی که نه صرفاً برای موعظه در بارهٔ اعتقادات بطور عام، بلکه مشخصاً در بارهٔ اعتقاد به ژنرال ها و کلنل ها و کارآگاهان جوخه‌های مرگ و شکنجه پرو و تمام نظم جهان امپریالیستی که آنان نمایندگی و نوکریش می‌کنند، می‌فرستند. مطمئناً نه انقلابیون بلکه این پاپ است که تلاش می کند تا از مذهب خط اساسی برای جدائی ما بین آنان که ممکن است اجازه زندگی کردن به آنها داده شود وآنان که باید نابود شوند بسازد .اصولاً بخشی از علت روانه کردن پاپ این حقیقت است که تعداد زیادی از مذهبیون کاتولیك حامیان مبارزهٔ مسلحانه انقلابی نیز هستند . نامهای بسیاری از جوانان عضو سازمان جوانان کاتولیك در لیست قربانیان جوخه‌های مرگ دولت که منتشر شده است گواه دیگری است بر این مدعی . جالب توجه است که خیلیها تعداد مردمی که برای نمایش سیاسی ضد انقلابی پاپ در آیاکوچو جمع کرده بودند را بسیاری افراد کمتر از ۳۰۰۰۰ نفری تخمین زده اند، که در مراسم انقلابی دفن ادیت لاگوس Edith Lagos در سال ۱۹۸۲ ، یعنی درست قبل از آنکه مقامات نظامی چنین تظاهراتی را ممنوع اعلام نمایند_در همانجا ، شرکت کرده بودند . تا آن زمان ، این شهر برای دینداری و ۳۵ کلیسایش مشهور بود . حالا بصورت اداره مرکزی نیروهای مسلح " فرماندهی سیاسی — نظامی " که باصطلاح " منطقه اضطراری " را اداره می کند در آمده است، و سنگر سیاسی انقلابی است برای آزادی پرو از امپریالیسم، فئودالیسم و تمام پیچیدگی ها و خرافاتی که با تکیه بر آن این رنج دیدگی دوام پیدا نموده و بر علیه آن تعداد زیادی در آیاکوچو بر پاخاسته اند .

درلیما نشانه‌ای داده می شود

چند دقیقه بعد از رسیدن پاپ در حالیکه کاروان لیموزین ها و ماشین های زره پوش از فرودگاه لیما عازم نانچیاته Nunciate (سفارت واتیکان) جائی که پاپ قرار بود صحبت کند بودند ، تاریکی ۴۵ دقیقه‌ای لیما شروع شد . بنابر گزارش خبرگزاریها، تمام دسته تشریفاتی بوحشت افتاده و آژیرهای خود را به شیون در آورند و در همان لحظه تپهٔ بالای سرشان توسط داس و چکش غول آسایی که از صدها ردیف قوطی شیر محتوی مواد آتشزا درست شده بود ناگهان روشن گردید . با توجه به اینکه ۵۰۰۰۰ پلیس و نیروهای نظامی آن روز برای جلوگیری از چنین اتفاقی به پایتخت فرستاده شده بودند واینکه این تپه واقع در کنار شهر مکرراً شاهد نشانه‌های چنین جسارت آتشینی بوده است، مسلماً موفقیت این حرکت تماشایی برای پاپ معجزه‌ای ناخوشایند جلوه کرده است .

صبح روز بعد ، پاپ حملهٔ دوباره را شروع‌کرد و به بازدید از ویلا ال سالوادور Villa El Salvador زاغه نشینهایی با ۳۰۰۰۰۰ سکنه در حاشیه جنوبی لیما که روزنامه اسپانیایی ال پیز El Pais آنرا " شدیداً تحت نفوذ چریکهای راه‌درخشان " معرفی می کند، پرداخت. در طول شب، ارتش، ویلا ال سالوادور وزاغه نشین دیگری بنام سن مارتین دو پورز San Martin de Porres را که آنهم مشهور به دژ انقلابی است تحت نظر گرفتند و بهخانه گردی و دستگیری مردم پرداختند . ویلاال سالوادور مانند هها شهر کلبه‌ای دیگریست که مقامات دولتی مودبانه آنها را " شهرهای جوان " نامگذاری کرده است، انگار تنها از زمان باید انتظار داشت که مسائل انها را حل کند .

"ویلا ال سالوادور" جوان نیست. این شهرك ۲۵ سال پیش وقتی که دهقانان خسته از گرسنگی و سرکوب از کوهها بطرف شهرها سرازیر شده و با تصاحب زمین های دولتی شروع به احداث کلبه هایی کردند که رفته‌رفته بوی دائمی بودن گرفته‌اند ، برپا شد. یکی از نشانه‌های بدتر شدن اوضاع در طول چند سال گذشته در پرو ، جایگزینی غذای پرندگان "Nicovita" بجای سیب زمینی است که غذای سنتی تعداد زیادی از سکنه زاغه‌ها بود . گفته می شود که تنها خارجی هاتوانایی خرید غذاهای پرویی را دارند .

پاپ با لحنی آشتی جویانه تر از سخنرانی آتشینش در آیاکوچو از مردم ویلا ال سالوادور خواست تا " هرگز ازمحکوم کردن بی عدالتی غافل " نشوند همچنانکه بر علیه " ایدئولوژی هاي فریبنده و راه حل‌هایی که خشونت‌امیز هستند " اعلام خطر می نمود . منابع مطلع اظهار کردند که هدف مورد نظر پاپ در این اخطار کسانی که از قبل در راه مبارزه مسلحانه فعال بوده — و تعداد زیادی از آنها در ویلا ال سالوادور هستند — نبوده بلکه مسیحیان بیشماری است که فعالین " مددکار اجتماعی " در میان زاغه‌ها بوده ولی اسامی خود را تا حدی که دلپسند پاپ باشد به لیست اسامی جاسوسان دولتی اضافه نمیکنند .

پاپ در طول بازدید خود از پرو با " مذهبیون ازاد یخواه " که آنان‌را متهم به " مداخله در سیاست بجای معرفی مسیح به جهانیان " می نمود، اتمام حجت کرد . یکی از نمایندگان پیشرو این جریان گوستوو گاتیرز Gustavo Gutierez اظهار داشته بود که وی در عین اینکه انقلاب خشونت‌امیز را محکوم می کند ، باید قبول کرد که سرخپوستان پرو در " شرایط غیرانسانی " زندگی می کنند . ظاهراً پاپ حتّی این بیا—

نیهٔ جبونانه را نیز با توجه به شرایط خطیر جهان امروز غیر قابل قبول دانسته است . پیام سیاسی پاپ در پرو و بخصوص سخنرانی او در آیاکوچو چنان آشکار در حمایت از منافع مقامات و حفظ شرایط حاضر و چنان خالی از کوچکترین تظاهر به بی طرفی یا تکیه بر عدالت اجتماعی که مشخصه بسیاری از اظهارات دیگر اوست، بود که حتی تعدادی از روزنامه نگاران خارجی حاضر را به تعجب واداشت .

در میان دیگران، خبرنگاری از شبکه تلویزیون ملی اسپانیا TVE گفت از اینکه پاپ فقط خشونتی را که منتسب به چریکها می داند بدون اشاره به کسانی که بتوسط پلیس و قوای نظامی کشته شده اند محکوم نموده بسیار تعجب نموده است . این گزارش زنده خبرنگار وقتی که دولت پرو به آن اعتراض رسمی دیپلوماتیک نمود بصورت واقعه بزرگی درآمد . دولت اسپانیا در جواب به رئیس جمهور رنجیده پرو بلائونده پیشنهاد داد تا از وقت تلویزیون استفاده کرده و بازدید پاپ را از نظرگاه خود تشریح نماید . خود خبرنگار مذکور توسط یکی از معاونین پارلمان اسپانیا با اظهار اینکه اکنون که حرفهای او زده شده، هیچ چیز" نمی تواند زیانی که زده شده است را دفع نماید". تقبیح شد .

گزارش، سازمان عفوبین الملل

گزارش ژانویه ۱۹۸۵ سازمان عفو بین الملل درباره پرو تصویر روشنی از آنچه پاپ برایش دعا کرد بدست می دهد . برای پاپ هر مقدار یا شکلی از ارعاب، شکنجه، تجاوز، بمباران هوایی دهکده ها یا اعدام های بیرحمانه جمعی تا آنجا که حاکمین غرب یا نوکرانشان انها را انجام می دهند قابل قبول است، در حالیکه برای توده های مردم "بررسی راه حل خشونت آمیز" یا برداشتن اسلحه ممنوع اعلام می شود .

گزارش سازمان عفو بین الملل حاوی لیستی از اسامی، سن و شغل ۱۰۰۵ نفر از افرادی است که بعد از دستگیری توسط پلیس، ارتش و نیروهای کماندویی دولت در سیزده منطقه زیر حکومت نظامی از دسامبر ۱۹۸۲ تا اکتبر ۱۹۸٤ "ناپدید" شده اند . (گزارش مذکور هیچ چیز درباره مناطق دیگر کشور منجمله منطقه حوالی تینگو ماریا Tingo Maria — حوالی مناطق جنگلی کوهستان شمال — که جزء مناطق اضطراری اعلام شده بودند و در اواسط سال ۱۹۸٤ تحت حکومت نظامی قرار گرفتند) نمی گوید . بزرگترین گروه کسانی هستند ملقب به "دانشجو" که جوانان ۱٤ سال به بالا می باشند و این خود نمایانگر آن است که چه کسانی در میان بیشترین عناصر انقلابی وجود دارند . در کنار تعداد زیادی معلمین مابقی تحت عنوان "دهقانان" و "کارگران" توضیح داده شده اند . کلاً همگی را در شب بعد از حکومت نظامی وقتی که تنها گشتی های ارتشی اجازه این طرف و آن طرف رفتن دارند برده اند .

بخاطر تلاش های سازمان عفو بین الملل برای ارائه شواهد "معتبر" تنها لیست اسامی کسانی که ناپدید شدنشان رسماً به دولت و یا سازمان عفو بین الملل چه مستقیماً و یا از طریق یک کلیسای کاتولیک گزارش شده، تهیه گردیده است . از آنجا که نام بسیاری از کسانی که بخود جرئت دادند درباره دیگران سئوال و یا بد ولت شکایت بنمایند نیز در لیست اسامی "مفقود الاثر شدگان" سازمان عفو بین الملل قرار گرفت، آسان می توان فهمید چرا این لیست ناقص باقی مانده است . شمارهٔ "مفقود الاثر شدگان" بنا برگفته ح.ك.پ در مناطق اضطراری مرکزی نزد یک به ۵۰۰۰ نفر است. این گزارش همچنین نزد یک به هزاره ور د زندانی "قانونی" را در نظر نمی گیرد . معذالك، این گزارش مدرك قطعی بر اینست که این "مفقود الاثر" کردن های سازماندهی شده بتوسط دولت، منشاء چهارده گور دستجمعی از اجساد تکه تکه شده انسان که در سال گذشته پیدا شدند و دولت تلاش نمود آنرا به چریکها نسبت دهد می باشند . در واقع دولت در نظر ندارد که جنایات نیروهای مسلح را چون رازی حفظ نماید ؛ بالاخره، منظور از این حرکات پاشاندن تخم وحشت است و آن نیاز به این دارد که کسانی که هدف این وحشت هستند یعنی توده های مردم، مخصوصاً کسانی که خارج از شهرها زندگی می کنند، بدانند که دولت مشغول چه کاری است . آنچه که مورد نظر گزارشات دروغین دولت است پاشاندن تخم گیجی، بخصوص خارج از کشور نیز هست و در این رابطه همکاری کامل روزنامه های امپریالیستی را که انتقادات مبهم ایشان از نیروهای مسلح با اتهاماتشان بر علیه نیروهای انقلابی در "توازن" است، با خود داشته اند .

گزارش سازمان عفو بین الملل، علیرغم تمام کمبود هایش نتیجه گیری می کند که این تصویر "توازن" دروغین است . گزارش می نویسد "در اکثر موارد آدمکشی های سیاسی در مناطق اضطراری که احتمالاً نیروهای دولتی مرتکبین آن بوده اند، بدن های بدون لباس قربانیان با علامت شکنجه و فقط با زخم یک گلوله بر جمجمه پیدا شده اند" . در بسیاری موارد چشمان قربانیان پوشیده شده و دستهایشان از پشت بسته شده بود . شناسایی بسیاری از قربانیان امکانپذیر نبود لباسشان از بین رفته بود، صورتهایشان داغان شده بود و اجسادشان به محل های بسیار دور از محل دستگیری منتقل شده بود" . گزارش می نویسد که عفو بین الملل هیچگونه گزارشی مبنی بر انجام چنین اعمالی توسط چریکها دریافت نکرده است . سپس گزارش راجع به اعدام انقلابی حاکمین ستمگر محلی و نوکران بدنامشان صحبت می کند . حتی سازمان عفو بین الملل، علیرغم استوار بودن در تعصبات بورژوا مابانه ای که راهش را برای درخواست تنبیه متخلفین مطابق قانون اساسی پرو باز می کند، اذعان می کند که این عدالت انقلابی تقریباً "همیشه در ملاء عام، اغلب در مقابل اهالی محل که مخصوصا برای نظاره گرد هم آمده اند" انجام گرفته" و قربانیان کسانی اند که برای بقیه اهالی شناخته شده بوده اند همچنانکه ح.ك.پ اشاره می کند، بدون برداشتن بار حاکمیت فئودالهای محلی و نمایندگان دولت (که معمولاً هر دو یکی هستند)، استثمار شوندگان برای بکار بردن نیروی سیاسی خود نمی توانند آزاد باشند . اکثر این قلدرها و مرتجعین بد نام آن زمان که انقلاب قدرتش بیش از اندازه گردد دهات خود را رها کرده و فرار می کنند .

گزارش مزبور موارد متعددی را یکی بعد از دیگری بررسی می کند که ابتدا توسط مقامات دولتی گزارش شده و انجام کشتارهای دستجمعی را به چریکها نسبت می داده است ولی بعداً باثبات می رسد که عامل آن دولت بوده است . این گزارش شهادت می دهد که علاوه بر کسانی که "ناپدید" کرده اند، تعداد زیادی از کسانی که بنا بر گزارشات دولت بعنوان چریک در جنگ کشته شده اند نیز در واقع بسادگی بقتل رسانیده اند. بطور خلاصه گزارش راه را برای نتیجه-

گیری غیرقابل اجتناب باز می کند که جنایات تروریستی که بوسیله مقامات دولتی بمنظور جدا کردن توده‌های خلق از چریکهای فعال با یک دریا خون مرتکب می شوند اکثریت قریب به اتفاق مرگهایی را تشکیل می دهد که مقامات دولتی آنرا به چیزی که نام آنرا "جنگ کثیف" گذاشته‌اند نسبت می دهند. حتی گزارش سازمان عفو بین الملل تا حدودی این حقیقت را منعکس می کند که آنچه در پرو انجام می شود "جنگ کثیف" که در آن همه چیز مایهٔ تأسف است؛ نبوده بلکه جنگ کثیف ضد انقلابی است از طرف دولت و پشتیبانانش بر علیه یک جنگ عادلانه انقلابی بتوسط فقیرترین و ستمدیده‌ترین طبقات تحت رهبری حزب کمونیست واقعی که هدفش پیش بردن امر آزادی تمام جهانیان است.

درست دو هفته قبل از سفر پاپ گور جمعی دیگری با ۲۹ جسد لخت بسته شده و سوراخ سوراخ شده توسط گلوله‌های مسلسل ـ بوسیله کارگران در نزدیکی دهکده پارای مای نای Paraje Maynay نزدیک شهر هوانتا Huanta، جایی که اداره مرکزی نیروی دریائی قرار دارد، پیدا شده بود. این نقطه دور از گور جمعی دیگری با تکه‌های ۵۰ تا ۹۰ جسد در سال ۱۹۸۴ پیدا شده بود نیست، موضوعی که تفصیل آن در گزارش سازمان عفو بین الملل آمده است. با این وجود بازدید کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل برای تحقیق درباره "اوضاعی که بوسیله خشونت در کشور ایجاد شده" و قرار بود شب قبل از بازدید پاپ بوقوع بپیوندد ناگهان در آخرین لحظات بدون هیچگونه توضیحی لغو گردید.

دعاها و تفنگها

همچنین شب قبل از بازدید پاپ وزارت کشور آمریکا اعلام نمود که دولت ریگان قصد دارد کمک نظامی آمریکا به دولت پرو را علیرغم این واقعیت که پرو در پرداخت بهرهٔ قروض ۱۳ بیلیون دلاری خود شش ماه عقب است و بیش از هر کشور عمدهٔ دیگری در آمریکای لاتین به داغانی اقتصادی نزدیک است، به دو برابر افزایش دهد. این میزان کمک نظامی آشکار ـ ٤ بیلیون دلار ۱۹۸۳، ۹ میلیون دلار در ۱۹۸٤ و حالا پرشی به ۲۰ میلیون دلار در ۱۹۸۵ ـ پرو را به بزرگترین دریافت کننده کمک های نظامی "قانونی" ایالات متحده، در آمریکای جنوبی تبدیل می نماید، امّا مقدار حقیقی بسیار بیشتر از آن است. (بعنوان مثال، آمریکا ۳۰ میلیون دلار اضافی برای برنامه "از میان بردن مواد مخدر" به منظور مسلح کردن پلیس ـ که مشهور به دلالی در فروش مواد مخدر هستند کمک نمود). همچنین مقدار زیادی تسلیحات و کارشناس و غیره از طریق دیگر اعضاء عمدهٔ بلوک امریکا مثل فرانسه تامین شده است و تازه اینها غیر از کمکهای آمریکاست که از طریق اسرائیل، آرژانتین و غیره بطور غیر مستقیم به پرو ارسال می شود و بعلاوه در کنار اینها کمک شوروی که همواره بزرگترین منبع سلاحهای سنگین دولت پرو بوده است. بودجهٔ نیروهای نظامی پرو در ۱۹۸۵ شامل ٤۰ میلیون دلار تنها برای بهبود تسلیحات است، که نیمی از آن قرار است به عنوان کمک از طرف آرژانتین تامین گردد.

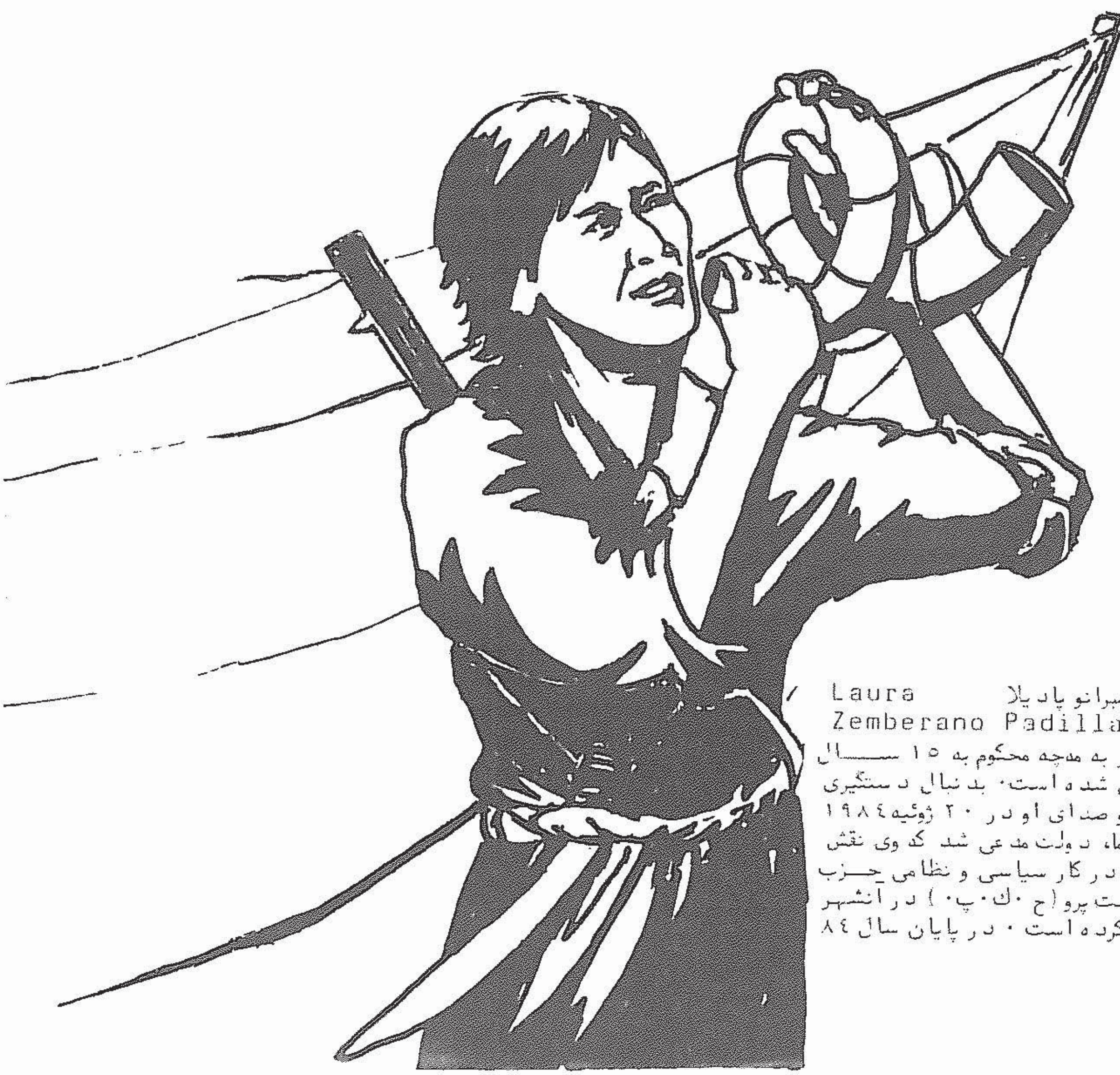
به سخن دیگر، علاوه بر تأمینات ضد جاسوسی کارگردانی شده بوسیله آمریکا بر علیه آنچه ویلیام راندولف هرست (دوم) William Randolph Herst Jr. یکی از اشراف مطبوعات آمریکایی "بالقوه، قابل انفجار ترین اوضاع در تمام نیمکره غربی" نامید، در این اطلاعیه وزارت کشور هدفهای سیاسی نهفته است. اگر چه این یک اعلان جنگ کامل نیست، ولی بخشی از ایجاد فضای سیاسی مناسب برای دخالت هر چه بیشتر آمریکا از جانب دولت پرو و استحکام امپراطوری خویش هست.

به هر تقدیر، آنچه که این قصابان مردم می توانند انجام بدهند هم حدی دارد حدی که نه توسط قانون اساسی یا قوانین مسیحیت بلکه بتوسط خود مبارزه مسلحانه توده ای تعیین می شود. امروز ارتش پارتیزانی خلق به سطح سازماندهی گروهان ها، گردان ها، و واحد های کوچک ارتشی رسیده است. با در نظر گرفتن اینکه پنج سال پیش که مبارزه مسلحانه شروع شد بسیاری از واحد ها بطور ساده ای بدون سلاح یعنی گروههای کوچک زنان و مردانی بودند که دوره آموزشی واحد های نظامی را طی کرده اما هنوز نتوانسته بودند بر اساس این آموزش سلاح بدست بیاورند، این تکامل قابل توجهی است. بررسی اوضاع از نظرگاه ح.ک.پ از جانب دشمن نیز تأئید شده و در مقاله قابل توجهی در مجله اکویی اکس (Equis- X) که مربوط به "چپی" های درون ارتش است انعکاس یافته. این نشریه گزارش می دهد که در طول دو سال برخورد مستقیم ما بین نیروهای پارتیزانی و نیروهای ارتش دائم بعد از ضربه‌های اوّلیه بدلیل برپائی خود مبارزه مسلحانه و شرایط سیاسی و نظامی، چریکها از لحاظ تعداد بیشتر از لحاظ اسلحه مسلح تر و ماهرتر شده‌اند. اخبار رسیده از دسامبر تا ژانویه توسعه امواج عملیات پارتیزانی، بخصوص در منطقه پونو Puno در جنوب، که قبلا بعنوان یکی از مراکز حزب کمونیست پرو شناخته نمی شد را نشان میدهد. در منطقه سرو دو پاسکو Cerro do Pasco واقع در مرکز، جایی که پایگاه نظامی پلیس در میناس کاناریاس Minas Canarias از ۲٤ دسامبر بوسیله پارتیزانها همراه با مقادیر زیادی اسلحه و مهمات تسخیر شده و مجدداً در هفتم ژانویه حملهٔ بزرگی بدان صورت گرفت، در منطقهٔ ایاکوچو و بخصوص در منطقه شمالی در مرز کوزکو Cuzco که بدلیل وجود تعداد زیادی دهقان و همچنین موقعیت استراتژیکی آن از لحاظ کنترل رفت و آمد به مناطق مهم دیگر منطقه کلیدی مهمی برای هر دو طرف بشمار می رود و در تینگو ماریا Tingo Maria جایی که در هفتم ژانویه پست نگهبانی پلیس در آکایاکا Aucayaca تسخیر و بآتش کشیده شد. همانطور که مجلهٔ اکویی اکس، با بصدا درآوردن زنگ خطر می نویسد، پیروزی حملات انقلابی در آنکش Ancash هوانچو Huanuco و پاسکو Pasco به این معنی استکه لیما می رود تا در محاصره مناطقی قرار گیرد که توسط فعالیت های موفق و در حال گسترش سیاسی و نظامی چریکها در تمام شهرهای کوهستانی در منطقه لیما و همچنین زاغه نشینهای پایتخت همزمان با حملات جدید در مناطق کوهستانی شمال، باکنترل دولت بر این مناطق قویا مبارزه می شود.

اگر چه نیروهای انقلابی هنوز بیشتر در مرحله دفاع استراتژیک در مقابله خود با دولت هستند، ح.ک.پ. تحت رهبری رفیق گنزالو، در حال پیشرفتهای واقعی است می جنگ تا خود را به مرحله برابری قوا بین انقلاب و ضد انقلاب بعنوان قدم بعدی و آخرین قدم پیش از آنکه انقلاب وارد تعرض استراتژیک علیه دولت میگردد برساند. ■

خبری از زندان کالائو:

رفیق مه چه تسلیم ناشدنی ست



لورا زمبرانو پادیلا Laura Zemberano Padilla مشهور به مدچه محکوم به ۱۵ سال زندان شده است. بدنبال دستگیری پر سرو صدای او در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۴ در لیما، دولت مدعی شد که وی نقش مهمی در کار سیاسی و نظامی حزب کمونیست پرو (ح.ک.پ.) در انشهر بازی کرده است. در پایان سال ۸۴

معلم سابق مدرسه ابتدائی، طبق حکم ٤٦ "ضد تروریستی" مارس ۸۱، محاکمه و محکوم گردید. این حکم ریاست جمهوری، ح.ك.پ. را غیر قانونی اعلام کرده و تعریف قانونی "تروریسم" شامل هر نشانهٔ حمایت از مبارزه مسلحانه تحت رهبری ح.ك.پ. را، بوجود آورد.

بلافاصله بعد از دستگیری مهچه مبارزه‌ای در سطح جهان با حمایت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برپا گردید تا تلاش دولت پرو برای کشتن این مبارز انقلابی را متوقف کند. وی در زندان زنان کالائو بهمراه ۸٤ زن دیگر که مظنون به انقلابی بودند در بند است. این زنان همگی مکررا مورد ضرب و جرح قرار گرفته‌اند.

انطور که معلوم است رفیق مهچه هنوز زنده است و علیرغم شکنجه‌های بسیار، موضع انقلابی خود را حفظ و از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و دبیراول ح.ك.پ. گونزالو پشتیبانی نموده و از درون زندان کالائو به مبارزه ادامه میدهد. شماره هفدهم دسامبر ۸٤ مجله پروئی اکویس اکس Equis X جواب سوالات کتبی ای که این مجله از مهچه کرده‌است را چاپ نموده. این مصاحبه قابل اعتماد بنظر میاید.

جواب او تاریخ ٥ دسامبر ۱۹۸٤ را دارد. وقتی نظر او درباره پروسه قانونی که اخیرا پایان گرفته بود سوال شد گفته‌است که وی محکوم شده است بخاطر "کمونیست بودن، برای انتخاب این ایدئولوژی قدرتمند....

"قوه قضائیه در سرتاسر محاکمه، بخصوص در هفتمین دادگاه، موضعی سیاسی بنفع دولت و سیستم اتخاذ کرده است. قوه قضائیهٔ باصطلاح خود مختار، از طریق ترکیب قوانین ظالمانه عمل کرده است: حکم ٤٦ که قانونی حقیقتا تروریستی است....

"درجائیکه قضات فاسد و نوکرصفت تظاهر به بی طرفی و خدمت به عدالت میکنند، محاکمهٔ مذکورکمدی شرم آور و تهوع انگیزی بود. آنها شهادت متناقضی را محق دانسته و ستودند که حتی پ.ی.پ. (پلیس مخفی) نتوانست در دادگاه تائید کند، شهادتی که حتی بدرد مراجعه غیر مستقیم هم نمیخورد. کوچکترین دلیلی برای اثبات اعمالی که بمن نسبت داده شده وجود ندارد. اما به اصطلاح محك وجدان ایشان برای محکوم نمودن من کافی بود. عدالت ارتجاعی کر و کور در دفاع از قوانین ظالمانه و فرسودهٔ استثمارگرانه کهن بحرکت درامده، جوهر ضد انقلابی انرا عمیق تر به نمایش گذارده وماهیت سیاه سیستم قانونی و قوه قضائیه مقدس را هرچه بیشتر افشاء میکند. اما این قصابی قانونی و حکمهایش نمی‌تواند فرزندان مردمی راکه بپاخاسته و ارتجاعیون را با انقلاب خویش شکست داده‌اند را ازپای دراورد.....

"من در ۲۰ ژوئیه توسط دو پلیس زن دستگیر و تا بیست و سوم در اختیار شهربانی بودم. در طول این مدت ارتجاع به همه طرق برای شکستن قدرت اراده من و فشار برای گرفتن اعترافات غیر واقعی با کثیفترین و مرتدترین تحقیرات که متوجه روحیه انقلابی من بود، مرا شکنجه کرد.....

"بعدا من به دیرکوت (پلیس مخصوص "ضد تروریستی") منتقل شده و تا شنبه ٤ اوت در دخمه‌های سیاه انان باقی ماندم. من تحت سه نوع مختلف شکنجه قرار گرفتم: ۱ ـ جنگ روانی، شامل سرپا ایستادن بمدت ٤ روز مداوم بدون استراحت یا خواب با ارعاب و بطور مداوم زیر نظر بودن و تحقیر شدنم. ۲ ـ وقتیکه از رسیدن به اهداف خود از این طریق شکست خوردند، شروع‌کردند به زدن ضربات به نقاط مختلف بدنم بخصوص اعضاء حیاتی مثل قلوه‌ها، شش ها و سر. ۳ ـ بعداً شکنجه‌ها بر روی چیزی که "تعلیق" نام دارد متمرکز شد، آویزان کردن من با دستهای از پشت بسته و ضربه زدن به تمام نقاط بدنم. بعد مرا دراسید و مدفوع فرو بردند تا جسماً نابودم کنند....

"حزب کمونیست پرو در دفاع از حقوق مقدس مردم، مبارزه مسلحانه را در ماه مه سال ۱۹۸۰ اغاز کرد. این حرکت انقلابی اینده ساز، درهای طغیان مسلحانه، خیزش توده‌ها، بخصوص دهقانان فقیر را جهت کسب قدرت سیاسی برای پرولتاریا و توده های مردم، از طریق انقلاب دمکراتیك برای حرکت بطرف سوسیالیسم و کمونیسم که هدف نهائی ماست، گشوده است...."

از او خواسته شد تا به اتهامات دولت درباره اینکه چریکها دست به قتل عام و ترور میزنند جوابی بدهد، وی گفته است که "این دولت است که جنگ ضد انقلابی بر علیه مردم و حزبشان را درپیش گرفته است. نیروهای مسلح، در اخر سال ۱۹۸۲ به عنوان نیروی اصلی به این جنگ ضد انقلابی فرستاده شدند، و تنها روشی که برای جلوگیری از پیشروی حزب و مبارزه مسلحانه یافتند کشتار است. این است دمکراسی آنها و احترامشان برای زندگی انسان، هیچ حقوقی محترم شمرده نمیشود جز ظلم، بیرحمی و خشم دیوانه‌وار، این گونه میخواهند انقلاب را متوقف کنند. ارتجاع خواب خفه کردن انقلاب در خون را میبیند. اما این خونی که میریزند باعث رشد انقلاب میشود.. این کفتارهای ارتجاعی خواب تغذیه از اجساد مردم را میبینند. اما آتش فروزان انقلاب اینان را خواهد سوزاند هدف حزب تغییر جهان است. جهان نو، جهان کهن را شکست خواهد داد.

"ارتجاع کارزاری علیه حزب شروع‌کرده است. توطئه‌ای جدی در کار بود برای متهم کردن حزب به ترور شهردار 'چپ متحد' شهر هوانکایو. کاریکه حزب نکرده بود. همچنین ما را متهم به کشتن بچه‌ها در بالکون، ساچاپاما و دیگر جاها میکنند. اما انها همیشه جای پای خود را باقی میگذارند و در انتها حقیقت روشن میشود. این دولت، نیروهای مسلح و پلیس هستند که کشتارها و قتل عامهائی را که بما نسبت میدهند، انجام میدهند، اما حقیقت در حال روشن شدن است و این کارزار به ضرر خود آنها تمام می‌شود. حزب اعدامهای انقلابی را از طریق دادگاههای مردمی انجام میدهد و نه از طریق کشتارهای دستجمعی. عدالت مردمی که پیش میروند، چکش و سپر مردم برای ظلم، بیرحمی و یا خشونت بکار نمیرود. این اعمال بخشی از نقشه سیاسی دولت و بخشی از اینستکه چگونه صحنه را برای انتخابات خود شان آماده کنند (اشاره به انتخابات ریاست جمهوری آوریل ۸ـج ۰ب۰ف۰)".

همچنین از قول رفیق مهچه گفته شده "آنچه امروز درحال رشد است تضادمی سیاسی است که در آن نیروهای دو جمهوری باهم مقابله‌دارند. یکی قدیمی، فاسد و زخم خورده توسط تضادهای خود، و دیگری یك جمهوری جدید، یك نظم اجتماعی نوین، یك دیکتاتوری جدید که در واقع اولین جمهوری آزاد در کشور ماست، در حال برپا شدن از میان خود توده‌ها در گرماگرم مبارزه مسلحانه است..."

جزوه‌ای جدید از آیاکوچو:

"بعد از تعرض پاپ منشانه.... نوبت فریب انتخاباتی ست"

در فوریه ۱۹۸۵، بلافاصله بعد از سفر ضد انقلابی پاپ، فراخوان زیر برای تحریم انتخابات ریاست جمهوری آوریل ۱۹۸۵ پرو، منتشر گردید. این جزوه غیر قانونی و کوتاه که خطاب به مردم آیاکوچو - که مرکز آن شهری بهمین نام است - میباشد، توسط سازمانهای محلی حزب کمونیست پرو که "پایگاه" خوانده میشوند امضاء شده است. مقتضیات جنگ مانع این شدند که صحت این جزوه بعنوان بیانیه رسمی حزب بسرعت اعلام شود. در گذشته مواردی بوده که جزوات و مطالبی از طرف دشمن منتشر و بدروغ به ح.ک.پ. نسبت داده شده است. با این وجود بنظر میاید که این جزوه معتبر باشد. ح.ک.پ. نه تنها دعوت به تحریم انتخاباتی که در آن رای دادن اجباری است و رای ندادن عملی خطرناک محسوب میشود کرد، بلکه همچنین نیت خود را برای جلوگیری از انتخابات در نقاطی که نیروهای انقلابی در آنجا باندازه کافی نیرومند هستند اعلام نمود.

هیئت تحریریه

"طبقه استثمار کننده همیشه زمانیکه وجودش بخطر میافتد متوسل به خشونت میشود. در لحظهایکه مورد تهدید واقع شود، طبقه استثمارگر با تمام نیرو میرود تا با خشونت انقلاب را نابود گرداند....... بمحض اینکه مردم برای گرفتن قدرت بپا میخیزند آنها از خشونت برای جلوگیری از آن استفاده میکنند".

صدر مائوتسه دون

مردم آیاکوچو!

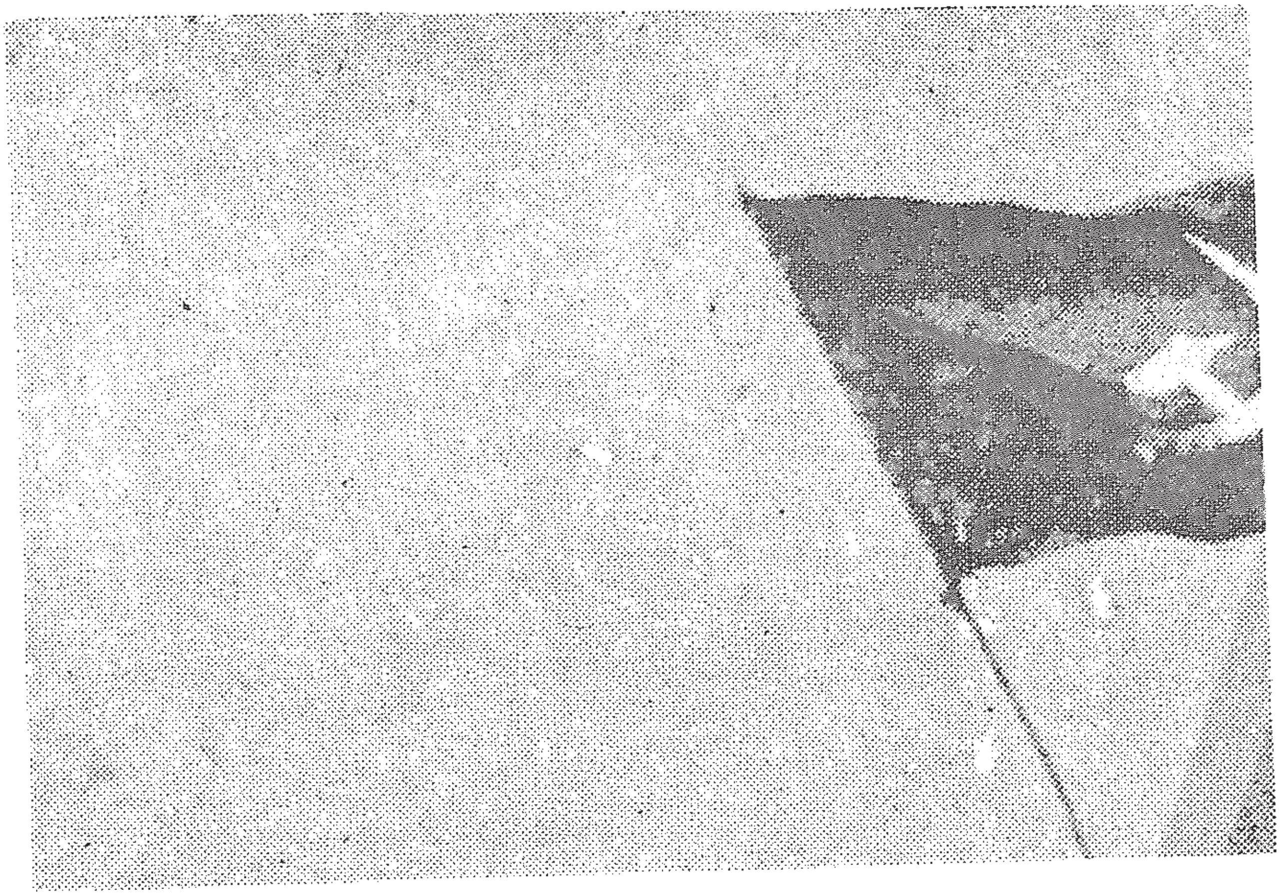
حزب کمونیست پرو بر شما افتخار و درود می فرستد چه امروز با بهره‌گیری مجدد از مبارزات درخشان و قهرمانانه گذشته‌شما سنگر غیرقابل نفوذ و قهرمانانه مبارزه مسلحانه جنگ دهقانی که پایه‌های دولت ارتجاعی پرو را تکان می دهد برپاداشته اید.

پنج سال نبرد

تقریبا پنج سال از ۱۷ ماه مه ۱۹۸۰، از زمانی که از بطن فقر و عصیان چندین صد ساله شما، امیدی واقعی به مبارزه بالا گرفت. دسته‌ای کوچک از پسران و دختران سرزمین پدری ما، از گوشت و خون خود شما، جرئت به برداشتن اسلحه برای بر انداختن نظم استثمارگر قدیم و برپایی جهانی نو کردند، جهانی براستی برای مردم، برای کسانی که جهان حاضر چیزی برایشان ندارد مگر نکبت و ستم کشی.

این پنج سال، زودگذر اما غنی از دستاوردها، پر از پیچ وخم ها همراه با پیروزی های پر آوازه و شکست های اموزنده بوده‌اند. در مجموع این چند سال، بینهایت مثبت بوده است: با بیش از ۲۰،۰۰۰ عملیات، از تبلیغات ساده مسلحانه گرفته تا عملیات عالی و تکامل یافته پارتیزانی. حزب ما نیروهایش را به چندین برابر افزایش داده است. ارتش پارتیزانی خلق متشکل از هزاران مرد و زن، بخصوص دهقانان فقیر، در بیش از دو سال مبارزه مسلحانه بر علیه نیروهای مسلح ارتجاعی، آبدیده شده است. از همه مهم تر، یک نیروی دولتی جدید در صدها کمیته مردمی که وظایف دولتی را انجام می‌دهند در حال شکل گیری است، مناطق پایگاهی انقلابی در حال تشکیل و بجلو رفتن در ساختمان جمهوری دمکراتیک نوین خلق است.

تمام اینها از لوله تفنگ بیرون می‌آیند. چیزهای جدید، و چیزهایی که به مردم تعلق دارند از مبارزه مسلحانه بیرون امده و چیزهای قدیمی و ارتجاعی را نابود می سازند. ما تکرار می کنیم که بزرگترین پیشروی های ما در طول دو سال دخالت مستقیم نیروهای مسلح فاسد و قدیمی دولت پرو بوده است.



اختناق، کشتار وانتخابات

این دولت بخاطر ماهیت طبقاتیش بعنوان دیکتاتوری فئودال‌ـ بوروکراتیك تابع امپریالیسم، بویژه امپریالیسم امریکا، به مبارزه مسلحانه با تعقیب و سرکوب پلیسی، بر اساس تحمیل سیاست شرارت آمیز "همه چیز را بسوزانید، همه چیز را بدزدید و همه را بکشید" پاسخ داده است. بعلاوه، دستگیری‌ها، شکنجه، نابودی و قتل عام را علیه مردم ما بکار برده است. دخمه ها از فرزندان خلق پر شده و خون آنان چون سیل روان است. اما اینها نتوانست و نمیتواند کمر ما را کند. زندانها به سنگرهای درخشانی برای ادامه مبارزه مبدل شده‌اند. هر یك نفر بر زمین می افتد صد نفر بر می خیزند صفوف جنگندگان ما فشرده‌تر می شود و تشکیل کمیته‌های مردم، این پایه‌های قدرت نوین، به پیش می رود.

در نتیجه در آخر سال ۱۹۸۲ نیروهای مسلح ارتجاعی بویژه با اشغال آیاکوچو دست به مداخله مستقیم زد. هر نهاد مسلحی طبیعت مخصوص طبقه خود را داراست و انعکاس قدرت دولتی است که از ان دفاع می کند. خود عملیات اینان در حقیقت این نکته را ثابت می کند: اول از مسناداها mesnadas (ماموـ رین غیرنظامی AWTW) متشکل از فئودالهای کوچك و چماقدارانشان، تحت حفاظت و کارگردانی نیروهای ارتجاعی مسلح، استفاده کردند. با تهدید به مرگ تلاش نمودند تا توده‌ها را وادار به کشتار باصطلاح "تروریست ها" کنند، که منجر به نقشه جبونانه کشتارهایی مانند روزنامه نگاران (هشت خبرنگار کشته شده در ژانویه ۱۹۸۳ نزدیك Uchuracca y، آیاکوچو AWTW) شد. وقتی این نقشه نیز بی اثرماند، چه قبل و چه بعد از انتخابات شهرداری (نوامبر ۱۹۸۳ـAWTW) با باصطلاح "مفقود الاثر" کردن که چیزی جز جنایاتی کثیف بی مجازات نیست، به قتل عام متوسل شدند.

اما از آنجایی که این "نقشه‌های جدید" ثابت کردند که نمی‌توانند مردم را از ما دور گردانند، انها شروع به ویران کردن دهات و از بین بردن محصولات و دزدیدن اموال دهقانان نمودند تا "دهات استراتژیك" نوع خود را بسازند. آنها تلاش کردند تا با استفاده از نیروهای مسلح ارتجاعی قدرت فئوـ دالها را بازسازی کرده و بخشی از توده ها را تحت فشار نظام سرباز ـ خانه‌ای (فاشیسم ـ ج . ب . ف) قرار دهند.

برای رسیدن باین هدف آنها مکررا و بطور سازمانیافته حملات شوم و قصابی های توده‌ای به عمل درآورده‌اند طی آن، هزاران نفر جان خود را از دست داده‌اند. مردم آیاکوچو، همه اینها را شما متحمل شدید و می شوید زیرا تاریخ شما را ابدیده کرده و شما می دانید که مبارزه مسلحانه ای که شما با نان خود، با پناهگاه خود، با نیروی خود و یا خون خود نگاهداری می‌کنید، اخرین مبارزه برای پیروزی ما برای نجات مردم از طریق این جنگ دهقانی که با اشتیاق توسط حزب رهبری می شود، است. اما از انجائیکه نه ویرانی، تعقیب، شکنجه و نه کشتارهای دستجمعی قادر به خم کردن قامت شما مردم قهرمان

و جنگجویان عدالتخواه نشد، امروز پاپ نماینده دولت واتیکان، رهبر جامعه طبقاتی کلیسای پر قدرت رم را به خاک انقلاب گسترش یابنده شما آورده اند که کاری با تمایلات مذهبی مردم ندارد مگر ابراز خداوندی بر آنها جهت استفاده برای قدرت خویش و تحمیل حکومت روحانیون برای دفاع از نظم قدیم. پاپ در آیاکوچو چه کرده است؟ برای تفنگ جانیان دعا خوانده، قبرهای شوم را تقدیس نموده و از همه مهم تر دسته بنام کین ها Cains و برای رئیس سیاسی ـ نظامی (رهبری نظامی "منطقه اضطراری" ـ ج.ب.ف) آن موری اورزو Mori Orzo و دنباله روانش را طلب آمرزش کرده است. این پاپ از دولت و نوکرانش درخواست نموده تا هر چه سریعتر و کامل تر ما را نابود سازند. این است جوهر مطلب، باقی دسته ای از کلمات است که چگونه ریشه مبارزه مسلحانه ما گناهکارانه است. مانند همیشه، امروز نیز به روشنی این دفاع از نظام استثمارگر و سرکوبگر قدیم است، و از آنجائیکه دولت بلائونده Belaunde رهبری ضد انقلاب را میکند، این دفاعی محکم از سیاست قتل عام و گرسنگی است.

حال که حمله پاپ تمام شد نمایش انتخاباتی آغاز گردیده، نظام قدیمی فقر و خونریزی احتیاج به مردم دارد تا برایش کسی را بنام "نماینده دمکراسی" و نظام مقدس دیکتاتوری فئودال ـ بوروکرات ـ که در لحظه حاضر در قالب پارلمانی ظاهر شده اما در حقیقت مرکز آن در قوه مجریه و بوروکراسی و از همه مهم تر نیروهای سرکوب، بخصوص نیروهای مسلح است، انتخاب کنند تا خود شان را سرکوب نماید.

خوبست بپرسیم که مردم پس از پنج سال باصطلاح دمکراسی (بعد از استعفای دولت نظامی قبلی ـ ج.ب.ف) چه چیزی بدست آورده اند و از قبل "بلائونده دمکرات" و همراهانش و این باصطلاح مخالفینش چه نصیب انسان شده است؟ بطور خلاصه آنچه مردم از دو روی این سکه قلب بدست آورده اند هیچ است. هیچ چیز مگر خون و بدبختی. پس برای چه باید رای داد؟ برای حمایت از دولت تشنه بخون و فرومایه ای دیگر؟ نه ما نمی توانیم رای بدهیم زیرا انجام اینکار به معنای تمجید از رژیم تشنه بخون و گرسنگی است که بدنبال خود آورده است، و بدتر از آن کمك به حمایت و دفاع از رژیمی است که خصوصیت طبقاتی آن تنها می تواند کشتار و گرسنگی بیشتر به ارمغان آورده و نمی تواند غیر از این کاری انجام دهد مگر آنکه ما بضرب سلاح با گذاردن نقطه پایانی بر این مرض کهنه و منحوس که قرنهاست مردم ما را تحت حفاظت مسلحانه اربابان امپریالیستش گرسنگی داده و خون ما را مکیده، نابود کنیم.

آیا یك آیاکوچویی در این انتخابات می تواند رای دهد؟ خیر انجام اینکار به معنای تمجید از فقر و کشتارهای دستجمعی و حمام خون تحمیل شده به آیاکوچو خواهد بود. بدتر، به معنای کمك به برقراری دولتی است که ماهیت طبقاتیش باعث گرسنگی بیشتر و کشتار خواهد شد.

آیاکوچویی ها. پدران، مادران، همسران، برادران، خواهران، پسران، دختران و اقوام کسانی که وحشیانه کشته شدند و ناپدید گردانیده شدند، آیا می توانید رای دهید؟ آیا می خواهید کسانی که به آنان عشق می ورزید بار دیگر کشته شوند؟ آیا می خواهید که به مرگ دیگران کمك کنید؟ شما نمی توانید اینکار را انجام دهید ـ خون مردگان در رگهای شما میجوشد و بدنهایشان در فکر شما باقی مانده زیرا شما خودتان با بلند کردن چاقوی قاتلین برای ریختن خون بچه های خود، آنها را کشته اید. نه، در پرو و بخصوص در آیاکوچو تنها راه ندادن رای است. بگذارید ارتجاع مشکلاتش را خودش حل و فصل نماید، بگذارید تا خود نقشه های جدید برای یکه تازان گرسنگی و قتل عام طرح نماید. این مسئله آنهاست، نه ما. ما نمی توانیم رای بدهیم. ما نمی توانیم خیانت کنیم. مردم آیاکوچو هرگز خائن نبوده اند.

گسترش مبارزهٔ مسلحانه

مبارزه مسلحانه در آیاکوچو و از توان مردم مبارز آن زائیده شد و ریشه گرفت. در آنجا بزرگترین پیروزیها با ربودن نشان افتخار از خود مرگ نصیبش شده است. آتش مبارزه مسلحانه از آنجا غرش کنان و پیروزمندانه بر علیه سکوت و دروغهای فراریان ترسو و ارتجاعیون مرتد و دسایس موذیانه اشان، فروزان گردیده است. آنچه زمانی شعله ای کوچك بود و امروز در آیاکوچو به آتشی سوزان و غران مبدل گردیده در برابر هر باد و توفانی به مرکز، شمال، جنوب بسوی کوههای پوشیده از جنگل و در نقاطی تا سواحل گسترش می یابد. آتش آزادی شدید تر و بزرگتر می شود و خواهد شد، بلند و بلند تر زبانه خواهد کشید تا جنگ دهقانی برهبری حزب ما به جنگ شکست ناپذیر خلق مبدل گردد، چرا که مارکسیسم لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون راهنمای ماست.

مردم آیاکوچو، دهقانان، کارگران، زنان و جوانان آیاکوچو. بخاطر داشته باشید که امروز فقط دو قدرت بر روی این زمین است: نیروهای مسلح ارتجاعی و خلق غیر متشکل، اما خلق ما چیزی که قبلا بود نیست، این خلقی است که هر چه بیشتروبیشتر بوسیله اسلحه و خود جنگ انقلابی متشکل می شوند و شکست ناپذیری آن آشکار می گردد، زیرا به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، تنها علم انقلابی و آزمایش شده برای تغییر دادن، مجهزند زیرا حزب کمونیست آنها را رهبری می کند، زیرا این حزب تکیه اش بر مردم و بخصوص دهقانان است، و علاوه بر اینها از حمایت انقلابی بین المللی بخصوص جنبش انقلابی بین المللی بر خوردار است.

رفیق، مبارز و هم ولایتی آیاکوچویی، شما تمام اینها را می دانید زیرا همه اینها را قبلا به چشم خود دیده و هر روز به چشم خود می بینید: شما با شرکت خود این را تجربه کرده اید. شما شاهدی در مقابل پرو و تمام جهان هستید. و شما، بیش از هر مردم دیگر خون گرم خود را بخشیده اید، زیرا فکر شما، اراده شما و روح شما در سرزمین پدری ما وجهان فریاد می زند: بدون قدرت دولتی همه چیز سراب است.

زنده باد مردم قهرمان آیاکوچو
زنده باد مبارزه مسلحانه
زنده باد حزب کمونیست پرو
زنده باد صدر گنزالو
درود بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم

بجنگید و استقامت کنید. با انتخابات رژیم جنایتکار مخالفت کرده و مبارزه مسلحانه را هرچه بیشتر گسترش دهید.

فستیوال هنری پنجاب یاد یلماز گونه‌ی را بزرگ داشت



گورشاران سینگ تصاویریلماز گونه ی رادریافت میکند.

بقلم گزارشگرویژهٔ ما

جالاند اهار : د ر روز ٢٦ ژانویه امسال ، وقتیکه حکام هند و صاحب منصبانشان با یك نمایش د ولتی د ر اینجا مشغول جشن گرفتن " روز جمهوریت " د ر یك استاد یوم بود ند مرد م جالاند هار شاهد اجرای برنامه د یگری د ر د یش باگات یاد گار هال (سالنی که بیاد بود یك شهید انقلابی ساخته شد ه) بود ند ٠

برنامه تحت نظارت انجمن فرهنگی مرد م پنجاب بریاست گوروشارا سینگ که یك د رام نویس بلند مرتبه و پرطرفدار است اجرا می شد ٠ فرهنگ انقلابی که با قیام ناکسالباری د ر سالهای ۱۹۶۰ به پنجاب راه یافته بود د ر برنامه برجسته شد ٠حوالی ظهر سالن لبریز بود از ۱۵۰۰ نفر از کارگران انقلابی ، د مکراتها و کارمندان فرهنگی که از تمام ایالت امد ه بود ند ٠ خیلی از کارگران نپالی هم شرکت د اشتند ٠

برنامه با سرود انترناسیونال آغاز و بیش از ۱۷ ساعت اد امه یافت ٠ برنامه شامل آهنگهای انقلابی ،اشعار و نمایشنامه ها بود ٠ تمام نمایشنامه‌هایی که آن شب اجرا شد به یلماز گونه‌ی ، بزرگترین فیلمساز انقلابی تقد یم شد ه بود ٠د ر آغاز جلسه همه مرد ان زنان و کود کان تماشاگر ازجای خود برخاسته و به یاد این هنرمند برجسته انقلابی ٢ د قیقه سکوت کرد ند " هنر اسلحه است، هنر یك تفنگ است، هنر یك زبان است ٠٠٠چنانچه این زبان را محترم ندارید ، این سلاح شما را خواهد کشت " ٠ این نقل قول یلماز با خط د رشت روی پارچه نوشته شد ه بر سن نصب شد ه بود ٠

زمانیکه عکسهای زند گی و فیلمهای یلماز (استخراج شد ه از مجله جهانی برای فتح شماره ١) به گورشاران سینگ ، مرد ی که برخیها او را یلماز گونه‌ی پنجاب می د انند هد یه شد ، شعارهای انقلابی د ر سالن طنین افکند ٠ گورشاران سینگ که بسختی می توانست احساسات خود را کنترل کند، عزم خود را برای کار با از خود گذشتگی بیشتر و اطمینان به انقلاب اعلام کرد ه و از فعالین د ر عرصه فرهنگ د ر سراسر جهان خواست که د ر مبارزه‌شان برای فرهنگ مرد می ، از یلماز گونه‌ی بیاموزند ٠ ■

گزارشی از اتحادیه کمونیست انقلابی (جمهوری دمینکن)

بقلم ویلبرتو ونتورا

آنچه در ذیل میاید قسمتهائی از گزارش‌سیاسی ارائه شده به یک جلسه مهم اتحادیه کمونیستی انقلابی عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در اواخر ۱۹۸٤ میباشد ۰

وضع کنونی در جمهوری دمینیکن که اساس متن این گزارش را تشکیل میدهد وضعی انفجاری توام با نارضایتی توده است۰ سال گذشته در ۲۳ و ۲٤ اوریل پس از اعمال یك سری اقدامات سخت اقتصادی از جانب دولت و بدستور صندوق بین المللی پول که تحت نفوذ ایالات متحده است (برای اطلاعات اولیه رجوع کنید به جهانی برای فتح شماره ۱) شاهد جنگهای خیابانی و درگیری با نیروهای مسلح و پلیس بود ۰ این بپاخیزیها که بنام "شورشهای ص۰ب۰پ معروف شده شروع بتهدید ثبات کشورهای آمریکای لاتین و مناطق دیگر تحت سلطه بلوك امپریالیستی غرب کرده است۰ این، شامل غلیان ژانویه ۱۹۸۵ در جامائیکا نیز میشود که بسیار شبیه غلیانهای جمهوری دمینیکن بود ۰

همین ژانویه گذشته رئیس جمهور دمینیکن یورگو بلانکو، افزایش قیمتها بدستور ص۰ب۰پ۰ در ازاء پرداخت اعتبار اضطراری وتعویق تاریخ پرداخت بهره وام ۲/٦ میلیارد دلاری دولت که سال ۸۵ سررسید آنست را اعلام کرد ۰ این افزایش تا ۷۰٪ بر قیمت گاز و نفت، قهوه، برنج تخم مرغ و دارو است ــ که تا امروز غذای عمده مردم دمینیکن بود ولی حالا برای بسیاری جزو تجملات زندگی شده است۰ سطح زندگی در جمهوری دمینیکن که از بد به بدتر رسیده ، بازهم بسرعت در حال تنزل است ، در حالیکه سرمایه مالی که از خون آن تغذیه میکند فربه تر میشود ۰

حتی قبل از اعلانیه بلانکو در ژانویه، گشتی های پلیس و ارتش در خیابانهای سانتودومینگو (پایتخت) و دیگر شهرها مستقر شده و به دستگیری و خانه گردی پرداختند ۰ در اوائل ماه ژانویه درگیریهای پراکنده‌ای در سانتودومینگو، سان کریستوبال ، سان فرانسیسکو و سانتیاگو انجام گرفت۰ در آستانه اعلام خبر توسط بلانکو گشتهای مسلح بازهم بیشتر شدند در ۱۱ فوریه، غلیان اجتماعی که مدتها انتظاران میرفت، با بیرون ریختن هزاران نفر برای جنگیدن با نیروهای حافظ نظم، فرا رسید ۰ گزارشهای رسمی‌قتل ٤ نفر را در سانتودومینگو اعلام کردند ۰

اعتصاب عمومی در آنروز همه کارخانه‌ها و مغازه‌ها را بسته و خیابانها را از فروشندگان دوره گردی که همیشه هرجا هستند خالی کرد ۰ روز بعد بلانکو ۲۰٪ تقلیل قیمتهای جدید بسیاری از اجناس را اعلام کرد ۰

اما شرایط اقتصادی و سیاسی جمهوری دمینیکن و سیستم امپریالیستی در کل ، امروز بازگشت به ثبات را غیر ممکن میسازد ۰ شرایط زندگی توده های مردم و شرایط سیاسی برای طبقات حاکم در این کشور فقط میتواند بدتر شود ۰ و نه لزوماً در یك خط مستقیم یا با تنزلی موزون ۰ چنانکه بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میگوید : "مارکسیست ــ لنینیستها باید امکانات انقلابی را که بسرعت در حال رشدند از کف نداده و توده‌ها را در ارتقاء مبارزه در تمام جبهه‌ها رهبری کنند ــ جنگ انقلابی را در هرکجا که ممکن باشد شروع‌کنند و تدارك برای شروع‌جنگ انقلابی را هرجا که شرایط هنوز برای چنین جنگی اماده نیست تسریع نمایند" ۰

قسمت اول این گزارش در مورد اوضاع بین المللی ، که بر روی امکانات رشد یابنده جنگ سوم جهانی و فرصتهای بیشتر برای انقلاب در تعداد زیادی از کشورها و از جمله کشورهای امپریالیستی، متمرکز شده در این جا نیامده است۰ آن قسمت همچنین به اهمیت پی ریزی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در شرایط کنونی تاکید کرده و توجه ویژه‌ای‌نسبت به جنگ انقلابی که بوسیله حزب کمونیست پرو انجام و رهبری میشود مبذول داشته است۰

هیئت تحریریه

اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جمهوری دمینیکن

ما باید درباره آنچه میکنیم و آنچه باید بکنیم و اهدافی که پرولتاریای انقلابی دومینیکن باید بانها دست یابد روشن باشیم ۰ امروز ٤ سال از عمر سازمان ما میگذرد و دیگر باید لباس بلوغ‌را بتن کند ۰ نه اینکه در یك دوره کوتاه ما باید به سطحی غیر عادی از درك همه چیز برسیم۰ کاری که باید بکنیم اینست که اماده باشیم ــ و جرأت داشته باشیم ــ وظیفه مشکل ساختمان

حزب پرولتری را بر عهده خود گیریم.

این چیزیست که گرهگاه کنونی که جمهوری د مینیکن امروز از آن گذر میکند، بطور مبرم اما نه با دستپاچگی، از ما طلب میکند. و این زمانی است که سلطه امپریالیسم خشن تر و سادیستی تر شده، اما همچنین زمانیست که توده‌های مردم خسته و بیزار از استثمار و سرکوب دار ودسته های بیگانه و وطنی، مستمراً در برابر قدرت طبقات حاکم بطور خود بخودی دست بمبارزه میزنند. نقش ما این نیست که بنشینیم و تماشاگر بلند شدن توده‌ها باشیم و انها را بدست حوادثی که بر سرشان میاید یا به سخن دیگر آنچه امپریالیستها به سرشان میاورند رها سازیم. هرگاه توده‌ها خود را بی دفاع و بدون رهبری سیاسی صحیح و انقلابی بیابند، امپریالیستها انها را فریب داده، قتل عام میکنند.

ما باید جنبش انقلابی قدرتمندی بسازیم که قادر به سرنگونی طبقه حاکمه امپریالیستی و انجام تحولات اجتماعی که نیاز دوران ماست باشد و در نتیجه در راه انقلاب جهانی پیش رود. سلطه امپریالیسم، جمهوری د مینیکن را با هزاران بند بسته است. اینجا کمپانیهای چند ملیتی هرچه میخواهند میکنند. انها حکومت خود را درون دولت د ومینیکن دارند، محافل قدرتی که حتی زحمت پنهان کردن اینکه مالیات نمی پردازند بخود نداده و پلیس خصوصی خود شان را دارند و نوکران خود را برای کشتن انقلابیونی که در میان کارگران کارخانه‌های انها کار سیاسی میکنند روانه میسازند....

اما سلطه امپریالیسم بر د مینیکن بر روی حمایت بی تزلزل دولتی حساب میکند ـ دولتهائی که یکی پس از دیگری میروند و باز سر کار میایند ـ و این دولتها علیرغم ادعای استقلال از امپریالیسم یانکی، از همه منابع دولتی بخصوص پلیس ملی و نیروهای مسلح برای حفظ سلطه امپریالیسم و نو استعمار استفاده میکنند. واضح است که "سیا" و "گروه کمك نظامی" که از طریق سفارت امریکا فعالیت میکنند نیز دستگاههائی هستند که یوغ امپریالیسم یانکی را بر گرده ما حفظ میکنند. بسیاری از جاسوسان سیا در لباس مذهبی در کوچه‌های د مینیکن راه میروند و سخن "خدا" را تبلیغ میکنند. اری، سخن "خدا" که این آقایان تبلیغ میکنند بمنظور بی حرکت کردن ما و تخدیر توده‌هاست. توده‌هائی که تلقین میشوند که هر بدبختی که بر سرشان میاید کار زمانه و سرنوشت است.

امپریالیسم آمریکا، ما و بخصوص جوانان ما را تا زانو در انواع و اقسام مواد مخدر غرق کرده، اخلاق اکثریت عظیمی از جوانان که خود را بخاطر بدست اوردن مواد مخدر در ورطه ارتکاب جرائم میبینند را فاسد کرده، روحیه سرکشی و جنگ جویانه بخشی از انها را نابود میکند. این موضوع که با اشغال د مینیکن در ۶۵ توسط یانکیها، امپریالیسم از مواد مخدر برای پاسیو کردن توده‌ها استفاده کرده و باعث تباهی هزاران جوان که بدام مواد مخدر افتاده‌اند شده، غیر قابل انکار است. این موضوع مانعی بر سرراه مبارزات مردم و تا حدی تشکیل و تحکیم سازمانهای انقلابی در پائین شهر ها شده است.

امروز جمهوری د مینیکن پلی است برای پخش مواد مخدر توسط امپریالیسم. مامورین دولت محموله‌های چندین میلیون دلاری مواد مخدر راکه از اطراف جهان برای ارسال به امریکا میرسد کشف میکنند. دولت با انها همکاری کرده و یا بیتفاوت از کنار آن میگذرد. دولت به محمولات مواد مخدر دست نمیزند، چون این بخشی از معاملهاش با اربابان شمالی اش، امپریالیسم یانکی است.

تا آنجا که به فرهنگ طبقات حاکم مربوط است، ما کاملا با نفوذ فرهنگی امپریالیستی و بت های کثیف و ارزشهای ارتجاعی ان اشباع شده ایم. مایکل جکسون، جان تراولتا، مامور ۰۰۷، رابرت واگنر و باقی این مهملات هنری امریکائی برای اشغال جامعه د مینیکن ارسال میشوند چون انها میخواهند کله ما را با این احساس پر کنند که مهمترین ارزوی ما برابر شدن با یك آمریکائی است، که امریکائی ها از ما برترند، پس باید در مقابل یك توریست ژنده امریکائی هم بزانو بیفتیم.....

رهبری کمونیستی و پرولتاریا

طبقه کارگر د مینیکن با تکامل روابط سرمایه‌داری تولید رشد کرده است و هیچکس نمیتواند نقش انقلابی پرولتاریا را انکار کند ـ هیچکس غیر از یك خرده بورژوای بدبخت و خائن پست، مثل این "چپ ها" که دور وبر میبینیم و بیشتر شبیه کشیشها هستند تا "چپها". جامعه بیشتر و بیشتر با یك مبارزه طبقاتی حاد که اساسا میان بورژوازی و طبقه کارگر و همچنین بین امپریالیسم یانکی و تمام طبقات تحت ستم است از هم دوپاره میشود. اول باید تضاد دومی را حل کنیم تا شکاف میان طبقات بسوی یك رودرروئی میان طبقات سوق یابد. آنجا که بقول شعر قدیمی د مینیکنی: "هرکه آب دهانش بیشتر است کلوچه بیشتری میتواند بخورد"...

طبقه کارگر ممکنست در تکامل اجتماعی ما نسبتا جوان باشد اما نقش انقلابی وی غیر قابل بحث است. کانون کار کمونیستی باید در این طبقه باشد. طبقه‌ای که در جامعه سرمایه‌داری وقتی همه چیز گفته و انجام شد پیگیرانه انقلابی است. طبقه‌ای که اصول مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون را بعنوان اساس تئوریك اقدامات عملی خود قرار میدهد.

بدون افتادن بدرون کارگریسم، اتحادیه کمونیستی انقلابی باید کار خود را اساسا با جهت گیری بسوی طبقه کارگر در زمینه‌های سیاسی و تشکیلاتی سازمان دهد. با پیشرفته ترین اقشار ان برای ساختمان حزب کمونیست درامیزد و رهبری انقلابی تشکیل دهد که تمام جنبش انقلابی د مینیکن بتواند بر حول آن بحرکت دراید. ما باید سد میان سوسیالیسم علمی و جنبش خود بخودی کارگران را بشکنیم. این جدائی مسبب موانع بزرگی برای انقلاب د مینیکن است، چون هر روزه اعتراضاتی بوقوع میپیوندند اما بدون رهبری سیاسی انقلابی هرگز قادر به گذشتن از مرزهای خود بخودی نیستند. درون انها اپورتونیستها و رویزیونیستها خود را بعنوان "روسای" جنبش بالا میکشند و جنبش طبقه کارگر را به رفرمیسم آلوده میسازند....

این کاریست که ما کمونیستهای انقلابی باید انجام دهیم، و گرنه طبقه کارگر همچنان در مقابل طبقه حاکم ناتوان خواهد ماند. اینکار نیاز به صبر بسیار زیاد دارد چون عجله کاری میتواند ما را به شکست

کشانده، موانع بزرگتری در راه انقلاب ایجاد کند. روشن است که کار ساختمان حزب مبرم و فوری است چون توده‌ها بسرعت و بطور غیرقابل برگشتی، هم بخاطر بحران سیستم سرمایه‌داری که نمایندگان سیاسی طبقه حاکم را در منگنه خود گذارده و هم بواسطه گرسنگی، بدبختی و سرکوب امپریالیستی که هر روز عمیقتر و گسترده‌تر میشود بزندگی سیاسی کشیده میشوند .....

انقلاب دمینیکن نمیتواند در مسیر اکونومیسم، رفرمیسم و آنارکوسندیکالیسم و تنگ نظری خرده بورژوازی پیش برود. ما باید جنبشی واقعاً انقلابی بسازیم که حزب کمونیست با رابطهٔ ناگسستنی با طبقهٔ کارگر آنرا هدایت کرده و با جسارت بسوی تسخیر قدرت سیاسی، سرنگونی طبقهٔ حاکم و استقرار دولت دمکراسی نوین که راه رسیدن به سوسیالیسم و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است رهبری کند.

کلامی چند دربارهٔ دهقانان

روستاهای جمهوری دمینیکن تغییرات اساسی بخود دیده‌اند. این تغییرات، تحقیقی فوری برای تعیین نقش طبقات اجتماعی مختلف در روستا و درك چگونگی مبارزه طبقاتی در روستاها را طلب میکند. ما میتوانیم تأکید کنیم که امپریالیسم امریکا روابط تولیدی سرمایه‌داری را در روستاها بدون نابود کردن روابط نیمه فئودالی وارد کرده است. میتوانیم باین نحو بگوئیم که امپریالیسم امریکا ترکیبی از روابط تولید را در روستا حفظ میکند، اگرچه گرایش بسوی تکامل روابط سرمایه‌داری تولید است.

از زمان اجرای باصطلاح "قانون ارضی" و قوانین ۱۹۷۲ بالاگوئر، ساختمان اقتصادی روستا ذره ذره تغییر کرده است، گرچه، البته، براساس نیازهای توسعه و غارت امپریالیستی. اما آنچه که امپریالیسم امریکا را در تبانی با مالکان وادار به انجام اصلاحات در سازمان کشاورزی کرد خیزشهای بزرگ توده‌های دهقانی بود که نرده‌های سیم خاردار ملاکین را پاره کرده و زمین را تصرف میکردند. همه کس درباره مبارزات بزرگ دهقانانی که قصد بدست زمینها را تصرف کرده، صدها هکتار را اشغال نمودند شنیده است. غالباً این زمینها کشت نشده مانده بود و یا در دست مالکی بود که برای چرای گاوهایش، در آن علوفه کاشته بود.

مبارزه برای تصرف زمین در روستا راه درازی در پیش دارد و پایان نیافته است. بیش از ۳۰۰ هزار خانوار دهقان خواهان زمینی برای کار هستند و شعار "زمین از آن کسی که بر روی آن کار میکند" همچنان شعار صحیحی باقی میماند. این شعار الهام بخش یکدوران کامل مبارزه خلق در روستا بود که امپریالیستها را واداشت تا سیاستهای رسوای ضد شورش دهقانی را از طریق "قوانین ارضی" بالاگوئر، که در نهایت مسئلهٔ زمین را بنفع توده‌های دهقانی حل نکرد بکار ببرند.

لازمست تأکید کنیم که تقسیم زمین میان دهقانان و مبارزه هزاران خانوار دهقان برای حق داشتن یك قطعه کوچك زمین، کانون مبارزه دهقانی نیست؛ چون دولتها یکی بعد از دیگری و امپریالیسم امریکا از طریق "موسسه کشاورزی دمینیکن" موفق به دادن زمین به هزاران خانوار در باصطلاح "پروژه‌های تعاونی" شده‌اند که مبارزه توده‌های وسیع دهقانان را که باور کرده بودند این کار مسائل عظیم آنانرا حل خواهد کرد، تخفیف داده است....

این پروژه‌های تعاونی کشاورزی دهقان را زمیندار میکند ولی آنها را با مشکلات جدّی، بدون کمك فنی و غالباً حتّی بدون داشتن بذر برای کشت زمین روبرو میسازد. بسیاری اوقات دهقانان بخاطر عدم توانائی بهره برداری از زمین، مجبور میشوند تکه زمین خود را به ملاکین بفروشند.

در روستاهای دمینیکن راههای زیادی برای بیرون کشیدن پول از دست دهقانان موجود است. دولت کمکهای مورد نیاز دهقانان را فراهم نمیکند و آنوقت دست دلالان بی‌همه چیز را برای کنترل بازار محصولات آنها باز میگذارد و گاهی اوقات اگرچه مضحك بنظر میرسد ولی بعضی از "دهقانانی" که حق تصرف زمین دولتی را بدست میآورند، از ملاکین بزرگ و معروف از کار در میآیند. این زمینی که دهقان حق تصرف آنرا بدست آورده ولی حتی نمیتواند بذر روی "زمین خود" بکارد چه حسنی برای دهقان دارد؟ آیا این دهقان وابسته به رحم دلالان حریص که بوسیله دولت حمایت میشوند نیست؟....

در کنار همه اینها مسائل بهداشت و بیسوادی در روستا مطرح است. صدها دهقان که بنحوی در حین کار در مزارع زخمی شده‌اند در راه رسیدن به شهرها میمیرند چون در روستا بیمارستانی وجود ندارد. در مورد مدارس هم همینطور است. دهقانی که میخواهد سواد بیاموزد باید بنحوی بشهر برود، چون نبود مدارس در روستا مصیبتی است که طبقه حاکم نمیخواهد حل آنرا ببیند [او نمیخواهد ببیند که دهقانان خواندن و نوشتن یاد بگیرند]. امپریالیستها و دولت راحت‌تر میبینند که دهقانان را عقب مانده و غافل نگهدارند. یکی از نتایج اینکار اینست که سیاستمداران بورژوا کوشش میکنند از دهقانان در رقابتهای انتخاباتی خود سوء استفاده کرده، بآنان وعده‌های توخالی بدهند و باآنان بعنوان طبقه‌ای که بخاطر عدم آگاهی سیاسی انقلابی، زود فریب میخورد رفتار میکنند.

پس تصویر طبقات در روستاهای دمینیکن را میتوان باین شکل خلاصه کرد: هزاران هزار خانوار بی زمین (دهقانان فقیر)، ملاکین (که میلیونها هکتار زمین را بانحصار خود درآورده‌اند)، زمینداران کوچك که زمین خود را در باصطلاح پروژه‌های تعاونی از دولت گرفته‌اند اما اغلب فاقد کمك فنی لازم و بذر هستند، و هزاران هزار کارگر کشاورزی که برنج یا نیشکر درو کرده یا در کارخانجات فراورده‌های لبنیاتی و غیره کار میکنند. در روستاهای دمینیکن ترکیبی از مبارزه برای زمین بوسیله دهقانان بی زمین و مبارزه زمینداران کوچك برای بدست آوردن کمکهای فنی بهتر و کمکهای مالی از دولت که بتوانند زمین خود را کشت کنند بهمراه مبارزه کارگران کشاورزی علیه استثمار بارونهای سرمایه‌دار موجود است.

باید تأکید کرد که بسیاری از دهقانان در روستا دو نقش دارند. در فصل برداشت نیشکر آنها کارگر مزارع نیشکر و کارخانه‌های شکر میشوند درحالیکه ۶ ماه دیگر سال را در مزارع مالکین یا قطعه زمین خود بکار مشغول میشوند. این وضع جالب، توجهی ایجاد میکند که در آن توده‌

های دهقانان کارهای متفاوت تولیدی انجام میدهند . این بسیار اهمیت دارد چون شرایط بهتری برای کار ما بعنوان کمونیستهای انقلابی در راه ایجاد اتحاد کارگر ــ دهقان که لازمه شکست دادن امپریالیسم و کل طبقه حاکمه است بوجود می‌آورد ، اتحادی که نیاز به کشیدن توده‌های دهقان به مبارزه علیه استثمارگران و سرکوب کنندگان دارد . جدا از این واقعیت که دهقانان متحدین قابل اعتماد و ضروری طبقه کارگر هستند ، ما اطمینان داریم که روستاهای دومینیکن بعنوان پایگاههای مقاومت علیه نیروهای یانکی ، با آتش مبارزه ضد امپریالیستی شعله ور خواهد شد زیرا که امپریالیسم یانکی بمجرد اینکه ما دولت فعلی‌اش را سرنگون کنیم دست به اشغال نظامی خواهد زد . این موضوع ما را به مسئلهٔ داشتن یك استراتژی انقلابی برای روبرو شدن با امپریالیستها میرساند که شایسته است بطور اصولی مورد بحث قرار گیرد .

آنچه باید اینجا تأکید شود لزوم کار میان توده‌های دهقانی بمنظور متحد کردن آنان با پرولتاریای انقلابی در مبارزه علیه کلیهٔ استثمارگران خلق دومینیکن است . من اطمینان کامل دارم که ما پایه‌های این کار را داریم و اینکار میتواند برای ما بالنسبه آسان باشد، باین دلیل ساده که سازمان دهی و رهبری کارگران کشاورزی ، اتحاد با دهقانان فقیر را بعلت وجود بندهای زیادی مابین اندو، تضمین میکند . بدون غفلت در کار در کارخانه برای جذب بهترین عناصر در میان کارگران، ما باید در روستا کار کنیم چون این روستاها هستند که مناطق پایگاهی مقاومت انقلاب دومینیکن را تشکیل میدهند .

کاردرمیان دانشجویان

هیچکس شك ندارد که دانشجویان که بخشی از خرده بورژوازی هستند نقش بزرگی در مبارزه انقلابی دومینیکن و کشیدن طبقه کارگر بدرون زندگی سیاسی بازی کرده‌اند . امّا با گذشت زمان و رشد روابط تولید سرمایه‌داری ، دانشجویان به نیروی درجه دومی در عرصهٔ مبارزه طبقاتی تبدیل شده‌اند . امروز ما حتی میتوانیم بگوئیم دانشجویان ، بعلت اینکه تحت رهبری اپورتونیستها و رویزیونیستها هستند، الهام بخش هیچ بخشی از ستمدیدگان در مبارزه نیستند . عرصه دانشجوئی طاعون محافظه کاری گرفته، و فقط بسته به مسائل آکادمیك شده است و غالباً نسبت به خواستها و مبارزات کارگران و دهقانان بی تفاوتی نشان میدهد .

ما باید عرصه دانشجوئی را تکان بدهیم بطوریکه بتواند با همان بی باکی که مشخصهٔ آن شده بود بمبارزه بپردازد و در عین حال بیاد داشته باشیم آنها پیشروان انقلاب نبوده و برای رهبری طبقه کارگر و دهقانان فراخوانده نمیشوند . این محل پر افتخار باید توسط طبقهٔ کارگر اشغال شود . اما برای دانشجویان غیر ممکن است اعتراض عصیانگرانه واقعی علیه سیستم سرمایه‌داری را بدون وجود یك پیشرو سیاسی که همه زحمتکشان را در همین مسیر رهبری کرده و کلیه مبارزات استثمارشدگان را در جهت سرنگونی این سیستم پوسیده هماهنگ سازد ــ به سخن دیگر، بدون وجود یك حزب کمونیست انقلابی ــ برپا دارند ...

بحران انقلابی ونقش کمونیست های انقلابی

پس از اینکه تحولات اوریل ۸٤ همه جامعه را لرزاند همه تحلیلگران "چپ" و همینطور راست متوجه تغییر اساسی در موقعیت سیاسی جامعه دومینیکن شدند . اساساً" در درون F.I.D. (جبهه چپ دومینیکن ، ملقمه‌ای از رویزیونیستها و سوسیال دمکراتها) این نظریه که ما در استانه یك انقلاب هستیم، وسیعاً" شایع شده است. شوری "انقلاب حتمی" ، شوری‌ای که میگوید ما در یك اوضاع ماقبل انقلاب بسر میبریم پا گرفته است. ما هم میگوئیم که این یك اوضاع ماقبل انقلاب میباشد اما تحلیل ما در این زمینه بسیار متفاوت با تحلیل ج.چ.د. است.

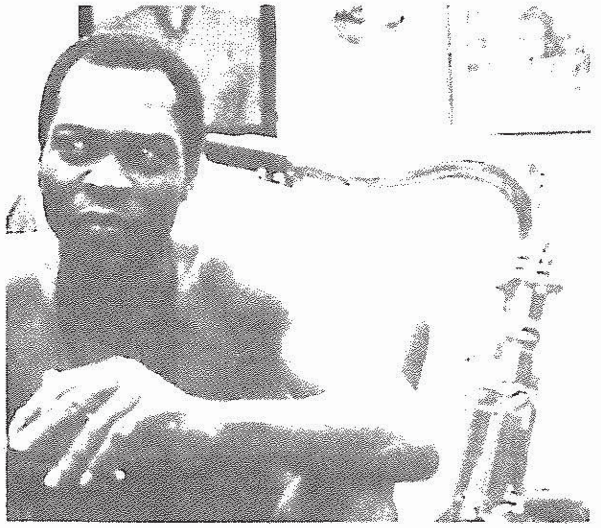
ج.چ.د. میخواهد خود را به عنوان پیشرو خلق جا بزند و در مقابل اعتراضات حتمی علیه اقدامات تحمیلی صندوق بین المللی پول که توسط P.R.D. (حزب حاکم ــ حزب انقلابی دومینیکن)، از درون گلوله و خون در این کشور اعمال خواهد شد، این اقایان محترم میخواهند برای هر مبارزه توده‌ای که بلند میشود میانجی و سخنگو باشند ، این همان چیزی بود که در وقایع اوریل اتفاق افتاد ، هرچند که آنان رهبر جنبش توده‌ای که بطور خود بخودی بلند شد و رنگ قیام بخود گرفت نبودند . در میانه این اشفتگی عظیم اجتماعی آنها فراخوان یك "اعتصاب عمومی" دادند تا دولت آنها را بعنوان رهبران جنبش شناخته و در نتیجه قادر باشند امواج خیزش توده‌ای که خشمش هر چیز که سر راهش بود داغان میکرد و تخم وحشت در دل طبقه حاکم می‌پاشید را خفه سازند . اما این واقعیّت دارد که ما در یك اوضاع ماقبل انقلاب قرار داریم اصولاً" بخاطر چندین برابر شدن گرسنگی و محرومیت در میان خلق و تنزل سریع شرایط زندگی آنان ــ توده‌ها دیگر در موقعیتی نیستند که با این زندگی چون مرگ بسازند .... اگرچه گرسنگی و فقر تعمیق میابد و قحطی در افق اجتماعی ظاهر میشود شرایط ذهنی .... موجود نیست و این برای ما مشکلی است، از این جهت که باید بمبارزه‌ای که فرا میرسد رهنمودهای مشخص بدهیم بطوریکه مردم تبدیل به گوشت دم توپ نشده و مثل اوریل گذشته، بیرحمانه و بیدفاع قتل عام نشوند .

بعلاوه حرفهای ج.چ.د. در مورد "انقلاب حتمی" فقط تهدیدهائی توخالی برای گیج کردن توده‌هاست. بخوبی میدانیم که این آقایان محترم مزخرف میگویند . آنها درباره "انقلاب" حرف میزنند امّا کاری برای تدارك آن نکرده و پیام انقلاب را بمیان توده‌ها نمی‌برند ....

این اوضاع باید بعنوان دوره‌ای از کار سیاسی تشکیلاتی و نظامی باشد برای آماده کردن توده‌ها در ارتباط با راهی که در این دوران بحرانی برای طبقات حاکمه، که گرسنگی و محرومیت و اختناق علیه خلق سریعاً گسترش میابد ما باید آغازگر آن باشیم.

اگر اوضاع انقلابی نزدیك میشود و اگر طبقهٔ حاکم ــ یعنی انها که در رأس هستند ــ نمیتوانند بحکومت خود بر مردم بر اساس هوسهای گذشته ادامه دهند وانها که در در زیر هستند دیگر تحمل زندگی تحت یوغ سرمایه را نخواهند کرد ، انوقت ما باید توده‌ها را برای نبردهائی که فرا میرسند آماده کنیم، نبردهائی که در طی آن انقلاب امکان پیروزی خواهد داشت. ■

موسیقی دان انقلابی نیجریه در اسارت



فلا آنیکولاپو کوتی
Fela Anikulapo Kuti

در یک سلول در زندان نیجریه است. در ۲۵ دسامبر شورای عالی نظامی نیجریه برای این آهنگساز "جاز آفریقائی" (Afrobeat) حکم بیدادگرانه ۵ سال حبس که از قانون نا روای تخلف ارزی ریشه گرفته است را اعلام کرد. در اوت ۱۹۸٤ فلا برای اجرای کنسرت با گروه خود بنام "مصر ۸۰"، عازم آمریکا بود که پلیس گمرک نیجریه پس از بازرسی بدنی و همراهی هر عضو تا داخل هواپیما، بنظر میاید وی را بخاطر خارج کردن ۱٦۰۰ پوند بطور "قاچاق" از کشور، دستگیر نمود.

دولت نیجریه داشتن حداکثر ۸۰ پوند برای سفر خارج را اجازه میدهد. ولی فلا با جرم خارج کردن ارز سیلی خورد، هرچند که ۱٦۰۰ پوند مذکور برای تامین مخارج همه ۳٦ نفر اعضاء گروه بود! ۰۰۰ و کاملاً هم در حدّ مجاز. پس از آزادی مقامات از اجازه دادن به او برای پیوستن به گروهش خود داری کردند و او یک کنفرانس مطبوعاتی، که در نیجریه غیر قانونی است فراخواند. وی دوباره سریعاً دستگیر شد، این بار برای افترا زدن به دولت ـ قبل از اینکه حتی فرصت تکذیب اتهام را داشته باشد. بعد از به زندان افتادن، در ۲۲ اکتبر بدلیل اتهامات جعلی ارزی که دوباره احیاء کردند، محاکمه و در ۸ نوامبر به ۵ سال حبس محکوم شد. تائید یه ۲۵ دسامبر شورای نظامی بر اتهام و محکومیت وی، طبق قانون نیجریه به وی امکان داد خواست مجدد نداد.

این بوضوح موسیقی و تنفر انقلابی ملی او از امپریالیسم و نو مستعمره بودن است که مقامات نیجریه، باحتمال زیاد با همکاری وسیع دولت آمریکا، میخواهند پشت میله‌ها نگهدارند. "ضرب آفریقائی" او، یا آنچه برخی جاز آفریقائی میخوانند بشدت در جهان محبوبیت یافته مخلوطی است از موسیقی ساده (Funk) و جاز و موسیقی سیاهان (Soul) که ریشه در فرم‌های ملی آفریقائی مانند سنّت کهن "خواندن" اخبار دارد. فلا با برخورد به موسیقی بعنوان "سلاح آینده"، علیه ستم میخواند و هم I.T.T. (سر دسته دزدان بین المللی، International Thief, Thiefs نام یکی از آهنگهای اوست) که در کمین آفریقاست و هم ولگردان در قدرت، یا چنانکه خودش میگوید افراد بسیار مهم، را به مسخره میگیرد. این کار بارها وی را با حکام فاسد نیجریه که میخواهد انشاءشان کند درگیر کرده است.

مقامات نیجریه سالهاست که با وی در جنگ بوده‌اند، مکرراً زندانیش کرده‌اند، موسیقی‌اش را ممنوع کرده‌اند و امتیازات او را دزدیده‌اند. در ۱۹۷۰ او و گروهش یک دهکده در بخش فقیر نشین لاگوس بنا نهادند که تبدیل به یک مرکز فرهنگی و سیاسی برای مقاومت در برابر غرب زده کردن نیجریه شد و طرفداران بیشتر و بیشتری جلب کرد. کالاکوتا بعنوان یک "جمهوری" شناخته شد و طبیعتاً هونتای نظامی را دشمن خود کرد. در فوریه ۱۹۷۷، مسلسلها و بازوکاها و هزار سرباز نیجریه‌ای به محوطه حمله و آنرا ویران کردند، تعداد وسیعی را دستگیر و به زنان تجاوز کردند. مادر فلا از عوارض ناشی از ضربات در آنجا مرد و خود فلا بمدت یکسال مجبور به جلای وطن شد.

فلا کوتی امروز یکی از محبوبترین آهنگسازان آفریقای غربی است و بیش از ۵۰ صفحه او به تعداد صدها هزار در سراسر جهان بفروش رفته است. با اینهمه وی همیشه برای گرفتن یک قرار داد عمده مشکل داشته و همدستی بین آمریکا و بورژوازی نیجریه برای ممانعت از ترقی فلا و موسیقی‌اش قطعاً وجود داشته. از آنجا که او داشت این سد را با اولین کنسرت در آمریکا از ۱۹٦۹ تا بحال میشکست، وقت شناسی این دستگیری واقعاً بسیار محیلانه بود. بعلاوه درست قبل از اینکه جلو رفتن او به آمریکا را گرفتند، وی یک قرار داد منعقد کرده بود، ولی کمپانی از دادن پول برای خرج سفر گروه خود داری نموده بود. بعداً، پس از تمام "مشکلات سیاسی" که پیش آمد، کمپانی قرار داد را فسخ کرد. روشن است که دولت نیجریه مخصوصاً سعی دارد که این هنرمند سرکش، که موسیقی و محبوبیت وسیع بین المللی اش باعث اشفتگی شده است را خاموش سازد. وارد شدن وی به صنعت صفحه پرکنی آمریکا البته بهای سیاسی‌ای که آنان برای تحت فشار قرار دادن فلا میبایست بپردازند را بالا میبرد. در یک روزنامه

نیوزلاند:

درد سر در کوئین استریت

نامه ای ازپرچم سرخ*

روز جمعه ۷ دسامبر ۸۴ زلزله ای سیاسی شهر آکلند Auckland در نیوزیلند را بلرزه درآورد و رهبران شهر و تجار و حکام کشور را حیران ساخت. این قهرآمیزترین زد و خورد خیابان کوئین از زمان اولین زد و خورد ها در سال ۱۹۳۲ یعنی ۵۰ سال قبل که بیکاران گرسنه مغازه‌ها را خرد و غارت کردند، بود. اینبار هزاران جوان به خیابان ریخته پنجره مغازه‌ها را شکسته و غارت کرده و ماشین ها را به آتش کشیده، و با پلیس به زد و خورد پرداختند. انباشت سالها خشم نزدیک به طغیان همراه با محرومیت و بویژه خصومت نسبت به خدمتگزاران قانون، ناگهان ترکید و همه موانع را شکست، و با اقدام قهرآمیز به جوشش درآمد...

بیشتر کسانی که دستگیر بودند جوان و شاید نزدیک به نیمی از آنها بیکار، و بعضی از آنان زیر بیست و حدودا ۱۴ ساله بودند. خسارات وارده به یک میلیون دلار تخمین زده میشود. اعمال اشکارا خودبخودی و خودروی جوانان همچون زنگ خطری در گوش دولت و حکام کشور اینچنین صدا کرد:

ما برای قوانین، ارزشها و مالکیت شما و دم و دستگاهتان که در آن هیچ سهم و سرنوشتی نداریم، پشیزی قائل نیستیم. ما چه داریم که از دست بدهیم وقتی که نه کاری داریم و نه خانه‌ای و نه آینده‌ای؟

طوفان در شبی که کنسرت مجانی راک در یک میدان مرکزی برگزار میشد آغاز گردید. پلیس تعدادی جوان را به اتهام ناچیزی توقیف کرد. وقتی جوانان دیگر با پرتاب قوطی آبجو تلافی کردند، پلیس کنسرت را به بهانهٔ حفظ ارتباط میان اتوموبیلهای خود متوقف کرد. این اقدام به خشم بیشتری دامن زد و بزودی پلیسها زیر بارانی از سنگ قرار گرفتند. آنها مجبور شدند به دنده "شورش" بزنند. هدف اصلی جوانها پلیس و مستغلات بود. نه به کسانیکه به کنسرت آمده بودند کاری داشتند و نه باآنها که خرید میکردند. وقتی شهردار شهر، خانم تیزارد به خیابان کوئین و درست به مرکز عملیات رفت تا ببیند چه اتفاقی افتاده، کسی با او دست هم نزد.

همانطور که یکی از اعضاء پارلمان گفت بذرهای جمعه شب در سال ۱۹۸۱ کاشته شده بود (سال تظاهرات عمومی علیه آپارتاید و سفر تیم راگبی Springbok از آفریقای جنوبی). آنزمان پلیس وحشیانه به تظاهرات حمله کرده و بسیاری ازمردم را بسختی مجروح کرد. بذر نفرت از پلیس حتی در دورانی پیش از این کاشته شده بود ــ دورانی که طی آن "نیروی ویژه" پلیس در خیابانها و بارها پرسه میزد و بدنبال ساکنین غیرقانونی (ایسلندیهائی که احتمالا پس از پایان مهلت اقامتشان، برای کار و زندگی در نیوزیلند مانده بودند) میگشت. امروز ایجاد مزاحمت برای جوانان بخصوص مائوری ها Maoris و ایسلندیها که مثلا ممکنست در صف اتوبوس ایستاده باشند، همچنان ادامه دارد. یک زن جوان مائوری به مصاحبه گر تلویزیون گفت. "ما مطلقا" هیچ مناسباتی با پلیس نداریم"

یک کمیسیون تحقیق از طرف دولت برای بررسی وقایع خیابان کوئین تشکیل شده است. جلوگیری از مصرف نوشابه‌های الکلی در کنسرت‌های هوای آزاد و تغییر سازمانهای پلیس، با تأکید گذاشتن بر پلیس اجتماعی (شیوه پلیسهای محلی که با اهالی رفتار دوستانه دارند)، مورد بررسی قرار گرفته. اما لازم به توضیح نیست که این کمیسیون هر نتیجه‌ای ارائه کند، هیچ تغییر یا اصلاح اساسی تحت سیستم کنونی ممکن نیست.

سردبیر یکی از روزنامه‌های محلی در مقالهٔ خود چنین نتیجه‌گیری میکند: "اما وقتی مسئله را درست میکنیم آنچه از خطرش غافل میشویم اینست که چرا؟" حقیقتا" هم اوضاع دارد برای طبقهٔ حاکمه خطرناک میشود و بدون شک بدتر هم خواهد شد. واقعا" که این سیستم گورکنان خود را می آفریند. ■

---

* پرچم سرخ توسط گروه پرچم سرخ نیوزلاندمنتشرمی شود.

لندن، قبل از محکومیت فلا این نقل قول از رئیس ستاد حکومت نظامی نیجریه اورده شده: "فلا را قطعا" زندانی خواهیم کرد .... وامیدوارم که در زندان بپوسد".

فلا از سلول خود به دوستی نوشت: "من هرگز دست از مبارزه بر نخواهم داشت. این (محکومیت) مرا قوی تر میکند وامیدوارم که به مردم من شجاعت بیشتری برای شرکت در مبارزه بدهد". کنسرت های پشتیبانی برای آزادی فلا کوتی در آمریکا واروپا برنامه ریزی شده است. بیانیه‌ها و تلگرافهای اعتراضی از سراسر جهان به دولت نیجریه ارسال و آزادی فوری فلا خواسته شده است.

در صحنهٔ موسیقی مترقی امروز، فلا کوتی بیشک نماینده یک نمود مهم و جالب است، صدائی از آفریقا که از مبارزهٔ ضد امپریالیستی کناره نگرفته و سزاوار پشتیبانی در این حمله سیاسی است. بعنوان یک هنرمند شورشی که نظرات سیاسی‌اش کاملا بر پان آفریقانیسم منطبق است، موسیقی اش در میان تماشاچیان وسیعی که از او هواداری میکنند نغمه ضد امپریالیستی پر قدرتی مینوازد. آهنگ "I.T.T." وی اینطور شروع میشود "حالا میخواهم دوباره از حقیقت بگویم"... ... و این آهنگساز چیزی برای گفتن دارد. فلا کوتی را آزاد کنید! ■

دربارهٔ دینامیسم امپریالیسم وسدکردن تکامل اجتماعی

بقلم ریموند لوتا*

سئوالی که غالباً ازجانب کسانی که با نظرهای " آمریکا درسراشیب " آشنایی دارند مطرح میشود اینست: چگونه میتوان میان پافشاری که آمریکا درسراشیب بر روی دینامیسم امپریالیسم میکند با خرده‌گیری مارکسیستی-لنینیستی دایر براینکه امپریالیسم سد کنندهٔ تکامل نیروهای مولده است سازش ایجاد کرد ؟ آیا این تز مدعی است که امپریالیسم درجهان سوم° نیروئی مترقی است ؟ ودرارتباط با این سئوال مطرح میشود . آیا بحرانی که امروزه اقتصاد جهانی امپریالیستی رادربرگرفته اساساً محصول سیستمی است که سادگی درجلو تکامل نیروهای مولده ایستادگی میکند (چه درکشورهای متروپل وچه درمستعمرات) ؟ یا شاید رابطه‌ای میان گسترش دینامیك ومداوم سی ساله بعدازپایان جنگ جهانی دوم گسترش که‌تنها دربخشهای مهمی از جهان سوم مانع رابرداشته— took hold بلکه همچنین بطور اساسی مشروط به نحوه‌ئی بود که نفوذ امپریالیسم درآنجاها باجرا درآمد و سهمگینی این بحران وجود دارد ؟ نظریه دوم — درکتاب آمریکا درسراشیب پذیرفته شده ، واین نظریه است که موجب بحثهای فراوان دربعضی محافل شده است .

برای درك ابعاد آنچه باآن سروکارداریم به چند آمارافشاگرانه توجه کنید: درسال ۱۹۷۵ کشورهای پیشرفته ۹۱/۵ ٪ ارزش افزوده صنعتی (Mmanufacturing value added) جهان رادرحساب خودداشتند . تولید ناخالص ملی برای هرنفر (Gross domestic product per capita) دراین کشورها ۲۶۷۱ دلار بود . درجهان سوم این رقم مقداربرابربا ۲۶۶ دلار بود . ①

حدود ۴۰٪ جمعیت جهان سوم درحالت فقر مطلق بسر میبرند، یعنی ، ۸۰۰ میلیون مردم شرایط زندگی راتحمل میکنند که خصوصیات آن سوءتغذیه،بیسوادی ، وبیماری است . ②

این مقاله زمانی نوشته میشود که قحطی وحشتناکی درآفریقا بیداد میکند (تخمین زده شده یکآفریقائی متوسط الحال ، امروزه ۲۰٪ غذای کمتری نسبت به ۲۰ سال قبل دارد) . امارونددیگری نیز قابل ملاحظه است . بین سالهای ۷۶ - صادرات صنعتی جهان سوم از ۱۹/۵ درصد کل صادرات جهان سوم (بغیر از مواد سوختی) به ۴۵/۱ ٪ افزایش یافت — تغییری برجسته درترکیب بازرگانی ③ .

برزیل هشتمین تولید کننده بزرگ فولاددربلوك‌تحت رهبری امریکا ست،بزرگترین کارخانه پارچهٔ بافی جهان درمصر قراردارد، درکره جنوبی ، سرمایه گذاری ناخالص ملی ازسال ۱۹۶۰ چنان سریع‌رشد کرده که اکنون سهمی که صنایع درتولید ناخالص ملی داردازسهم صنایع دراقتصادامریکا بیشتر است، ۴ رونق بعدازجنگ ، شاهد افزایش اساسی درسرمایه‌گذاری سرمایه‌های Fixed capital Investment بهره‌دهی ، وقدرت خرید درکشورهای پیشرفته وهمچنین شاهد رشد سریع درتعدادی نه‌چندان قلیل از کشورهای جهان سوم، همراه باتغییریافتن تقسیم کاربین المللی دربعضی ازآنها بود . تغییرات بزرگی دربسیاری از نقاط جهان سوم رخ داده است اما هنوز استثمارشدید وغارت تخفیف نیافته بلکه تشدید شده است . وحشت بحران در جهان سوم هرگز به عظمت امروز نبوده است.

این مقاله به مطالبی که بیشتر مورد مشاجره بوده و بوسیله این پدیده مطرح شده است،خواهد پرداخت. بحث شامل سه مطلب مرتبط بهم میباشد : نظریه لنینیستی درمقابل نظریهٔ رکودگرائی Stagnationist درمورد امپریالیسم، چند روند مهم درتکامل جهان سوم دردوران بعد از جنگ ودرپایان برداشت از مفهوم " ترمز " درمتون مارکس و مارکسیستی . آنچه اینجا مورد بحث است درك تکامل درجریان تضادو تکامل سد شده است.

"باران" وتزبیرون بردن مازاد

من میخواهم با بررسی بعضی جنبه‌های چیزیکه می‌تواند پرنفوذ ترین مساعی برای تئوریزه کردن تأثیر امپریالیسم برملتهای تحت سلطه ، ازیك نقطه نظر رکودگرا ، تلقی گردد : " اقتصاد سیاسی رشد " اثر پل باران، شروع کنم . دراین اثر باران دربی مشخص کردن مکانیسمهائی است که رشد رادرکشورهای توسعه نیافته تسریع یابطئی میسازند .

او استدلال میکند که رشد درکشورهای پیشرفته و وابسته، هردو بستگی به مقدارو وضعیت مازاد اقتصاد دارد . این مازاد به معنای حجمی از تولیدات (output) است، بطور مشخص فاضل مقدار جاری تولید خالص ومصرف جاری . بخشی از کلّ تولید که درمصرف وارد نمی‌شود قابل استفاده سرمایه‌گذاری است، وبنابراین مازاد درجامعه برابرمقدارخالص سرمایه‌گذاری بعلاوه هرسرمایه ای که وارد کشورمورد نظر میشود (یاسرمایه‌گذاری خالص منهای سرمایه‌هائی کهاز کشورخارج میشود) است. حال درعصر امپریالیسم، بنابر نظریه باران،انحصار

تمایل به بطئی ساختن سرعت یامقاومت دربرابرسرمایه‌گذاری دارد — هم درهرکشورمنفرد وهم در ابعاد جهانی . چرا ؟ چون سرمایه دیگونه با آن اجباربه سرمایه‌گذاری مواجه است (باتوجه به کسم شدن تعدادرقابت کنندگان وامتیازات بزرگی حجم آن) ونه باهمان انگیزه برای سرمایه‌گذاری (با توجه به افت روزافزون تقاضادرنتیجه محدود شدن مصرف تودههای وسیع) مواجه است . بنابراین سرمایه انحصاری بایدراههائی برای جذب مازاد فزاینده بیداکند (اگرچه باآن سرعتی که تحت شرایط کلاسیك رقابت آزاد ممکن بود افزایش نمی‌یابد) ، با این‌مشکل بیشتر باتوسل به فعالیتهای غیر مولد و اسراف کاری مثل مصارف تبلیغات وتشویقات ومخارج دولتی مقابله میشود .

با استفاده ازاین ابزارهای تجزیه وتحلیل باران توضیحی برای عقب ماندگی ارائه میدهد . سطح نازل سرمایه گذاری درون کشورهای تحت سلطه وعقب ماندگی نسبی آنها،ازیك‌سو ناشی از بیرون کشیدن سیستماتیك مازاد توسط کشورهای پیشرفته،

---

* ریموند لوتا نویسنده (بهمراه فرانك شانون) کتاب امریکا درسراشیب است.

Chicago ;Banner press, 1984

° من لغت جهان سوم رابکارمیبرم چون این لغت وسیعا بعنوان نوعی مخفف خلقها وکشورهای آسیا،افریقا وامریکای لاتین مورد قبول قرارگرفته . استفاده آن دراینجا هیچ ارتباطی بااستفاده این لغت توسط رویزیونیستهای حاکم برچین و " تئوری سه جهان " رسوایشان ندارد. لوتا —

و ازسوی دیگر ناشی از حالت رکود مزمن در رعقاصا است که در ارتباط باکشاورزی خودکفائی عقبمانده و نیروی کارارزان درکشورهای تحت سلطه است. سرمایه خارجی مخالف تکامل نیروهای مولد ماست. این سرمایه منافعی درساختارموجود، کارارزان وتولید درجهت صادرات، دارد که از طریق اتحاد امپریالیسم باطبقات ملاك وکمپرادور (که خود مصرف کنندگان اسراف کاروماراز هستند) تقویت میشود. هرصنعت نوپائی که ممکنست سربرآورد دررقابت باکمپانیهای بزرگتروپربازده‌تر کشورهای پیشرفته‌غرق خواهد شد. دایرۀ استدلال بدین ترتیب بسته میشود : سرمایه‌داری‌در دوران انحصار دیگر مازاد قابل سرمایه‌گذاری را به حداکثر افزایش نداده، و مازاد راازکشورهای عقب مانده خارج میسازد — مازادی که در غیر اینصورت میتوانست برای سرمایه‌گذاری تولیدی در آنجا قابل استفاده باشد.

اثر باران دارای بینش‌های پراهمیتی است. او بدرستی تأکید میکند که ملل تحت ستم تکرارساده تجدید مراحل ابتدائی توسعه سرمایه‌داری اروپا نبوده بلکه تابع شرایط مشخص تاریخی هستند که ساختاراقتصادی آنان‌را می‌سازد. اما دراساس او " قادربه مشخص کردن دینامیك تکامل یافتگی " و " عقب ماندگی " در دوران امپریالیسم نمی‌شود، درجائیکه لنین انحصارو رقابت رابمثابه وحدت‌متضدین که منجربه تشدید همآشتی ناپذیری های درون سرمایه میشود، میدید، (باران) موقوف شدن رقابت رامشاهده می‌کرد. جائیکه لنین امکان اینکه صدور سرمایه امرتکامل سرمایه‌داری را تسریع کند مطرح میکرد، (باران) کمشدن امکان رشد رامیدید. ⑥ نه اینکه (باران) وپیروان او رشدی که بعداز جنگ جهانی دوم پدیدآمد را ملاحظه نمیکردند. بلکه با جسبیدن بمیك طرح ذهنی، آنها تنها میتوانستند توضیحات مختصر والتقاطی عرضه کنند (بعضی ازآنها بعداً بحثخواهد شد)

دربسیاری جهات مفهوم مازاد اقتصادی باران (وتجسم بعدی آن‌در راثر آندره‌گوندرفرانك Andre Gunder Frank) اشکالاتمهمی راکه درمتدولوژی " تئوری‌وابستگی " دراثر باران ریشه دارد متبلور میسازد. اجازه بدهید قدری دقیق‌تر آنرابررسی کنیم : ⑦

متفکرین پرنفوذ‌تر " وابستگی " ، اقتصاد جهانی راسلّم میگیرند که خصوصیات معرفآن تقسیم (ماقبل امپریالیسم) به متروپل واقمار (یابه هسته وپوسته) بوده ونیروی محرّك آن انتقال مازاد از دومی به اوّلی است. نتیجه، توسعه دریك قطب وعقب ماندگی دردیگری است — " پیدایش عقب مانده‌ها " مدل باران درتفاوت مسیر هند و ژاپن بیان میشود.

زمانیکه انگلیسیها خودرادرآن شبه‌قاره مستقر میکردند، هند منسوجاتی تولید میکرد که ارزانتر وبدون تردید بهتراز هرچیزی بود که اروپائیها قادر بهبافتن آن‌بودند. بعد از استقرار حکومت خود براین کشور، انگلیسیها اجاره‌داری ومالیات دهی زمینداری راتجدید سازمان کردند که هندیها رامجبوربه‌پرداخت مخارج جنگ وهزینه اشغال هندکنند، کشاورزی بطرف تولید پنبه خام وتریاك جهت داده شد. نه‌تنها باج استعماری بارسنگینی‌راتحمیل میکرد، بلکه باتسریع انقلاب صنعتی منسوجات ماشینی انگلیسی بازارهند رااشغال کرده و قسمت اعظم صنایع دستی هند رانابود کرد. ژاپن درطرف دیگر از چنین چپاول وکنترل خارجی درامان ماند. عاقبت راه صنعتی شدن ومترقی شدن راپیمود. باران بطورضمنی بیان میکند که اگراستعماردرآن‌کشورمداخله ننموده بود هند (و سایرکشورهای مستعمره) میتوانستند بخوبی همین راه را بپیمایند یا حداقل در وضع بهتری گذران میکردند.

هند با زور تفنگ به اقتصاد سرمایه داری متّصل شد. درآمدهای حاصله (که بسیار فراتر ازآنچه انگلیسیها تانیمه قرن ۱۹ وارد کردند بود) و طرح تجارتی که بآن‌تحمیل شد محور امپراطوری انگلیس واقتصاد جهانی که برآن مسلّط بود،گردید (هند "نگین تاج " انگلیس بود.) ضربۀ آن برصنایع سنّتی ودهقانان ویران کننده بود، تجاوز به هند یکی از گناهان بزرگ سرمایه‌داری انگلیس است. بااینحال گفتن اینکه اگر هند بحال خودرها شده بود رشد سریعتر (موزونی) راتجربه میکرد، آنطورکه باران اظهارمیکند، دربهترین حالت یك تصورمتافیزیکی است. مارکسیستها تکامل اجتماعی رابآن نحوتجزیه تحلیل نمی‌کنند. موضوع‌اصلی‌اینجا پیش بینی آن نیست که " چه ممکن بود اتفاق بیافتد " بلکه مسألۀ تئوریك اعتبار " تئوریزه‌کردن مازاد " بعنوان یك توضیح برای عقب ماندگی است. هسته مرکزی آن تز این تصوّر است که تکامل اقتصادی عمدتاً یك جریان تکنیکی وابسته به مقدارمازاد داده شده است، اگر مقداری ازآن مازاد ازدست برود، متناسب باآن دررشد هم افت بوجود میاید. نتیجتاً این استدلال که سرمایه خارجی از مازاد موجود در کشورهای تحت سلطه آنچه برای انباشت سرمایه خود لازم دارد برمیدارد، بدون اینکه در این کشورها راه تکامل نیروهای مولده راهموار سازد.

والتررادنی این رشته‌ها رادراثر خود تاریخ مستند " نفوذ اروپائیان درافریقا " بهم می‌بافد : "... رشد قبلی آفریقا کُند شد، متوقف شد، به عقب بازگشت. درمقابل آن انسداد ووقفه هیچ چیزی که جبران آنرابکند آغاز نشد". ⑧

دراین نوع‌برخورد به اقتصاد سیاسی چندین اشکال وجود دارد. اولاً درعین حال که این واقعیتی است که مازاد تولید خود رابشکل مجموعه‌ای از ارزشهای مصرف (یامحصول) عرضه میکند، درواقع‌این مازاد مادّیت یافتن مازاد کاری است که تحت روابط اجتماعی وتولیدی ویژه‌ای انجام‌گرفته است. نه‌فقط غیرممکن‌است‌کمرشد راازاین‌روابط جدا ساخت‌بلکه خصوصیت و میزان سرعت‌این رشد به آنها بستگی دارد. به فرضیه اصلی رجوع‌کنیم : لزوماً این نبود که جوامع جهان سوم درحالت توازنی برای یك پیشرفت صنعتی قرار گرفته بودند یامیتوانستند جهشی به بازتولید گسترده متکی بخود کنند صرفاً باین دلیل کمیك‌مازاد وجود داشت.

<u>مسئله اینست که این مازاد چگونه تولید میشود وچگونه بمصرف میرسد</u> واین تابعی از درجۀ تکامل نیروهای مولده موجود وبویژه بالاترازهمه، تابعی از مجموعه روابط تولیدی است. این روابط مشخص تولید سرمایه‌داری است که با انقلابی ساختن جبری نیروهای مولده بعنوان یك ضرورت درونی خود، سرمایه‌داری راپرتحوّل‌ترین (most Dynamic) وجه‌تولید استثمارگرانه درتاریخ جهان می‌سازد.

دوماً، جریان بیرون کشیدن ارزش اضافه بایستی برمتن روابط تولیدی دیده شود. درآستانه و درطول سفرهای بزرگ وگسترش راههای تجارتی دراواخر قرن ۱۵ وقرن ۱۶، مقادیر باورنکردنی ازفلزات قیمتی، محصولات تجملی ومواد خام از کشورهای غیراروپائی خارج شد. آمریکا در سراشیب تأکید میکند که چگونه انتقال این ثروتها جوانه‌های اوّلیۀ سرمایه‌داری دراروپا را تغذیه کرد. امّا مازاد تولید درکشورهای تحت انقیاد مقدمتاً دراثر تکامل مولده افزایش نیافته. ثروت تجارتی عمدتاً دراثر گسترش‌شبکۀ جهانی تجارت واستفاده از شرایط تجارت به نفع اروپائیها، بوسیله اتحاد باطبقات محلّی که متکی به افزایش بیش از پیش فشاروکشیدن شیرۀ تولید کنندگان مستقیم بودند، ودراثر فتوحات وغارت وچپاول افزایش یافت. تأثیرات مخرّبی که تمام اینها بروی جوامع مورد بحث داشت آنچنان نتیجۀ بیرون کشیدن مازاد نبود، بلکه دراثر موجودیت (raison d'etre) سرمایۀتجاری، یعنی، جگر مازادرا بیرون می‌ـ

کشید وباآن چه میکرد، بود . نکته اینجاست که سرمایهٔ تجاری درکشورها دربراساس وجه تولید سرمایه‌داری ، وبر منطق افزایش محصول بوسیلهٔ افزایش بازده تولید، استوارنبود . سرمایه تجاری تاحد زیادی بوجه تولیدی کــه باآن درفعل وانفعال می‌افتاد بی‌تفاوت بــود، وحتی درجائیکه اشکال تولیدی جدید را، بویژه درجهان جدید (آمریکا ــ مترجم) برقرارکرد، این اشکال درخدمت نیازهای فعالیت تجارتی قرارمیگرفتند .

امپریالیسم ووجوه تولیدی ماقبل سرمایه داری

درحالیکه وجه تولیدی سرمایه‌داری خــود را مستحکم کرده وتکامل میبافت، فعل وانفعالات میان کشورهای پیشرفته وتحت سلطه برحســب نیازهای سرمایه‌داری تولید کالائی استوارمی‌گردید . دراواخر قرن ١٨ واوائل قرن ١٩ سرمایه‌صنعتی تجاوزکارانه درجستجوی راههای دخول به کشورهای خارج (علاوه برمناطــق تهیه مواد خام) برای محصولات صنایع شکوفان خود، وتکامل ناموزون بعضی، مثل ساحــــی بود که نیاربه بازاربرای صدورراافزایش میداد . بازکردن جبری بازارچین بروی تولید کنندگان خارجی درنیمه قرن ١٩ نشانه‌ای ازبین‌المللی شدن مدارسرمایه‌کالائی بود .

جریان بین‌المللی کالاها ونیازهای مراکز بزرگ سرمایه‌داری درسراسرجهان تاسطح خانواده، گروهای خویشاوندی، اجتماع‌مذهب وطبقات تأثیرمیگذاشت . مائوبرتأثیرات تغییردهــنده نفوذ سرمایه‌داری درچین تأکید میگذاشــت . ربع‌آخرقرن ١٩ یك دورهٔ انتقالی بود کهشامل عناصر ماقبل تاریخی امپریالیسم ودرعین حال مرحلهٔ مقدماتی دوران جدید بود : فرانسوی‌ها قسمتهائی ازآفریقای عربی راغارت میکردند، رشد خطرناك آلمان ازیك موقعیت عقب مانــده، رقابت بزرگی رابرسرمستعمرات وبازارهای خارجی دامن زد، وانگلیسیها سرگرم صدورمقادیر فزاینده‌ای سرمایه‌بودند .

بافرارسیدن قرن بیستم، بین‌المللی شدن تولید وروابط اجتماعی سرمایه،واحد جهانـــی اقتصادی نوین وکیفیتاً برتری رابنیان گذاری کرد . انباشت براساس آنچه که ما مجموعهٔ جهانی‌بازتولید نامیده‌ایم جلومیرود . صدور سرمایه تیغهٔ جلویی جستجوی سود وتشکیل شبکه‌های تولیدی اســت . نفوذ یابی کشورهای پیشرفته، تابع ساختن وانقیاد مستعمرات (ونومستعمرات) شکل یك خصوصیّت عمیق وسیستماتیك بخود میگیرد. اقتصادهای وابسته صرفاً ارزشهای مصرفی که در خدمت احتیاجات اقتصاد خارجی است تولیـــد نمی‌کنند . آنها تحت نفوذ وانباشت امپریالیستی قرارگرفت ومحاصره شده‌اند، ونیازها وچشم‌اندازهای این انباشت تعیین‌کننده‌ٔ‌عمده اشکال واهرمهای اتصال وترکیب باوجوه مشخص تولیدی در این کشورها و خصوصیّت ومسیر حفظ ویاانحــلال آنهاست . هیچیك ازقدرتهای سرمایه‌داری در دردوران کودکی خود باچنین رقابت، تخصــص شدن ناموزون، یاتمرکز قدرت نظامی وسیاســی که سرمایه داری درجهان سوم باآن روبروســت، روبروگردید، بااینحال وجود بازارهای سرمایهٔ امپریالیستی ومالی درجات سریعــترشد را (اگر چه باگرفتاری بیشتر وبطوروبرانگراهای شکننده) دربعضی ازاین کشورها وتحت شرایط معینــی ازآنچه دردوران جنینی سرمایه‌داری غربــی قابل حصول بود، ممکن‌میسازد . این اساســاً دربروسهٔ انباشت بین‌المللی شده است که سرمایه‌داری ریشه‌های خود رادرسرتاسرجهــان امروز پراکنده می‌سازد .

آمریکا درسراشیب توجه قابل ملاحظه‌ای، بــه نشان دادن آنکه چرارابطهٔ‌میان ملل سرکوبگر و تحت‌سلطه‌پایاشکال پایه‌ای راداقتصادجــها-نی امپریالیستی تشکیل میدهد، معطوف میدارد . بازدهبیشتردرنتیجه سرمایه‌گذاری درجهان سوم وتغییرات اقتصادی ــ اجتماعی درون‌آن، بطور اساسی براقتصادامپریالیستی واشکال اجتماعی آن‌تأثیر متقابل میکند . این اهرمهای اتّصال چند جانبه وپیچیده،نقش حیاتی دربازتولیــد سودآورسرمایه امپریالیستی بازی میکند . امّا، آیا باید ابنراعنوان انگیزه‌ای برای کشــورهای پیشرفته ونیروی عقب نگهدارنده درکشورهــای تحت سلطه بصورت فرضیه درآورد ؟ آیاما بــا منطق پیشرفت درکشورهای متروپل ومنطق عقــب ماندگی درجهان سوّم سروکارداریم، یعــنی اینکه تکامل نیروهای مولده ؟ ما اینطورفــکر نمی‌کنیم . درهردومورد، مسئله‌ای که درمیان است دینامیك توسعه وبحران است ــ کـــه باید تأکید کرد، تنها بعنوان یــك جریان واحد جهانی درك شود اگــرچه‌بــا مشخصات ویژهٔ مربوط به دوگروه اصلی کشورها . باهمهٔ اینــهااین ویژگیها، که مقدمتاً درآمریکا درسراشیب توضیح داده شد، الزامات دروی سرمایه رابرای تغییرجهان وتبدیل آن‌بشــکل خود، وانقلابی کردن ابزارتولید راملغی نمی‌سازد . قابل ذکراست که دراینجا به نظرلنین درتأثیر صدورسرمایه به کشورهای تحت سلطه اتکا شده درحالیکه باران چنین نکرده است . امپریالیسم ازدرون اینها ظاهرنشد، بلکه بـــر مبنای فعل وانفعالات قوانین سرمایه درکشورهای پیشرفته‌سرمایه‌داری (درشرایطخاص‌تاریخی خودشان) تکامل‌کرد درحالیکه جریان هـــای تاریخی دیگری درجاهای دیگرجهان اتّــفاق می‌افتاد . سرمایه‌داری جهانی باسیستم های اجتماعی واقتصادی موجود روبرو شده وبایـــد آنهارابه خود ملحق سازد . دریك ســـطح تاریخی جهانی، امپریالیسم درجهت تحلیــل بردن وتغییر وجوه تولیدی ماقبل سرمایه‌داری حرکت میکند . این کاربتوسط نیروی رقابت باسرمایه‌داری کردن مستقیم عوامل تولید، از جمله نیروی کار، صورت میگیرد که نتیجهٔ آن تسریـــع بیرون راندن دهقانان خودکفا وکارگران صنایع دستی ازدهات است . اماامپریالیسم صرفــاً وبطورساده وجوه ماقبل سرمایه‌داری رانابود نمی‌سازد . بلکه همچنین آنهاراتقویت کرده وبعضی فرمهای دورگه بوجود می‌آورد، حتی‌درحالیکه این فرمها بیشتروبیشتردرمعرض نفوذ سرمایه‌داری قرارگرفته وبطورفزاینده‌ای باوجه تولید سرمایه‌داری تداخل می‌کنند . چراامپریالیسم بایـــد بخواهد که چنین وجوهی رابرمنافع خود منطبق کند، ویاحتی روابط اجتماعی راتحت شرایــط معینی دوباره فئودالیزه کند ؟

تاکنون درتاریخ سرمایه‌داری درچهارچوب الزامات سرمایه، یعنی بازده بیشترگرفتن از مخارج باتوجه به ساختارجهان ــ بیشترمی‌گنجیده‌کــه ازچنین فرمهای ماقبل سرمایه‌داری بهره برداری بشود . دررابطهٔ نزدیك بااین، بازتولید کارارزان درجهان سوم، یکی ازشرایط اساسی استثمارشدیدامپریالیستی، غالبــاً وابسته به رابطهٔ همزیستی میان سرمایه‌داری و فرمهای غیرسرمایه‌داری است . بعنوان مثال مخارج نگهداری کارگران مهاجرکه درگیـــر کارکشاورزی دراملاك تجارتی هستند میتوانـــد به اجتماعات دهقانی یاایلیاتی که این‌کارگران ازآنجا آمده‌اند ریخته شود، درعیــن حال، دستمزدهای کارگران نیمه پرولترکشاورزی پایینتراز ارزش نیروی کارآنها میتواند منجربه‌کمتر شدن مخارج غذابرای کارگرشهری بشود . بـه علاوه یك بُعد سیاسی ــ استراتژیکی هم هست واین بُعد ممکنست برضد ازمیان بردن فرمهای عقب مانده زمینداری کارکند، حتی زمانی که این کارسودآوری راافزایش دهد . طرحهای اتحادی کامپریالیسم‌باطبقات محلی حاکم‌بربرده بـــر سرعت وحدود تبدیلات اثرمی‌گذارد .

ایجاد کوچ نشینهای تجارتی درامریکای مرکزی

در اواخر قرن ۱۹ بذر الیگارشی را ریخت که هنوز نیروی محرکه حاکمیت امپریالیستی باقی میماند. (اشرافیت زمیندار، سران عشایر و بطور تاریخی، امرای جنگ نیز همین عمل را انجام داده اند). تبدیل کردن بخشهائی از این الیگارشی، در بعضی مناطق، بعد نبالۀ روابط سرمایه داری باید بوسیله امپریالیستها، که شدیداً بروی آن بعنوان پایه اجتماعی ونگهبان نظامی تکیه میکنند، بعنوان یک عامل در معادله اضافه میشد. در آخر، بعضی از ساختارهای اجتماعی که امپریالیسم باآن همکاری میکند بخوبی در جای خود مستقر شده وبآسانی قابل نفوذ توسط سرمایه نیستند، درحالیکه کمبود زمین، شیب زمینها، مشخصات کشت ممکنست قالب موجود مالکیت زمین وسازمان تولید رابنحو مناسبتر برای بیرون کشیدن ارزش مصرف مورد نیاز تغییر دهد (برای مثال، بعضی کشتهای سالیانه نیاز به کمترین مراقبت دارند).

انواع اتحادها وقراردادها که تشریح شد،چه از لحاظ اقتصادی چه سیاسی،بطور یکنواخت برای امپریالیسم عمل نمیکنند. "انقلاب سبز"، "انقلاب سفید" ویا "اتحاد برای پیشرفت" پیشآورده شدند تا موانع انباشت معینی را از جلو پا برداشته، همچنین باپا خیزی های بالقوه یا بالفعل مقابله کنند، وباالزام واقعی که آنقدرها برای عموم شناخته نیست، پایه و سطح تولید ارزش اضافه را تعمیق و وسعت بخشند. ساختارهای اقتصادی وطبقاتی در کشورهای مشخص بعضی تضادهای سیاسی واقتصادی را در مقابل مقاصد (امپریالیستی) مطرح میسازد. اما توانائی امپریالیسم برای تبدیل، توازن وتوسعه عمیقاً در ارتباط با سود آوری عمومی سرمایه در سطح جهان (شامل ذخائر بین المللی که میتواند جمع آوری کند) وشکلبندی نیروهای بین المللی است. کلاً امپریالیسم خاصیت حفظ کننده رابهمراه تأثیرات تحلیل برنده برروی روابط ماقبل سرمایه داری دارد. بشرط یک تقسیم مجدد جهان، امپریالیسم میتواند روابط تولیدی زمینداری را از اساس متحول سازد. اما این محرک تکامل کاملتر سرمایه داری بطور ناموزون در درون و میان اقتصادیات ملل تحت سلطه، و براساس تابع ساختن وازشکل انداختن این اقتصادیات است.

امپریالیسم مخالف سرنگون ساختن فئودالیسم وپایه های اجتماعی آن است (عملی که پیش شرط رشد سریع سرمایه داری در کشاورزی خواهد بود)، وتبدیلات را فقط درجائی آغاز میکند که تا درجه ای که یک شرایط مشخص تقسیم بین المللی جهان اجازه میدهد ممکن وسودآور باشد. اما بهرحال، امپریالیسم تدریجاً بدرون وجه تولید فئودالی نفوذ کرده ومیتواند، تحت شرایط مناسب تر بین المللی منجر به اوضاعی بشود که در آن بقایای فئودالیسم فقط همان باشند یعنی بقایای آن. در یک مقالۀ چاپ نشده،فرانک شانون (Frank Shannon) نوع شناسی را ارائه داده است که از طریق آن ممکن میشود که بیشتر کشورهای تحت سلطه را براساس وزن ونفوذ فئودالیسم که امروزه در دهات وجود دارد ازهم تشخیص داد. دسته اول کشورهائی هستند که در آنها وجوه تولید نیمه فئودالی نقش مهمی در بازتولید شکل اجتماعی نومستعمراتی بازی میکند. این وجوه تولیدی در جهان کم نبوده وشکل قابل توجهی از رشد نیروهای مولده جلوگیری میکنند. اگرچه در دوران پس از جنگ دوم وهمینطور در دهه ۱۹۶۰ امپریالیسم تهاجم بزرگی برای نفوذ در وجوه نیمه فئودالی در بسیاری از نقاط جهان ترتیب داد، مناطق وسیعی از جهان باخصوصیات نیمه فئودالی باقی مانده اند. این مناطق باعناصر وسیع یا پراهمیت نیمه فئودالی گروه اول کشورها را تشکیل میدهند. وخود آنها یک طیف راتشکیل میدهند که از بعضی کشورهای امریکای لاتین که روابط سرمایه داری تولید باتشویق امپریالیسم بطور عمیق در روابط تولیدی نفوذ کرده واعظم بافت کشاورزی را تغییر داده اما هنوز برخی روابط مهم تولید نیمه فئودالی باقی می ماند، شروع شده تا دیگر کشورهای امریکای لاتین ویا کشورهائی مثل ایران که هنوز فئودالیسم را نمی توان در بسیاری نقاط مهم آن بعنوان "پس مانده" حساب کرد، تا بخشهائی از هند وکشورهای دیگر که وسعت تحولات در بسیاری از مناطق روستائی (که سکنۀ آن هنوز تعداد قابل توجهی از مردم هستند) که "اربابان" نیمه فئودالی هنوز سلطه قابل توجهی در مناطق وسیع دارند،حتی کمتربوده است. بااین حال غلط خواهد بود که تصور شود شرایط، حتی در کشورهای این گروه آخر بامشخصات ویژه نیمه فئودالی چین که بوسیله مائو قبل از جنگ جهانی دوم تشریح شده، اساساً تفاوتی ندارد، بطور عمومی، جنبه های سرمایه داری خود را عمیقتر درچارچوب اجتماعی ـ اقتصادی بطرقی که نیاز به بررسی دقیق دارد جاداده است.

بعلاوه نسبت رو به افزایش سکنه شهرها در بسیاری از این کشورها ـ درحقیقت تعداد نهچندان کمی از شهرها بااندازه هائی که تجربه آن هرگز در هیچ کجا درگذشته نبوده در این گروه از کشورها در حال رشد هستند ـ راهی جز تغییر اثرات محدود کننده ای که بوسیله روابط نیمه فئودالی کشاورزی برتوسعه سرمایه داری امپریالیستی (یا سرمایه داری ملی) اعمال میشود و تغییر رابطۀ میان مبارزه انقلابی شهری وروستائی باقی نمی ماند. هیچکدام از اینها ابداً تغییری در این واقعیت نداده است که تئوری وپراتیک انقلاب در کشورهای مستعمره، بطورمشخص خصوصیت دو مرحله ای وابعاد استراتژیک جنگ طولانی خلق که بوسیله مائو تدوین شده، کلید ونقطه شروع حتمی هرکوشش جدی برای تحلیل از وظایف و مسیر انقلاب در این کشورها بوده و نقطه اتکاء برای تکمیل استراتژی وتاکتیک انقلابی در کشورهای تحت سلطه بطورعموم باقی میماند.

دستۀ دوم در این طرح راکشورهائی تشکیل میدهند که درزمان قرارگرفتن تحت انقیاد امپریالیسم سیستم فئودالی نداشتند، ویاجائیکه اشکال فئودالی بزور از خارج بآنها تحمیل نشد (آنطوریکه در بسیاری از کشورهای امریکای لاتین تحمیل شد). بسیاری کشورها در آفریقا وآسیا در این دستۀ دوم قرارمیگیرند. دراینجا، کشیدن شیرۀ اقتصاد روستائی بعنوان منبع ارزش اضافه باابعاد بزرگ برای امپریالیستها مشکلتر بنظر میرسد، اگرچه اختلافات طبقاتی نوظهور تحت تأثیر نفوذ سرمایه داری بروز میکند، واگرچه امپریالیسم وحشیانه هرچه بتواند از روستاها بهره میکشد، توانائی استثماری وی، بوسیله سطح بالنسبه پائین تکامل نیروهای مولده وروابط تولیدی در این کشورها، تحدید میشود. این کشورها غیراز موارد سرمایه گذاری درمعادن ضروری، درانتهای لیست محاسبات امپریالیستها برای جریان سرمایه باقی مانده، وازبقیه جهان سوم بسیارعقب افتاده تراند. درحالیکه ممکنست اهمیت اقتصادی آنها محدود به مواد خامی باشد که از مواهب طبیعی بوده ومورد استفاده امپریالیسم قرارگیرد، اهمیت استراتژیک وژئوپلیتیک آنها میتواند بسیارباشد. میتوان در این ارتباط کشوری مثل چاد را درنظر آورد.

سومین نوع کشورها بهترین نمونه خود را در آرژانتین وشیلی دارد. درآنجا فئودالیسم عامل بزرگی درروستاها نیست، یابنابرعلل خاص تکامل تاریخی قبل از جنگ جهانی دوم مثل مورد آرژانتین یادرنتیجۀ ترکیبی از عوامل تاریخی وتداخل قدرتمند امپریالیسم بدرون کشور (وروستاها) درشرایط تجدید تقسیمی که دراثر جنگ جهانی دوم بانجام

رسیده مثل مورد شیلی . درکشورهائی مثل شیلی جنبه‌های فئودالی تولید مانعی درمقابل جریان انباشت سرمایه‌داری، نه‌آن درجه‌ای که قبل از جنگ دوم بود و نه بآن درجه‌ای که در دیگر نقاط جهان سوم از جمله امریکای لاتین هست، ایجاد نمی‌کنند . کشاورزی بزرگ سرمایه‌داری نقش اصلی را در این کشورها بازی میکند . بقایای فئودالیسم علت در هم و برهمی اقتصاد آنهانیست .

منظوراز نشان دادن این عاوتها ـ واین‌نوع‌شناسی فقط بطور آزمایشی ارائه شده واجباراً مسأله روابط تولیدی راکه حتی دریك کشورمنفرد پیچیده و چند جانبه است ساده کرده ـ تأکید بر این است که فئودالیسم سدّ مطلقاً غیرقابل عبوری درراه سرمایه امپریالیستی نیست .

امپریالیسم هم فئودالیسم راتقویت میکند وهم توسط آن، که درچارچوبه جهانی امپریالیسم وجود دارد، محدود میشود . بااینحال همچنین درآن نفوذ کرده وحتّی طیّ کم‌فشارترین چرخشها، در راه تبدیل آن کارمیکند . فئودالیسم میتواند تضعیف شود و شده است . وحتی (بغیراز سرنگونی قهری آن) درمناطق مختلفی از جهان سوم عمدتا نابود شده‌است، واین نه علیرغم، بلکه بعلت ضرورت های انباشت امپریالیستی انجام شده . چنین تبدیلاتی به تشویق امپریالیسم منجر به تناقضات وخیزشهای شدیدتر واساسی‌ترشده وتازمانی که امپریالیسم وجود دارد، ادامه خواهد یافت .

این فشارهای متضادانباشت‌امپریالیستی شاهد دیگری براین مدعاست که مانع نهائی توسعه سرمایه درکشورهای تحت سلطه خود سرمایه است .

بازهم دربارهٔ استخراج مازاد

اجازه بدهید دوباره به مسأله مازاد بازگردیم . بطورکلی سرمایه تجاری مازاد رابشکل تولیدی در مستعمرات سرمایه گذاری نمی‌کرد . این سرمایه بااشکال فوق‌العاده عقب ماندهٔ تولید روبروبود و عمدتاً درگیر تجارت بود . از سوی دیگر، برده‌داری تجارتی درایالات متحده سخت درد رون‌یك بازارجهانی که تحت تسلط سرمایه صنعتی بود ترکیب شده بود . امّا وجه تولید برده‌داری خود را دریك ساختارنسبتاً مجزا بازسازی میکرد، تولید تنها بوسیله تشدید کاروافزودن برتعداد بردگان (و زمین) افزایش پیدا میکرد نه از طریق ابتکارات تکنیکی . وسرمایهٔ امپریالیستی درآن دوران چطور؟ آمریکا درسراشیب این نکته راتذکر می‌شود :

" امپریالیسم بعنوان نمونهٔ کامل باد زدید ن غنایم جهان سوم تعریف نمی‌شود، وصرفاً تصرف ثروت نیز بخودی خود نیست . بلکه وجه تولید بین‌المللی شده‌ایست که دیگران رابه تبعیت در میآورد، وجه تولیدی که تحت نفوذ قوانین واقعی ومتحرك (dynamic) روابط ارزش قراردارد، که توسعه آن مستلزم تخصیص مشخص سرمایه وتبدیلات واقعی روابط تولیدی که به ضد خود تبدیل میشوند تا عدم توازن وناهمگونی هاراتوسعه بخشند " . (۹)

به سخن دیگر ماباپروسه جهانی انباشت سرمایه‌داری سروکارداریم ـ با تولید ارزش اضافه باانتقال ارزش (که نتیجه ترکیبهای تکنیکی مختلف صنایع، بازده‌های مختلف وسطوح متفاوت دستمزدهاست)، باوجوه ماقبل سرمایه‌داری تولید که درمیان ضروریات تکنیکی اقتصادی سرمایه محصورشده ومورد نفوذ روزافزون آن قرارمیگیرد، وبابیرون کشیدن ارزش از کشورهای تحت سلطه (که باعوامل پیش گفته واقدامات انحصارات گره‌خورده است) . امّا ونکته مهم اینجاست، که بیرون کشیدن ارزش اضافه از کشورهای تحت سلطه بارشد ناسازگار نیست چنانکه نوشتیم :

" سرمایه امپریالیستی میتواند، ودردرازمدت باید، اقتصاداین کشورهاراتکامل بخشند . امّا بایستی آنهارابریك اساس امپریالیستی تکامل دهد ـ بویژه براساسی که مورد تائید سرمایه خارجی باشد ـ هم درتضاد باآسایش توده‌های وسیع این کشورها وهم درتضاد باتکامل یك ساختاراجتماعی که بالنسبه بندهای آن بهم مرتبط باشند " . (۱۰)

بسیاری از طرفداران نظریهٔ " نظام جدید اقتصاد بین‌المللی " (وبسیاری از انقلابیون ناسیونالیست) اشاره میکنند که‌نه‌تنها مازاداز کشورهای تحت سلطه بیرون برده میشود بلکه مازاد بیرون برده شده بیش‌از آن مقداری است که دوباره درهمانجا سرمایه گذاری میشود . واضافه میشود که اگر این مازاد بوسیله نیروهای ملی مصرف میشد، مبالغ بیشتری درمحل سرمایه گذاری میشد وتکامل درراهی پیش میرفت که بیشتر بنفع توده‌های وسیع باشد . این استدلال هم غلط وهم خطرناك است . آنچه بطور غیرقابل انکاری حقیقت دارداینستکه سودهای بازگشت داده‌شده بکشورغالباً از منابع سرمایه‌گذاری درجهان سوم درمدتهای طولانی بیشتر بوده‌است . بنابرآماررسمی وزارت بازرگانی ایالات متحده طی دوره ۷۲ ـ ۱۹۶۰ درآمد بازگشت داده شده‌ازآمریکای لاتین به ایالات متحده ۹/۲ میلیارد دلار بیش‌از سرمایه‌خالصی بوده که از ایالات متحده به امریکای لاتین صادر شده است . (۱۱) امّاحتی این شرایط نیز بارشد سازگاریست . درواقع درطی دوران توسعه اقتصاد جهانی بعداز جنگ جاگرفتن مشخص اشکال منابع داخلی آنها درساختار تقاضای جهانی، ووارد شدن آنها درون شبکه مالی بین‌المللی، یك جریان صنعتی شدن رادربعضی ازاین کشورهاآغاز کرده‌است، که مربوط به نیازهای توسعه‌امپریالیستی است . درهمین زمان رشد القائی امپریالیسم تلفات زیادی راتحمیل کرده‌است . درهنگ کنگ ۶۰ درصد نیروی کارهفت روز در هفته کارمیکنند، درکره جنوبی حوادث درحین کاربالاترین نسبت رادرجهان دارد، در" مناطق عمل‌آوردن برای صدور " (Export Processing Zones) زنان، که اکثراً میان ۱۴ تا ۲۴ ساله هستند وهستهٔ اصلی نیروی کار را تشکیل میدهند، باشرایط خشن وخردکننده اشتغال مواجه هستند . تجارتی شدن کشاورزی و گسترش عمومی اقتصاد پولی درروستاها بارخردکننده‌ای رابرگرده بسیاری از تولیدکنندگان تابحال خودکفا ،که اکنون به زندگی بخورونمیری سوق داده‌شده‌اند، تحمیل کرده‌است . امّا طرف دیگراین سکه فوق استثمار،قطبی شدن وسیاه روزی، رشد پرولتاریا وافزایش بهره‌دهی کاراجتماعی است ـ درمجموع‌تکامل نیروهای مولّده براساس تشدید وتعمیق جدائی میان ملل ستمگروستمدیده .

این ادعا که یك سرمایه‌داری مستقل به نوعی به نیازهای توده‌های وسیع پاسخ میدهد پرده پوشی طبیعت سرمایه‌داریست : و تصوّراینکه یك راه مستقل سرمایه‌داری درجهان سوم می‌تواند راه قابل دوام وزنده‌ماندنی باشد عدم درك صحیح دینامیك دوران کنونی است . این دوران پیدایش سرمایه‌داری، زمانی که اقتصاد جهانی بطور ضعیفی ادغام شده بودوزمانی که جوامع مختلف خود رابازسازی میکردند ودر سطح جهانی بعنوان واحدها وجریانات تولیدی خارج ازیکدیگر برهم تاثیر می‌گذاشتند، نیست . کشورهای درحال توسعه یکی از مؤلفه‌های یك اقتصاد واحد جهانی هستند که پیوستگی خود راازبین‌المللی شدن سرمایه بدست میآورند .

درواقع بحث ما براینست که اقتصادهای ملل تحت ستم یاباید برحسب منطق سرمایه مالی به حرکت درآید یابرحسب منطق دیکتاتوری پرولتاریا وانقلاب جهانی پرولتاریایی .

. دنگ سیائوپین اینرامیفهمد ـ تنها مشکل اواینست که رویاهای اوبرای تبدیل شدن بدیك کمپرادور " تازه صنعتی شده " درزمانیکه بحران اقتصادی تعمیق شده وبرخوردهای

میان امپریالیستی نزدیک گردیده مبدل به کابوس می شود.

این استدلال میتواند بنحوی مجادله انگیز تر دنبال شود. بعنوان مثال فرض کنید که حکومت آلنده در قدرت باقی مانده بود و برنامه رشد سرمایه داری ملی را بدون استقراض از خارج اما انجام همه امور بر یک مبنای سرمایه داری شروع کرده بود و امپریالیستها هم روش عدم مداخله را پیش میگرفتند (از همین جا بی اساس بودن ماهیت چنین برنامهای واضح است). از نقطه نظر انباشت سرمایه محلی نتایج آنچه خواهد بود؟ خوب، بخشهای حیاتی چنین اقتصادی در سطح معیارهای بین‌المللی تولید عمل نکرده با توزیع بازده تولید در سطح بین‌المللی در تضاد خواهد افتاد. چنین حالتی تجارت خارجی را در ارتباط با واردات مواد و لوازم یدکی با مشکلات زیاد روبرو خواهد کرد، چون چنین رژیمی بعلت الگوی تکاملی که بارث برده، نمی‌تواند وبنابه علل سرمایه دارانه که قابل پیش بینی هستند نمی‌خواهد قاطعانه از بازارجهانی امپریالیستی ببُرد. بعلاوه حمایت از بعضی بخشها عملاً جلو استفاده از تکنولوژی مطابق با "سطح جهانی" وبدست آوردن نهاده های (input) ارزان تولید شده (تولید بین‌المللی)، توسط سایر بخشها را میگیرد. درعمل، رژیم کمک هزینهٔ پائین بودن بازده را خواهد پرداخت ـ بونه برای طولانی مدت. طرحهای نامتعادل مصرف که با هرنوع سرمایه داری تقویت میشود مشکلات دیگری را مطرح میسازد (که ظهور بازارهای سیاه فروش لوازم [illegible] از کم اهمیّت ترین آنها نیست).

فرضیات بیشتری میتوان ارائه داد. نکته اینست که بالاخره، این رژیم می‌بیند که از این نقطه نظر [illegible] تنگ [illegible] حق داشتند و موزامبیک و نیکاراگوئه هم (از لحاظ ارتداد) حق داشتند که وامهای خارجی را بهمراه کنترلی که بدنبال آن می‌آید بپذیرند. حتی اگر مازاد بیشتری (آنچه بشکل سرمایه گذاری مجدد بدست می‌آید بحساب امپریالیسم نرود)، این نوع اقتصادها در جهان امروز بنا بر اساس سرمایه‌داری، با بهره مند شدن از سرمایه تکنولوژی بین‌المللی، و با ادغام شدن در اقتصاد جهانی امپریالیستی، سریعتر رشد خواهند کرد. نمی‌توان قانون ارزش را در رهنمای این اقتصادها در راس قرار داد و با اینحال به آهنگ رقابت بین‌المللی واکتساب حداکثر سود ترتیب [illegible]. البتّه نکته این نیست که چنین رژیم سرمایه داری ملی [illegible] غیر قابل تصوّر هست، و نمیتوان امکان اینکه یک کشورجهان سوم درون تضادهای درهم وبرهم جهانی امپریالیسم [illegible] را [illegible] از قبل رد [illegible]

ساخت. آنچه اینجا گفته شد دفاع از امپریالیسم نبوده بلکه استدلالی است برای استقلال برهبری طبقه کارگر!

آنچه گفته شد به درکم عمق اعتبار انقلاب دمکراتیک نوین در مستعمرات ونیمه مستعمرات است. برای شروع، بطوریکه نشان داده شد، نفوذ نئوکولونیالیسم، چه بعنوان پدیده ای مربوط به زیربنای اقتصادی وچه روبنای کشورهای تحت سلطه در جهان هیچ وجه حاصل نشد. وحتی جائیکه ساختارهای ارضی فئودالی در عمدگی خود محوشده اند، بار استراتژیک بیرون راندن امپریالیسم بعنوان پیش شرطی برای تحوّل داخلی وضرورت شکستن وابستگی به بازارجهانی امپریالیستی ممکن است ـ وتحمیل حتمی است ـ که اتحاد با نیروهای بورژوازی ملی را طلب کند.

چیزیکه ما در امریکا درسراشیب تأکید کردهایم، اینست که نفوذ امپریالیستی در ملتهای تحت ستم صرفاً قرارداد ن آنها درمعرض بحرانهای پولی، رکودهای جهانی، وتنظیم قهری قیمتها نیست ـ نتیجهٔ آن، از لحاظ ساختارجامعه یک کیفیت ویژهٔ تکامل است که منعکس کننده ادغام ناقصانه این اقتصادها درنظام امپریالیستی میباشد. آنها همان درجه بهم پیوستگی راکه درکشورهای پیشرفته دیده میشود از خود نشان نمیدهند، بقول ما منشأ ضربان قلبشان جای دیگریست.

سرمایهٔ خارجی آن نوع حلقه‌های اتصالی در اطراف خود راکه برای استقرار نسبتاً مستقل وبهم پیوسته حیاتی است ایجاد نمی‌کند، بیشتر تکنولوژی که دربخشهای پیشرفته اختیارمیشود نمی تواند به سراسر اقتصاد نفوذ کند. سرمایه گذاری های سنگین در راهها وانبارها وسیستم توزیع غالباً تکاملیابی "حباب گونه" ([illegible]) ومحصور درمحیط، همگون را موجب میشود. شهرنشین‌کردن پرهرج ومرج و خطرناک وتوسعهٔ غالباً آهسته ونا همگون بخش کشاورزی منتهی به بیکاری وسیع میشود، بخش درجهٔ سوم (از کارکنان اداری گرفته تا دستفروشان خانگی) بخش نامتناسب بزرگی از کل اشتغال را نشان میدهد (ودرمورد دستفروشان خانه، بیکاری پنهان)، هزینه های نظامی و دولتی رشد های انگلی وار شکل [illegible] ابعاد کیهانی ایجاد میکنند، وکوهی از قرض این طرز تکامل را همراهی میکند.

مضمناً، دربعضی از کشورهای جهان سوم درطول دوره‌های معین سرعت رشد تولید ناخالص ملی [illegible] ممکنست بسیار جالب نظر آید. اما همینکه تولید ناخالص ملی بارقام بیشتر تجزیه شد و مورد بررسی قرارگیرد تصویر کاملاً متفاوتی پیدا میشود، تصویری از تکامل گسسته از هم وجهت یافته بسوی خارج. علل

تحت ستم به یک نوع انباشت اولیه سرمایه داری سبک اروپائی را با تأخیر میگذرانند ونه به سطح پائین تری از تکامل تولید رانده شده اند. موقعیت پیچیده تر از آنست وتحوّل انقلابی این اقتصادها وظیفه دشواریست. بعنوان مثال، ایران با اینکه بسیار پیشرفته تر از چین درسالهای ۱۹۳۰ است، دراقتصاد جهانی هم بیشتر ادغام شده واین موضوع مشکلات بزرگی در برابر یک رژیم انقلابی برای تغییر جهت دادن چنین اقتصادی مطرح میکند. دربعضی از کشورها قابل درک است که پرولتاریای درقدرت مجبور شود کشتزارهای بزرگ راخردکرد وزمین را مجدداً تقسیم کند تا تولید کشاورزی راتوسعه داده وآنرا متنوع‌گرداند، شهرها را ممکنست بـا اسکان اهالی دردهات، به درجات مختلف کم جمعیت ترسازد، یا اینکه مجبورشود کارخانجات پتروشیمی درجنگلها رابرچیند. درموارد دیگر، جهشهای سریع وبزرگ به پیش درسوسیالیستی کردن نیروهای تولید واشکال مالکیت شاید امکان پذیر باشد. درهرصورت تجدید بنای یک اقتصاد ازهم گسسته برای پاسخگوئی به نیازهای تکامل انقلابی مربوط به بریدن ریشهای از امپریالیسم بوده ومستلزم پرالتهاب ترین بسیج تودهها ست.

گسست ازمثالهای غلط

باران (به مطالعات برشمری که آنها راشکل شناسی (morphology) عقب ماندگی مینامد الهام بخشید. سامیرامین (Samir Amin) شاید بیشترین توجهرا به تحلیل ماهیت اقتصاد گسسته مبذول داشته است. بعلاوه باران وبخصوص طرفدارانش تصدیق میکردند که تغییراتی درجهان سوم واقع شده و درحال وقوع میباشد. آنها موافق هستند که امپریالیسم نیاز به توسعهٔ سرمایه مولد دارد ودرشرایط سیاسی معینی این کارامکان پذیرست.

امّا بعقیدهٔ اکثریت بزرگ نظریه پردازان تئوری وابستگی، امپریالیسم حتی درشرایط رونق محدودیتهای تنگی برسر راه تکامل نیروهای مولده درمستعمرات قرارمیدهد. نهایتاً آنها هم به بامعلولهای رکودگرائی (Stagnationist) ومحدودیّت مصرف (under consumptionist) نئومارکسیستی باران وسویزی (Sweezy) درمی‌غلطند. امین دریک مقاله انتقادی اخیراً این توضیح را درمورد اینکه چرا امپریالیسم نمی‌تواند خود راقاطعانه از وضعیت رکودگرائی

معمول خویش بیرون بکشد، و چرا بحرانها همواره ظاهرمیشوند، ارائه میدهد:

" من با تزی که از جانب سویزی پیشنهاد شده موافقم، یعنی آنکه وجه سرمایه‌داری درجوهر خود ازیك كمبود تقاضا در رنج است : مزدها ودرآمدهای تولید کنندگان مستقل که مستقیماً مربوط وتابع سطح لازم برای جذب تولید (از جمله کالاهای سرمایه‌ای که برای ادامه تولید لازمست) نبوده " خود بخود " بسوی افزایش تنظیم نمی شود ...."

" در دوران ما حرکت عمومی توسعه وسود بوسیله دیالکتیك متناقض مکمّل يك حرکت روبه افزایش درآمد کارگران در مرکز ورکود و فشار کاهش دهنده درمحیط تعیین میشود . "

بنابراین برطبق این نظریه حداکثر سازی سود دريك بعد جهانی به موقعیتی هدایت میشود که درآن عرضه درعموم جهان برتقاضای عمومی جهان سبقت میگیرد .

مسألهای که شدت آن از فوق استثمار درمحیط (که جلوگیری رشد يك بازارداخلی بخاطرپائین ماندن دستمزدهاست، ومربوط به طرح رشد جهت یافته به صادرات است) ناشی میشود . نظرما از طرف دیگر اینست که بحران باید بر حسب سودآوری وساختارجهانی سرمایه‌درك شود . بطور مشخص موانع سرراه باز تولید سودآور سرمایه همدرکشورهای پیشرفته وهم وابسته ظاهر میشود .

امپریالیسم برای ملتهای تحت ستم مانعی محسوب میشود نهبخاطر اینکه آنچنان اکیداً باتوسعه مخالفت میکند یا بعلت اینکه نمی‌خواهد درکشورهائی که باآنها درارتباط قرارمیگیرد سرمایه‌گذاری کند یا بعلت اینکه روندهای رکودی رابه آنجا منتقل میکند . انباشت در دوران امپریالیسم وارد يك جریان تکامل جهانی میشود ، اما این جریان بغایت ناموزون وقوع پذیرفتهو وابسته به روابط تولیدی کاملاً مخصوصی است که تکامل را ازشکل انداخته وخنثی میکند، هماطوریکه رونق به بحران می‌انجامد . ضربت وابعاد دقیق این جریان بستگی به ساختارمعین سرمایه صف بندی واقعی نیروهای سیاسی ـ نظامی وتکامل گسستهٔ نیروهای مولده دارد ـ که همه اینها راما برحسب يك مارپیچ جهانی جنگ به جنگ تصویر کردیم .

درسالهای ۷۰ ـ ۱۹۵۰ آهنگ رشد سالانه کارخانجات صنعتی درجهان سوم از انگلستان وفرانسه درطول دوران جهش آنها درقرن ۱۸ و ۱۹ پیشی گرفت (گرچه باید خاطرنشان‌کرد که منابع اصلی صنایع جهان سوم رادایرهٔ نسبتاً کوچکی از کشورها تشکیل میدهند) . امايك تفاوت ساختاری که درمقایسه میان تجربه صنعتی شدن قدرتهای سرمایه‌داری امروز باآنچه امروز درجهان سوم میگذرد ، برجسته است این است که صنعتی شدن کشورهای دسته اول ، باافزایش عظیم بازده تولید کشاورزی همراه بود و به طریقی حیاتی زمینه‌هایش فراهم گردید . دريك دوره چهل تا شصت ساله قبل از انقلاب صنعتی بازده تولید کشاورزی رشد جالب توجهی کرد . درجهان سوم بخش کشاورزی نهتنها از بخش صنعتی واستخراج معادن عقب مانده بلکه به دوره‌های بیحرکتی وسقوط نیز، دربسیاری از کشورها ، وارد شده است . این هم نشانگر خصوصیّت ازشکل اندازنده تکامل باهدایت امپریالیستی است هم نشاندهنده بدبختی غیر قابل مقایسه عظیم تری که تودههای جهان سوم، درمقایسه باآنچه که درطی دوران اوّلیهٔ تکامل سرمایه‌داری وجود داشت . بخاطر نفوذیابی وتحولات امپریالیستی ازآن درعذابند .

باثابت نگهداشتن نگاه خود به يك چهارچوب - زمانی یاتکامل مکانی محدود ، بسیاری از مفسران قادر به دریافتن فشارعمومی انباشت امپریالیستی نمی‌شوند . باران توانست يك مدل رکودگرائی بسازد که بنظرمیرسید که از وقایع سالهای ۱۹۳۰ بعضی استنتاجات تجربی استخراج میکند . مارکسیست انگلیسی بیل وارن (Bill Warren) درکتاب خود ، امپریالیسم جاده صاف کن سرمایه‌داری ، ازدوران رونق این مارپیچ توانست برای تهیه اسنادی حق به جانب درمورد اینکه موج ثانویه واقعی صنعتی شدن سرمایه‌داری درجهان سوم در حال وقوع است اغتنام فرصت جوید (پذیرش غیر انتقادی ضرایب رشد وامحاء تفاوت میان سرمایه امپریالیستی ومحلی از جانب او، دراین جا نیازی به تفصیل ندارد) . (۱۴) آنچه آمریکا در سراشیب تأکید کرده است آنست که امپریالیسم دريك بعد جهانی نیازمند ـ وناد ربه پیشبرد ـ تکامل نیروهای مولده هست . سرمایه مالی اقتصاد جهانی رامتحد کرده ودرآن نفوذ میکند . قابلیّت آن برای تمرکز وتوزیع مجدد ارزش اضافه، درهر زمان معین ، میتواند موانع راه جریان انباشت رادرکشورهای خاص تخفیف دهد . اما، نهایتاً این کار تأثیر خود رادرگسترش وتشدید تضادها درسطح جهانی باقی میگذارد . تکامل گسستهٔ نواستعماری که بوسیله امپریالیسم بذرآن‌ریخته شده بشکل عنصر مکمل وتشدید کننده بحران امپریالیستی درمیآید . وفاصله میان درآمد سرانه درکشورهای پیشرفته و وابسته به افزایش ادامه میدهد .

درك مفهوم سدکردن

مناسب نتیجه گیری ، من میخواهم به چند موضوع فلسفی که به معنی و مصرف مفهوم جلوگیری مربوط میشود اشاره کنم . درمقدمه " مشارکت درنقداقتصاد سیاسی* " (A Contribution to the Critique of Political Economy)

مارکس می‌گوید " هیچ نظام اجتماعی هرگز قبل ازآنکه کلیه نیروهای مولده ای که درآن محل رشد دارند، رشد کرده باشند، مضمحل نمی شود " . این چگونه باید تفسیر شود ؟ خوب، تفسیر رفرمیستی و رویزیونیستی راز بزرگی نیست : تازمانی که آخرین قطرات رشد ازدرون سرمایه‌داری بیرون کشیده نشده ، انقلاب نه لازمست ونه ممکن ، یادر نتیجه ، وظیفه سوسیالیسم ، گرفتن آنچیزیست که سرمایه‌داری دست ازآن کشیده است، وآن بمعنی افزایش جریان کالاها وذخیره سرمایه‌هاست . کافیست که بگوئیم این مارکسیسم نیست . با عطف توجه به قول نقل شده از " مشارکت درنقد .... " يك تفسیر جدید نکتهٔ مفیدی ذکرمیکند که :

" حکم افراطی رفته مارکس مبالغه‌ای است که باید درمتن سیاسی خود درك شود . این مبالغه بازتاب مجادلات وی علیه پرودون وسوسیالیستهای اتوپیست است، که تکامل صنعتی را مطالعه میکردند فقط برای اینکه آنرا محکوم کرده وازارزیابی نیازهای مادی کارگران جدید خودداری کنند " . (۱۵) تفسیر تحت‌اللفظی ازگفته مارکس دایربراینکه سرمایه‌داری فقط زمانی مضمحل میشود که کلیه امکانات تکامل بیشتر نیروهای مولده راتحلیل برده باشد ، فراموش کردن چیزیست که اودرمانیفست کمونیست میگوید : " بورژوازی بدون انقلابی کردن مداوم نیروهای تولیدی نمی‌تواند وجود داشته باشد " . (۱۶) نکته‌ای که مانند يك زهوار اساسی سرتاسرکاپیتال رابهم متصل میسازد .

سرمایه‌داری نیروهای مولده راترمز میکند نه

---

* درفارسی بنام " نقداقتصادسیاسی " منتشر شده است ـ مترجم .

بخاطر اینکه دینامیسم خود و پویایی و تحرک نسبی تکنولوژیک خود را از دست میدهد بلکه با این علت که همان قابلیت تحول نهایتاً منجر به ظهور موانع بلند تر و قوی تری در راه بسط خود الـتقا؟ ومداوم آن میشود (موقعیت امروزی اقتصاد جهانی مسلماً شاهدی بر این است). و در دوران امپریالیسم این موانع تنها بوسیله جنگ جهانی میتواند برطرف گردد. در حقیقت تغییر سازمانهای تعیین کننده سرمایه در قرن حاضر بر مبنای دو جنگ جهانی واقع شده است. تکامل جهانی نیروهای مولده خشونت، ویرانی وسهمگی مکانیسم تجدید قوای سرمایه داری را شدیدتر و جهانی ترکرده است. مفهوم جلوگیری باید در جهت دیگری درک شود — نه فقط در رابطه با منطق درونی وعملکرد سرمایه داری بلکه در ارتباط با آنچه تمام اینها پیش آورده است، در رابطه با متضاد آن. یك شبکه متفاوت روابط اجتماعی در دست است، شبکه ای از روابط اجتماعی که از طریق آن ممکن میشود تکامل مادی و اجتماعی بشریت را شتاب داد و به درجاتی جلو سوق داد که سرمایه داری از آن جلوگیری میکند. سئوالی که مطرح میشود اینستکه سوسیالیسم چه چیز را ممکن میسازد و تکامل سوسیالیستی چگونه باید مورد ارزیابی قرار گیرد. مائو بروشنی میدانست که این تکامل را نمیتوان به حجم های کالا ویا آهنگهای رشد تنزل داد. او استدلال میکرد که "جهش بزرگ به پیش" میتواند از نقطه نظر تنگ اقتصادی یك شکست فرض شود؛ اما اگر برحسب آنچه داشت به وجود میآورد ورها میساخت مد نظر قرار گیرد، یك ابتکار رسته شکن (Pathbreaking) بود. ۱۷ بدین نحو، در اوایل دهه هفتاد انقلابیون در چین علیه رهروان سرمایه داری که به سرعت رشد بیشتر در نقاط دیگر جهان (از جمله در بعضی از کشورهای جهان سوم) اشاره میکردند، در مبارزه بودند. اقتصاد چین در واقع پیشرفتهای عظیمی کرده بود. نگاهی کوتاهی به هریك از گزارشات پارلمانی آمریکا که در آن دوره منتشر شد نشان میدهد که حتی بورژوازی مجبور به پذیرش این واقعیت بود. ۱۸ اما، با این حال، انقلابیون رشد و تکامل را اصولاً برحسب کیفیت ارزیابی میکردند. از نقطه نظر غلبه بر "چهار همه" (Four Alls) ۱۹ وپیشبرد انقلاب جهانی. یعنی آنها سیاست را در رهبری تولید قرار میدادند. سوسیالیسم مطمئناً باید بهره دهی کار را افزایش داده و راههای همواری برای تکامل و استفاده از علوم وتکنولوژی ایجاد کند. ومی‌کند: بخشاً با محو اتلاف، هرج ومرج وجریت سرمایه داری، مهمتر از اینها بارها سازی فعالیت وخلاقیت توده های وسیع. این یك شعار صرف نیست. نیروهای تولیدی از ابزار وانسانها تشکیل شده است. اما انسانها فاکتور اصلی هستند: ابزار بوسیله انسانها خلق شده مورد استفاده قرار گرفته وتعمیر می‌شوند، علوم و تکنولوژی بوسیله انسانها کشف میگردند. همانطور که مارکس اشاره میکند: "از تمام وسایل تولید، عظیمترین قدرت مولد خود طبقه انقلابی است" ۲۰ وائو اساساً درباره قابلیت طبقه انقلابی برای تغییر جهان صحبت میکند. اینکه گزینشها وابتکاراتی که توسط انسانها اتخاذ میگردد مشروط و محدود به تکامل مادی عموم جامعه است، و اینکه موقعیت عینی انسانها در ساختار روابط تولیدی، این واقعیت را تغییر نمیدهد که انسان ها در ساختار روابط تولیدی موقعیتهای عینی اشغال میکنند. مهمترین نیروی مولده که بوسیله سوسیالیسم آزاد میشود ...... خلق است.

امپریالیسم نیروهای تولیدی را نه عمدتاً در مقایسه با سرمایه داری ماقبل انحصاری بلکه در مقایسه با "توانائی" سوسیالیسم، سد میکند. بشریت به سرآغاز تاریخی رسیده است. اکنون پایه مادی برای تجدید سازمان نوین اجتماعی در سطحی جهانی بر پایه عدم استثمار وجود دارد. همین امکان است که، در مقابل برخورد قهرآمیز نیروها وروابط تولید قرار گرفته ونشان میدهد که سرمایه داری رسالت تاریخی خود را به سرانجام رسانیده. بعنوان چارچوبی برای ارتقاء تکامل اجتماعی سرمایه داری در مرحله انحصاری خود دقیقاً وبی چون وچرا، محتضر است. بعلاوه تداوم سیستم جهانی سرمایه داری جلو تکامل سوسیالیستی را گرفته است. دستاوردهای چین انقلابی در مقابل آنچه پس از جنگ بر جهت گذشت چیزی کمتر از شگفت انگیز نیست. اما آن دستاوردها تنها نمایش محدودی از استعداد های تکامل جهانی سوسیالیسم بودند. ودر رأس وماورای سد های آشکار وضمنی که طی آن امپریالیسم راههای پرولتاریای در قدرت را می‌بندد، مانعی است در مقابل بهره برداری از تعیین کننده ترین نیروی تولید: یعنی خلق. مسأله جلوگیری در واقع مسأله دوران است.

۱- United Nations Industrial Development Organisation, *World Industry since 1960*

۲- World Bank, *World Development Report 1980*

۳- *World Industry Since 1960*, p. 142.

۴- "Global Shift: Brazil Steals the Show," in NACLA
Frederick Clairmonte and John Cavanagh, *The World in Their Web*

۵-Paul Baran, *The Political Economy of Growth*

۶ـ نگاه کنید به امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری (اداره نشریات زبانهای خارجی پکن ۱۹۷۰) صفحه ۱۱۷ و ۱۱۶ صفحه ۱۵۱ و ۱۵۰.

۷ـ منظور این مقاله به نقد کشیدن تئوری وسیع تر باران در مورد حرکت سرمایه گذاری ودر رابطه با آن نظرات در مورد اشکالات حذف مازاد در دوران انحصارات نیست. این کار بوسیله دیگران انجام شده وما به بعضی از این موضوعات در حلقه های بعدی امریکا در سراشیب برخورد خواهیم کرد.

۸- Walter Rodney, *How Europe Underdeveloped Africa*

۹- *America in Decline*, p. 109.

۱۰- *America in Decline*, p. 103.

۱۱- *Survey of Current Business*

۱۲- Teresa Hayter, *The Creation of World Poverty* (London: Pluto, 1982)

۱۳- Samir Amin, "A.G. Frank and the Crisis," *Monthly Review*,

۱۴- Bill Warren, *Imperialism, Pioneer of Capitalism*

۱۵- Richard Miller, *Analyzing Marx*

۱۶- *Manifesto of the Communist Party*, in Karl Marx and Frederick Engels

۱۷- the discussion by Bob Avakian in *Mao Tsetung's Immortal Contributions*

۱۸ ـ همچنین باید خاطر نشان شود که پل بایرچ (Paul Bairoch)، در مطالعات معتبر خود در مورد تکامل اقتصادی در جهان سوم، در تجربه انقلابی چین بین سال های ۷۲ ـ ۱۹۵۰ برنامه بیسابقه تکاملی را دید که اولویت را به کشاورزی میداد و بر آن اساس، دستاوردهای اساسی در سایر بخشهای اقتصادی چین حاصل شد.

۱۹ ـ "چهار همه" اشاره میکند به گفته مارکس در "مبارزه طبقاتی در فرانسه ۵۰ ـ ۱۸۴۸" که دیکتاتوری پرولتاریا نقطه گذار لازم به امحاء "همه تفاوتهای طبقاتی بطور عموم" به امحاء "همه روابط تولیدی" که بر آن اساس قرار میگیرند، به امحاء "همه روابط اجتماعی" که مربوط به این روابط تولیدی میشود وبه انقلابی کردن "همه ایده ها" که از این روابط ناشی میشود، است.

۲۰ ـ کارل مارکس فقر فلسفه

دنباله از صفحهٔ ۱۳

در حالیکه بعضی از نظرات او بـا معیارهای امریکائی " ریسك" بحساب می امدند ، انها حتی قیافه واضح تبلیغات " سوسیالیستی " رایج در میان خطوط بورژوائی اروپای غربی را هم نداشتند . " ائتلاف رنگارنگ " جکسون البته در مورد دو مسئلهٔ اساسی هیچ اختلافی با اوضاع جاری ریگان گرائی نداشت : در مورد اهل شیطانی بودن اتحاد شوروی ، اصل متساویاً اساسی تقوای آمریکا . جکسون درست در آغاز مبارزه‌اش ، در حالیکه به صدقه سر ژنرالهای امریکائی روی دیوار برلین ایستاده بود رو به سربازان امریکائی در آلمان غربی (و میلیونها نفر امریکائیان در پای تلویزیون هایشان) کرد و گفت : این دیوار خط مستقیم میان جائیست که " آزادی تمام می شود و ستم آغاز می شود " .

نقطهٔ پایان این " مبارزه مستقل " از خارج تعیین می شد . جکسون هر کس راکه با تأئید کامل ماندل قدم بر می داشت هدایت کرد . این به این معنی بود نه آن نیروئیکه شامل گرایشات چپی و عناصر مترقی بود نند در نهایت خودشان را مواجه با نامزدی دیدند که از ذکر حتی " وجود " مردم سیاهپوست هم خودداری می کرد ، چه رسد به اینکه از ستم جانکاه انها صحبت بکند . بطور خلاصه ، مبارزه جکسون عبارت بود از حمله‌ای شوم که سعی داشت بخشهای مهمی از طبقات ستمدیده را بدام انداخته وانها را با امیدهای دروغین به صحنه انتخابات کشانده و سپس آنها را با درخواست پشتیبانی از نماینده حزب دموکرات که نوع رقیق شده همان جناح ریگان است تحقیر بکند ، و سرانجام با تضعیف روحیه‌شان در مقابل پیروزی قاطع ریگان در انتخاباتی که نتیجه‌اش اجتناب ناپذیر بود بر گوش آنها سیلی بزند .

اپورتونیست ها

بخش اعظمی از چپ متشکل ، در علاقه مردم به شرکت در این انتخابات مقصر هستند . درداخل سازمانهای خودشان بهانه‌های مسخره‌ای برای مستند کردن اینکه " یك اینچ اختلاف بین ماندل و ریگان وجود دارد " از خودشان رو میکردند . تمام کوشش آنها این بود که مردم مترقی را قانع کنند که وحشت آنها از مسیر سیاستهای امریکا با دادن رای به دمکراتها می تواند بنحو سازنده‌ای بیان بشود . یکی از گروههای رویزیونیست هوادار شوروی بطور واضحی شعار " چشمتان را ببندید و رای را بریزید " را در پای صندوقهای رای برای ماندل اعلام می‌کرد . بقیه رویزیونیستها و " دموکراتهای سوسیالیست " خیلی ساده سازمانهای خودشان را مستقیماً در دم و دستگاه حزب دموکرات حل کردند .

بعضی مواقع این نیروها در مبارزه جکسون با تقاضا از محرومان برای شرکت توده‌ای در انتخابات تحت شعار با " دفن ریگان " با شرکت وسیع محرومین " طیف انتخاباتی را بطرف چپ می کشاند " نقش بسازی کردند . از انجائیکه این استراتژی (حتی بگفته خودشان) یك تخیل کامل بود ، به‌نتیجه کاملاً متفاوتی در دنیای واقعیات منجر گشت . اولا این مسئله در خدمت این قرار گرفت که روحیه انهایی را که بنوعی برای ابراز اعتراضشان به کمپ جکسون کشیده شده بودند از بین برد و این در حالی بود که برای حرکات کاسبکارانه و مقام گیری در داخل حزب دموکرات از انها برای سرمایه گذاری استفاده کردند . ثانیاً ، بر این ادعای امپریالیستهای امریکائی که ریگان ازدرون پروسه‌ای که تمامی عقاید و آراء امکان ابراز شدن داشته رسالت خود را یافته است ، صحه گذاشتند .

در تضاد مستقیم با این توطئه بارز نیروهای مختلف رویزیونیستی در این نمایش مضحکهٔ انتخاباتی امپریالیستی ، یك اقلیت مهم که در حول حزب کمونیست انقلابی آمریکا گرد آمده اند ، مبارزه‌ای فعال را بسوی شعار امتناع از رای دادن اغاز کرد و رأی گیری را همانا یك توطئه جنایتکارانه سیستم امپریالیستی امریکا و امادگی برای جنگ جهانی خواند و اعلام کرد که این انتخابات برای تأئید هردو اینها صورت گرفته . یك پوستر تبلیغاتی که توسط حزب کمونیست انقلابی امریکا تهیه شده بود مفهوم این مبارزه را چنین اعلام می کرد : " ما خواهان سهم مناسب خود نیستیم . . . ما می خواهیم تمامی سیستم را از هم بدریم . انتخابات صحنه غلط است . . . پیش بسوی جنگ انقلابی " .

بنابراین با نگاهی کلّی برانتخابات می توان بر نیروهای شرکت کننده در صحنه سیاسی امریکا نظری انداخت . از سوئی امپریالیستها یك ظاهر همبستگی و ارتجاع مطلق را با تاج گذاری بر سر هیتلر جدیدشان برای یک دوره اینده بوجود آوردند از سوی دیگر ، علیرغم تمامی تبلیغات برای رای دهی ، علیرغم وجود یك نامزد سیاه و زن در انتخابات ، علیرغم فعالیت تمام دغلکاران انتخاباتی در هر رنگ و لباس ، علیرغم وجود فشار خفقان آور بر بسیاری از افکار انقلابی در میان توده‌ها . . . توده‌های مردم بطور منظم به دو بخش، انهائیکه در انتخابات مجدد ریگان شرکت کردند و آنهائیکه حتی حوصله رای دادن راهم نداشتند تقسیم شدند.

همانطور که " کارگر انقلابی " ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا در ارزیابیش از این انتخابات نوشت: " اگر انها میتوانند خود را برمبنای نتایج ۷ نوامبر مدعی حاکمیت بدانند، بدون مبالغه و با دیدی به اینده برمبنای انچه که آنها لاپوشانی کرده‌اند چه بسا چیزها که ما میتوانیم بحق ادعا کنیم. آنها را نفی کنیم یا به توضیحشان بپردازیم.

ظهور کنونی پیروزی ارتجاع که بر مبنای بهبود اقتصادی زودگذر وموقتی و عدم یك درگیری مستقیم جنگی برای سربازان امریکائی قرار دارد هم موقتی است و هم از بین رفتنی . در حالیکه فسانهٔ در در میان مردم هم اکنون توسط سیر وقایع و تحولات بویژه در سطح جهانی در حال زوال است. در زیر پوستهٔ رو یك احساس عمیق از التهاب در حال نضج گرفتن است که در انتظار فرصت برای انفجار نشسته . تمام دسائس و ابزاری که امپریالیستها برای بسیج نفرت انگیزترین هوادارانشان برای برای جنگ بکار گرفته‌اند در خدمت بوجود آوردن زمینه و آمادگی بیشتری برای انقلاب در میان انهائیکه چیزی برای دفاع از آن در این سیستم ندارند واز فستیوال ارتجاعی که در اطراف‌انان می گذرد خارج هستند قرار گرفته است . فرصتی واقعی که بستگی به وقایعی که در دوره اینده شکل می گیرد داردٍ، موجود است این نیروها خواهند توانست عهده دار سهم واقعی خود در اقدامات تاریخی باشند .

دنباله از صفحهٔ ۳۹

وفراگیر"رستاخیز"اعلام گشت.

سرآغازآن روندهای اجتماعی ـ اقتصادی ـ سیاسی معینی راکه به تشکیل این حزب منجر گردیدند،لااقل دراوان دهه ۱۳۴۰ دارای گشت رابایدلااقل در۱۲ سال پیش ازتاریخ اعلام موجودیت آن جست.همانطورکه قبلاگفته شد اصلاحات ارضی امپریالیستی دراوان دهه ۱۳۴۰، دارای اهداف دوگانه اقتصادی وسیاسی ـ اجتماعی بود."انقلاب سفید"شاه تاآنجاکه مربوط به گسترش نفوذسرمایه امپریالیستی وایجادبازاروسیع برای سرمایه گذاریهاوکالاهای امپریالیستی بود،موفق گردید.اماتاآنجاکه مربوط به یافتن پشتیبانانی برای حکومت ایران درمیان مردم می شد بروفق مرادشان پیش نرفت وورشکستگی آن ازاواخر دهه ۱۳۴۰ به ظهوررسید.باتمام این اوصاف دراین دوران رژیم محمدرضاشاهی ازثباتی نسبی برخوردار بود.بااتکابااین اصلاحات ونتایج حاصل ازآن ونیزثبات رژیم بودکه پایگاهی شدن ایران در منطقه باجرادرآمد.اماهرچه اهمیت ووضع رژیم ایران درمعادلات منطقه ای افزایش می یافت بهمان نسبت الزام به ثبات بیشتررژیم نیز افزایش پیدامی کرداین امرروش وسیستم معینی حکومتی،نظامی ترکردن حیات اجتماعی،مطلقه شدن هرچه بیشترحکومت وحرکت درامتدادتشکل تکامل یافته تری ازحکومت ترورواختناق وفاشیم رامی طلبید.اوجگیری بحران،رشدمقاومت از پائین،حدت یابی تناقضات دربالاوتشدید ورشکستگی سیاست اصلاحات اززاویه ایجاد پایگاه درمردم ونتیجتاً"تزلزل رژیم اززاویهٔ پایگاه اجتماعی،حرکت دراین جهت راتسریع کرد.

رستاخیزشاهانه،علنی کردن ساواک درقالب حزب بود،درحقیقت اعلام آشکاراجرای طرحهای سیابدست شاه بود.رستاخیزقصدبه پایان رساندن کارانجام ناشدهٔ "انقلاب سفید" رادرتأسیس تکیه گاه اجتماعی برای رژیم داشت.امامیان آن چه انقلاب سفیدبدنبالش بودوآنچه رژیم مطلقه ایران درپس رستاخیزجستجومی کردتفاوتهائی وجودداشت[1].

اگرانقلاب سفیدمی خواست این پایه رادر میان خودمردم وباجلب اقشاری ازآنان ایجاد کند،رستاخیزاساساً"برآن بودکه همه عناصر وباندهاوگروه های اجتماعی طرفداراستبدادفاشیستی شاه رامتحدکرده وبه تکیه گاه خودبدل سازد.درانقلاب سفیدسرنیزه ضامن اجرائی رفرم های شاهانه بود،حال آنکه دررستاخیزسرنیزه تنها چیزی بودکه رژیم به مردم وعده می داد.آنجا تلاش حکومت به شستن دستان خون آلودخود با وعده های اقتصادی ورفاه اجتماعی بوداینجا شستن حتی تصوّررفاه اجتماعی باخون،وبالاخره اگر انقلاب سفیدشاه،خیزبورژوازی کمپرادورایران برای بورژوانمودن "حکومت فئودال ـ سلطنتی ایران بودجریانات منتج بایجادرستاخیز وبویژه خودفرمان رستاخیزچیزی نبودمگرخیزباندشاه برای بیشترسلطنتی ومطلقه کردن بورژوازی ایران[2] رستاخیزکوشش باندحاکم درهرچه بیشتر مطلقه کردن بالائی ها،تازاندن هرچه بیشتر فاشیسم،نسبت به پائینیهابودبرای رهائی ازبحران به واردگی کشاندن جنبشهای خودبخودی رنجبران وخنثی کردن تلاشهای انقلابیون ونیزهمچنین برای ازمیان بردن آن احتمال که آبراه های سریعاً" فزاینده خشم واعتراض مردم که درلابلای ترک خوردگیهای درونی طبقات حاکم که بسرعت بسه شکاف تبدیل می شدند،بستری برای جریان سیل آسای خودبیابدریادراصل باافزایش فشارخودچنین بستری رابگشاید.امابه حکم شرائط عینی وذهنی وجهانی،رستاخیزخیزمرگ رژیم محمدرضاشاه نیزشد.مجموع تحولاتی که امپریالیستهادرجهت منافعشان درایران بدان دامن زدندآینک تحت وضعیت معینی که مجموع سیستم امپریالیستی درآن قرارگرفته بودبه ضدانفجارآمیزخودبدل می گشت

دیگر کار از کار گذشته بود

بالابردن قیمت نفت که قبلاً"موردحمایت ضمنی امپریالیستهای بانکی قرارگرفته بوداینک به مانعی دربرابرمنافع کلی بلوک غرب وخصوصاً" همراهان اروپائی وژاپنی آمریکابدل می گشت. درسال ۱۳۵۶ دولت کارتربه زیان ایران ازکاهش بهای نفت حمایت کرد.

حتی نقش محوری ایران درمنطقه بواسطه حمایت آمریکاازعربستان سعودی دچارتزلزل شد، چراکه بدلائل مختلف دولت سعودی قادربانجسام وظائفی درخاورمیانه بودکه ازعهده شاه برنمی‌آمد.

آن"اتحاد"اجباری که شاه باایجادرستاخیز بدنبالش بودازهم می گسیخت.مطبوعات امپریا ـ لیستی طی مقالاتی صلاحیت شاه وارزش وی برای غرب رابزیرسئوال کشیده وتوجه خودرابه مسئلهٔ زیرپانهادن حقوق بشرازجانب شاه معطوف ساخته بودند.تمامی این مسائل درایران نیزانعکاس می یافت وبرخی ازمحافل بورژوازی ملی وحتی بخشهای متفاوتی ازهیئت حاکمه راازقدرت جادوئی شاه رهانیده وانتقاداتشان راجسورانه تر می ساخت.

هنگامی که امپریالیستهای بانکی بخود آمدندوبقای تاج وتخت نوکرمغروروخویش رابه منتهادرجه دستخوش خطردیدنددیگربرای باز گرداندن موقعیت ازدست رفته کارازکارگذشته بود.

آنچه راکه ماتابدینجابررسی کردیم عوامل مهمی بودندکه به امرتبدیل ایران به حلقه ای ضعیف یاری رسانده وآنرابه میان امواج بحران انقلابی پرتاب نمودند،بحرانی که منجربه سرنگونی شاه بدست توده های مردم دربهمن ۱۳۵۷ شد.

۱ـ ورشکستگی انترناسیونال دوم ـ جلد۲۱کلیات انگلیسی،صفحات ۱۴ـ۲۱۲.

۲ـ اصول لنینیسم ـ جلد۶ کلیات استالین به زبان انگلیسی، صفحات ۱۰۱ـ ۹۸.

۳ـ شیوهٔ به پیش بردن رفرم ارضی بمیزان زیادی به شرایط سیاسی جامعهٔ ایران درآن زمستان ارتباط داشت.برای مثال اولین روستائی که تحت پوشش رفرم ارضی درزمستان ۴۰ـ ۱۳۳۹قرارگرفت. بخاطرآنکه پایگاه عمدهٔ حزب توده محسوب می شد ده سرخ نام گرفته بود.بهمین ترتیب درطول یک سال ۴۰ـ ۱۳۳۹،۲۱۷روستامورددهجوم رفرم های ارضی واقع شدند،درحالیکه درتمام دورهٔ ۴۲ـ ۱۳۳۹(فقط ۵۱۷روستا(بسختی دوبرابرآنمقدار)تحت پوشش این برنامه هاقرارگرفتند.این فقط می تواندنشانه ای ازکوشش رژیم درجوابگوئی به حدت یابی بحران دراوائل سال های ۱۳۴۰باشد.بنابراین،اقتصادیات وسیاست شدیداً"بهم گره خورده وامپریالیستها اگرچه‌توسط الزامات زیربنای اقتصادی به پیش رانده می شوند،امادرعین حال توسط تضادهای سیاسی ذکرشده نیزمشروط می گردندوگاهی اوقات این مسئله ای است که سیاست وازجمله امور اقتصادی راجهت می دهد.

۴ـ برای بررسی این مطلب که چگونه سیاست آمریکابعدازکودتای ۲۸مردادراه فوران بحران در سال های ۴۲ـ ۱۳۳۸راگشود،بایدرابطهٔ متقابل میان سقوط سلطنت درعراق بسال ۱۳۳۷،سقوط قیمت نفت درفاصلهٔ ۳۹ـ ۱۳۳۷،بحران پولی جهانی بسال ۱۳۳۹اوج گیری تشنجات میان شرق وغرب بخصوص قبل ازبحران موشکی کوباوتغییرات درسیاست آمریکاکه‌خودرادرریاست جمهوری کندی منعکس می ساخت‌راموردتجزیه وتحلیل قرارداد.

۵ـ درموردمجازشمردن افزایش بهای نفت توسط آمریکارجوع کنیدبه اظهارات آکینز رئیس ادارهٔ سوخت وزارت کشورآمریکادردولت نیکسون وسپس سفیرآمریکادرعربستان سعودی ـ نقل شده در کمونیست ۱۴ ارگان سازمان انقلابیون کمونیست.درمورداهمیّت ولزوم استفاده ازاهرم نفت بسودآمریکا وعلیه دیگرکشورهای امپریالیستی رجوع کنیدبه اظهارات ویلیام کیسی معاون امور اقتصادی وزارت امورخارجهٔ آمریکا بسال ۱۹۷۲، درکتاب موضع آمریکادربحران نفت ـ نقل شده دراحتضارامپراتوری دلار،سازمان مجاهدین خلق ایران.

۶ـ درسال ۱۳۵۵طی سفرکیسینجربه ایران قراردادی ۵ ساله به حجم تقریباً"۵۰ میلیارددلار بین ایران وآمریکامنعقدشدکه بموجب آن تنها طی ۴ سال اولیه قرارداد،ایران ملزم به واردکردن قریب به ۲۴میلیارددلاراسلحه وکالاازآمریکاگردید. البته این قراردادشامل مبادلهٔ چندمیلیارددلاری نفت بااسلحه وسفارش جداگانهٔ خریدهٔنیروگاه اتمی ازآمریکانبود.امادرمجموع جالب اینجاست که درهمین دوران بجزدریکی دو مورداستثنائی (وازجمله قراردادشاه ـ کیسینجر)میزان صادرات آلمان غربی به ایران حتی از صادرات غیرنظامی آمریکا بیشتربود ودراصل ایران به بزرگترین مشتری آلمان غربی درکشورهای" جهان سوم" بدل شدوکماکان تاامروزهم این جایگاه راحفظ کرده است.حجم سرمایه گذاری های خصوصی ژاپن درایران بعدازسال ۱۳۵۲ازحجم سرمایه ـ گذاری های خصوصی آمریکافزونی گرفت.

۷ـ یوهانس ویلته رین،رئیس وقت صندوق بین ـ المللی پول یکی ازاساسی ترین راه حل ها برای بهبودموازنهٔ پرداخت کشورهای صنعتی و"درحال توسعه" رادریافت اضافه درآمدکشورهای تولید ـ کنندهٔ نفت اعلام کرد.

دنباله ازصفحهٔ ۲۴

سبزها

علیرغم اتحاد پایه‌ای معینی که بر حول برنامه پائیز وجود داشت، همه این رهبران رسمی، یك طبقه و یك نظرگاه طبقاتی را نمایندگی نمیکردند. توافق رهبران مختلف سبزها با این استراتژی اساساً برپایهٔ موضع طبقاتی آنان-که در قبل شرح داده شد-بود. آنان (یاحداقل اکثر آنان) صادقانه مخالف موشکها بودند. بااین وجود آنها اساساً علیه سیستمی که این موشکها زائیده آنند نیستند. آنان از جنگ جهانی در وحشتند، ولی از شورشی همه گیر علیه منشاء چنین جنگی نیز در وحشتند.

این موضع باعث میشود که آنان به برخی تصورات واهی که بطور فزاینده‌ای خطرناکتر میشود دچار شوند. علاوه براین، یکی از این تصورات این است که جنگ اتمی بخاطر ماهیّت ویران کننده‌اش، بنفع امپریالیستها نیست، یا حداقل در منافع ملی امپریالیستهای آلمان غربی نیست. و چنانچه آنان به غیر منطقی بودن اعمالشان واقف میشدند چه بسا که اکثریت آنان را میشد از راه خود بازگردانید. جنبش توده‌ای، برای این رهبران اهرمی است که با آن قسمت بحد کفایت بزرگی از طبقه حاکمه را میتوان جدا کرد، برای اینکه سیر امور را به یك مسیر منطقی بیاندازد.

بااین نقطه نظر - همراه با اعتقاد محکم به دمکراسی بورژوائی - برای جنبش علیه موشکها فراخواندن جریان ذهنی عمدهٔ جامعه آلمان غربی اهمّیت بسیار یافت. (حقیقتاً، تانیمهٔ تابستان تعداد آراء، مبیّن مخالفت اکثریت با استقرار موشکها بود.) میبایست این مخالفت را قابل قبول و بی خطر نگهدارند. میبایست آنرا بعنوان مدافع واقعی منافع ملی آلمان جلوه‌دهند بدون اینکه شوونیسم امپریالیستی که اذهان عامه آلمانی را مسموم میکند بزیر سؤال برود. راه حل "عملی" و "واقعی" که بآن امید بسته بودند این بود که اکثریتی از احزاب بورژوائی درون پارلمان را مجبور به رأی دادن علیه استقرار موشکها کنند.

این استراتژی در واقع چیزی جز یك طرح واهی نبود. بورژوازی کاملاً قادر بود که منافع ملی خود را بدون کمك سبزها تشخیص دهد و نتیجهٔ مباحثهٔ پارلمانی هرگز مورد تردید نبود. در واقع تمام هدف این مباحثه، انحراف جنبش توده‌ای و جلوه بخشیدن به دمکراسی آلمان و همزمان، مستقر کردن موشکها بود.

باید بخاطر داشت که تا اواخر ۱۹۸۲ تمام احزاب درون پارلمان (سبزها هنوز در پارلمان نبودند) موافق موشکها بودند. فقط پس از خروج ح.س.آ. بود که دولت، ریاکارانه در مورد موشکها "مردد" شد - زمانیکه دیگر مسئولیت استقرار آنها را نداشت: این کاملاً موافق با تشخیص ح.س.آ. (و بورژوازی در کل) بود که بهتر است رل "مخالف" را بازی کنند تا اینکه اعتبار باقیمانده‌شان را با ماندن در دولت از دست بدهند. بعلاوه انتخاب. صدراعظم دمکرات مسیحی، "کُل"، بیانگر رسالتی بود که بورژوازی برای موشکها میخواست.

وقتیکه حتّی بر رهبران سبزهاهم آشکار شد که تصمیم پارلمان یك نتیجهٔ مسلّم است، خیلی از آنها صحبت از این کردند که مبارزه را - حتی قبل از اینکه شروع کنند - باخته‌اند. آنها تنها امید دست زدن به عمل تحکیم پشت جبهه و زمینه چینی برای موفقیت در انتخابات آینده داشتند. هدف درازمدت آنان اینستکه آلمان غربی از ناتو بیرون بیاید یا حداقل روابط خود با بلوك جنگی غربی را محدود کند، همانگونه که فرانسه تحت رهبری دوگل کرد.

حزب کمونیست آلمان غربی (د کا پ)

برخورد اصلی ح.ك.آ. به استقرار موشکها نیز کاملاً عبرت‌آمیز است. برخلاف سبزها، موضع آنان در قبال این مسئله تا مقدار زیادی به استراتژیشان برای گرفتن قدرت بستگی دارد. در مجموع آنان موقعیتی درد ست راست رهبری سبزها اتخاذ کردند. اتحاد عملی و گاهاً سیاسی آنان با ح.س.آ. (در تمام اشکال مختلفش) بعنوان محور ح.ك.آ./ ح.س.آ. شناخته شد و مورد تنفر عمیق تمام آنهائی که می‌خواستند استقرار موشکها متوقف شود قرار گرفتند. این محور (با آنچه که میتوان جناح راست رهبری سبزها نامید، علیرغم تضادهایش با این "محور") قطب عمده "جنبش رسمی صلح" را تشکیل دادند.

اساس اتحاد محور شامل این بود که ا - جنبش باید تنها به یك مورد بسیار محدود - استقرار موشك‌های آمریکائی در آلمان - منحصر شود. این به "حداقل توافق" معروف گردید. اینکه ح.ك.آ. نمی‌خواست به سیاست پشت موشکهای اتمی "عاشق صلح" سوسیال امپریالیستها اعتراض شود قابل درك است. بااینحال، وقتیکه در تنگنا قرار می‌گرفتند، آماده بودند تا خط عمومی خود را من و من کنان ارائه دهند: "ما علیه موشکهای اتمی در شرق هم هستیم، ولی شرق نمیتواند خود را خلع سلاح کند مگر اینکه غرب تجاوزکار اوّل خلع سلاح شود".

ح.س.آ. از ح.ك.آ. درزمینه سکوتش درباره ماهیّت موشکهای اتمی در شرق پشتیبانی کرد، زیراح.ك.آ. از ح.س.آ. در زمینه دیگری - و مورد مهمتری برای کُل بورژوازی - پشتیبانی کرد، و آن اینکه نقش آلمان غربی در ناتو و در رابطه با بلوك امپریالیستی غرب در مجموع نباید مورد اعتراض قرار گیرد (چه برسد به ماهیّت سیستم اجتماعی آن). این ممکنست تا حدّی بنظر عجیب بیاید، از آنجا که سعی شوروی بطور کلی این بود که در بلوك غرب شکاف بیاندازد یا حداقل تا حدّ امکان درون آن تضاد بوجود بیاورد. بااین حال رابطهٔ بین آیند و وقتی درك میشود که در نظر بگیریم از طرفی مستقر نشدن موشکها ضربه‌ای جدی به ناتو است - صرفنظر از اینکه آیا این هدف آگاهانه جنبش ضد موشك اتمی بود یا نه - از طرف دیگر در این مقطع مسئله ناتو برای استراتژی ح.ك.آ. برای قدرت گیری مهم نیست و حتی ممکن است در این زمان زیانمند باشد. (۳)

این استراتژی خود را بر یك تغییر بالقوه در توازن جهانی قدرت امپریالیستی بنفع بلوك تحت رهبری شوروی استوار میسازد. طرق این تغییر از جمله مستقر شدن تعداد بیشماری لشکر در چند میلی مرز شرقی است. استراتژی ح.ك.آ.، همچنین یك پایهٔ اجتماعی را میطلبد (هرچند که بران تکیه نمیکند). هدف ح.ك.آ. بخشی از پایه اجتماعی امروزی ح.س.آ. است، از جمله بخشی از طبقهٔ کارگر در صنایع و مشاغل دولتی مثل ادارهٔ راه‌آهن و پست، که حقوق بیشتری میگیرد. آنچه که ح.ك.آ. میباید عرضه کند یك آلمان متحد شده در یك "دولت

"کارگری" است که "بطور منطقی" اداره میشود و در آن شغل و خدمات اجتماعی پایه‌ای وجود دارند و رفاه کارگران بمثابه هدف دولت رسماً تقدیس میشود. و از همه مهمتر، آنچه عرضه خواهد شد منافعی در نظم جهانی بعد از جنگ در تحت نفوذ سوسیال امپریالیسم است. چیزی که برای آلمان (در اینجا آلمان غربی) مطرح میشود این شانس است که برای اوّلین بار در کنار برندهٔ جنگ جهانی امپریالیستی قرار دارد. یک جامعهٔ اساساً جدید هرگز وعده نشده — و آنچیزی نیست که این کارگران (حداقل برای حال) بدنبال آنند.

بعلاوه این یک آلمانِ آلمانی خواهد بود. نه آن آلمان آلوده به زرق و برق فرهنگ موسیقی پاپ و مک‌دونالد که امپریالیستهای آلمان غربی اجازه داده‌اند تا ارزشهای سنتی آلمانی را تباه کند. جمهوری دمکراتیک آلمان (آلمان شرقی) مدتهاست که نقش پاسدار و محافظ فرهنگ آلمان را دارد — شیللر، گوته، برامس و بتهوون احترام رسمی بیشتری از آنچه که لنین داشت بدست آورده‌اند. ناسیونالیسم آلمانی از اجزاء مهم در نوع کمونیسم گولاشی آنهاست. بجای دعوت به انقلاب پرولتری جهانی بر پرچم ح.ک.ا. این شعار نوشته خواهد شد: "نظم، کار زیاد و اطاعت".

پایهٔ اجتماعی برای چنین خطی آمادگی و نیاز مواجه شدن با مسئلهٔ ماندن یا خارج شدن از ناتو را ندارد. مسئله در وقت مناسب بسیار صراحت مطرح خواهد شد و طرح آن در زمان حال نه تنها جدل بوجود خواهد آورد بلکه به اختلاف آشکار با ح.س.ا. خواهد انجامید. در حالیکه همانگونه که معاون صدر حزب کمونیست آلمان گفت: "اتحاد عمل با سوسیال دمکراتها" نقطه مرکزی جنگ ما برای صلح است".

۲ — ح.ک.ا. عمیقاً با ح.س.آ. موافقت کرد که اعتراضات باید منظم ترین نوع باشند. آنها نه تنها می‌خواستند اتحاد خود را برای رجوع به جریان عمدهٔ ذهنی و غیره حفظ کنند بلکه از تأثیر بالقوه جریانات بر پشت جبهه مطمئن (چنانکه بود) خود، اگر شرایط از کنترل خارج میشد، می‌ترسیدند. این جنبشها راههائی برای گذر از مرزها — حتی مرز میان بلوکها — دارند. آلمان شرقی فعلاً تولد یک جنبش ضد جنگ خارج از کنترل مقامات را تجربه کرده است. آنچه که جوانان سرکش شرق و همانطور کارگران میکردند — چگونه تحت تأثیر یک تصادم عظیم نیروهای اجتماعی قرار میگرفتند — مانند یک ژوکر در دست سوسیال امپریالیستها بود (و باقی میماند). آنها از بی نظمی در غرب خوششان میاید، ولی تا درجه‌ای.

محاصره و سرکوب

بورژوازی آلمان غربی از قابلیت اشتعال شرایط و جرقه‌های آگاهی سیاسی که از طریق استقرار موشکها زده میشد کاملاً آگاه بوده و پاسخ آنان محاصره و سرکوب بود. محاصره باین معنی که هرکاری بکنند تا اعتراض اجتناب ناپذیر توده‌ای را نه تنها از زاویهٔ تاکتیکی در مناسباتی قابل قبول، بلکه از نظر سیاسی در چنان مناسباتی نگهدارند که آن تعهدات اساسی که میلیونها نفر را اسیر منطق و آلترناتیو امپریالیستی کرده است بزیر سؤال نرود.

تمایلات ناسیونالیستی و "خود مرکز بینی اروپائی" تا نهایت بکار گرفته شدند. مطبوعات، مناسبترین "سخن گویان" را رو کردند. سیاستمداران همهٔ احزاب از آمال خود برای صلح و نیاز به کاهش سلاحها بحدّ تهوع‌آوری سخنان بی پایان گفتند. این یک پروسهٔ دمکراتیک خواهد بود. تصمیم در مجامع طبقه حاکمه گرفته شده و حال بحث، مناظره و حتی کمی اختلاف عقیده خواهد بود و بعد آنطور که درخور دمکراسی است، خواست دولتی که بطرز دمکراتیک انتخاب شده اجراء خواهد شد و موشکها مستقر خواهند شد.

یک عنصر کلیدی در این محدودیت رفتن ح.س.ا. به صف مخالفین (پس از ده سال حزب حاکم بودن) بود. این حزب باسم حزب "شاید موشک" شناخته شد. هرچند همانطور که اشاره شد، هرگز بروشنی علیه موشکها نبود و هرگز هیچ آکسیونی را حتی در طول "هفته صلح" اکتبر صحه نگذاشت. ح.س.ا. (و نیروهای درون ح.ک.ا. که متحدش بودند) خود را بعنوان آلترناتیو "صلح دوست و منطقی" وانمود کردند. همانطور که هنری تانر در اینترنشنال هرالد تریبیون ۸۳/۱۰/۲۶ نوشت: "رهبری حزب که مردد بوده است. تصمیم به داخل شدن و در صورت امکان گرفتن رهبری جنبش صلح گرفته است. این بخشی از یک قدم حساب شده بطرف چپ از جانب حزبی است که در طول آخرین سال در قدرت بودنش و توسط سبزها در طرف چپش از دور خارج شده و ارتباط با اعضاء تشکیلات جوانان و اتحادیه‌های کارگری خود را همانگونه که انتخابات ماه مارس نشان داد از دست داده است".

سرکوب واضح بود و بجا! قوانین تظاهرات محکم شدند. علاوه بر طرحهای مشترک با رهبران رسمی پلیس بطور وسیع حضور یافت. تیوسامر Theo Summer یکی از مفسرین برجسته بورژوازی (با اعتباری بعنوان یک لیبرال) از جانب طبقهٔ حاکم صحبت میکرد در اوائل سپتامبر، در نشریه Dissent هشدار داد: مادام که اعتراض در محدودهٔ مقرر ممکن است، جنبش ضد موشک بخود جرأت تبدیل شدن به زمینه‌ای برای تولد "انقلاب" را نخواهد داد. کوششهای عملی برای ممانعت از استقرار چیزی کمتر از "خیانت به دولت" نخواهد بود و با آن بر این اساس رفتار خواهد شد.

طبقهٔ حاکم برای اینکه در بهترین موقعیت برای سرکوب و کنترل وقایع جاری باشد، یکی بعد از دیگری به اقدامات تاکتیکی دست زد. بخشهای مبارزتر ضد امپریالیست آگاه و انقلابی جنبش توده‌ای هدف "جانی قلمداد کردن" قرار گرفتند. مجله "رادیکال" برلین، مجله‌ای پر اهمیت در میان این نیروها، مورد حمله قرار گرفت و دو نفر که در ارتباط با این نشریه بودند بجرم "کمک به یک تشکیلات تروریستی" زندانی شدند.

در همین بین توجه مخصوصی به کارگران خارجی، باصطلاح "کارگران میهمان"، رادیکالترین و از لحاظ سیاسی قابل انفجارترین بخش کارگران در آلمان مبذول شد. در کنار مراقبت، آزار روزافزون و حتی تحریم گروههای سیاسی در بین این کارگران، بخصوص ترک ها، مقامات قوانین عادی رد

---

۳) باید توجّه شود که شرکت ح.س.آ. در جنبش ضد موشک بر این نظریه بنا شده بود که این جنبش موفق به متوقف کردن استقرار موشکها نخواهد شد. از نظر ح.س.ا. وحدت در ناتو واقعاً از جانب این جنبش تهدید نمی‌شد و بنابراین وظیفه اصلی، کنترل کردن خسارت به سیاست داخلی بود.

تمدید ویزا و استرداد ترك ها به ترکیه را بخاطر فعالیت سیاسی در آلمان غربی شدت بخشیدند. در عین حال که ترکه را خوب بکار بردند، وحشت و ناتوانی ریشهای طبقه حاکم پوشاندنی نبود. تصمیم دادگاه عالی المان غربی در بهار ۱۹۸۳ باعث تعویق یك سرشماری کشوری طرح ریزی شده، Volkszahlung، گردید. این باصطلاح سرشماری در حدّ یك پیگرد خانه به خانه برای کارگران خارجی بدون مدارك و کوششی برای کامپیوتری کردن سوابق اقامت هر شخص در المان غربی، بویژه مراقبت از بخش بالقوه غیر وفادار اهالی بود.

این سرشماری مخالفت وسیعی را بلند کرد، از جمله یك جنبش تحریم با پایهٔ وسیع توده ای. این جنبش غیر قانونی اعلام شده بود و جرم ها و جریمه‌های اولیه وضع شده بودند که بورژوازی باین نتیجه رسید که چنین سختگیری خاص در ان زمان مشخص فقط یك تاکتیك بد است. باین جهت که این کار دقیقاً قشری را که طبقهٔ حاکمه می خواست در صورت توفیق در استراتژی ایزوله کردن نیروهای مبارزتر در طول پائیز ـ درمیان قیود مخالفت محترمانه نگهدارد، ضربه زده و بیزار می کرد.

آتونومی ها

این نیروها، حداقل بومی ها، به آتونومی معروفند (هرچند که همهٔ انها خود را باین نام نمی خوانند). اتونومی ها بیش از هر چیز محصول خیزش بین المللی در ۱۹۷۹ـ۱۹۸۰ که با انقلاب ایران و نیکاراگوئه مشخص شد و درعین حال ناظر بر افزایش تشنج بین دو بلوك امپریالیستی و تشدید تدارکات جنگی بود، می باشند. وقتی این با سقوط کامل جنبش مارکسیست ـ لنینیستی آلمان غربی (که با اکونومیسم و رویزیونیسم از درون پاشیده می شد) متعاقب کودتا در چین جمع می شود، تعجب اور نیست که چنین جریانی که از مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون سرچشمه نمیگیرد، سربرآورد.

اتونومی ها گرایشی سیست، تحت تأثیر فرمهای مختلف آنارشیسم مارکسیسم، رویزیونیسم و ضد امپریالیسم می باشد. آنان سیستم امپریالیستی را منبع ستم و استثمار میدانند و سوسیال پاسیفیست نیستند. یکی از اصول مهم انان پشتیبانی ازمبارزات مسلحانهٔ رهائی بخش است. بهرحال از انجا که انان شوری و تجزیه وتحلیل پیشرفتهای عینی را از اصل رد میکنند، درکشان از امپریالیسم کم و بیش غیر علمی است. انها فقط باین دلیل المان غربی امپریالیست می دانند که تحت سلطه یا دنبالچه امپریالیسم امریکاست. در قبال شوروی احساسات مختلطی دارند ـ "هرچقدر هم که بد باشد، به جنبشهای ازاد یبخش کمك می کند". تعداد کمی درك می کنند که طبقهای امپریالیستی در آنجا حکومت می کند. این به انواع مختلف رویزیونیسم فوق "چپ" طرفدار مسکوامکان گسترد ن نفوذ و اعتبار می دهد. به عنوان یك نیروی اجتماعی، اتونومی ها عمدتاً، اگر چه نه منحصراً، از طبقات میانی هستند. بعنوان یك جریان سیاسی، تأثیر مهم و مثبتی برجنبش‌های اجتماعی مختلف در چند سال اخیر از جمله جنبش اشغال کنندگان خانه‌های خالی Squaters دربرلین و دیگر نقاط، مبارزهٔ ضد باند غربی فرودگاه (علیه امتداد باند فرودگاه فرانکفورت برای افزایش کارائی نظامی ان) وجنبش ضد هسته‌ای داشته‌اند.

قدرت اتونومی ها در طرح صریح مسئلهٔ سیستم امپریالیستی، ارتباط مبارزه در کشورهای امپریالیستی با مبارزات رهائی بخش ملی و نیاز اقدام مستقیم علیه دولت و ارگانهای مختلف متخصص از افراد مسلح بوده است. ضعفشان اینستکه بعنوان یك گرایش امکان وقوع انقلاب در کشورهای امپریالیستی بویژه آلمان غربی را، هر چند که برخی خواست و هوعش را دارند، نمی بینند. بعلاوه انان درك نمی‌کنند که حتی در آلمان غربی یك قشر تحتانی پرولتاریا وجود دارند که عمده پایهٔ اجتماعی خط پرولتری است. البته دیدن این پایهٔ اجتماعی پرولتری وقتی دنبال ان نمی گردی، مشکلتراست.

پایان کلام، چشم انداز انان برای آلمان غربی اغلب تا حدّ کمك بهمبارزات رهائی بخش ملی از طریق آکسیونهای مشخص و همزمان با ان ساختن یك "شکل زندگی مقاومت" که تعداد وسیعی از مردم را به صفوف خود خواهد اورد و یك روز در موقعیتی خواهد بود که بورژوازی را مضمحل کند، پائین میآید. در واقع، قصد باطنی هرچه باشد، این عوامل باین معنی است که اینان رادیکال ترین مخالفین در چهار چوب سیستم حاضر می باشند.

در اوائل ۱۹۸۱، وقتی جنبش ضد جنگ پا می گرفت، درك آن و چگونگی تشریح، آن برای اتونومی‌ها مشکل بود. انان با کم بها دادن جدّی به خطر جنگ جهانی، تدارکات جنگی بلوك غرب را عمدتاً علیه کشورهای تحت ستم می بینند. تا حدّی که جنبهٔ میان شرق و غرب این تدارك درك می شود، انرا کوششی از جانب بلوك تحت رهبری امریکا برای ترساندن شوروی از "پشتیبانیش" از جنبشهای رهائی‌بخش ملی ارزیابی می کنند. انان تدارکات جنگی بلوك شرق را پاسخی دفاعی به تدارکات غرب می بینند و به انکار نیاز و منافع بلوك روسی در جنگ جهانی تمایل دارند. به طبقهٔ حاکم المان غربی با دیدی مشابه ـ چنانکه قبلاً اشاره شد نه بعنوان امپریالیستی با اصالت می نگرند.

از چنین دیدگاهی جنبشی را که زاده تدارکات امپریالیستی برای جنگی است که واقعاً در شرف وقوع نیست چگونه باید ارزیابی کرده و تشریح نمود؟ بجای کمك به افشاء آنچه که می تواند عظیم ترین جنایت تاریخ باشد و بجای استفاده از موقعیتی که بدلیل کشیده شدن میلیونها نفر به زندگی سیاسی بدست امده، گرایش اتونومی ها را بعنوان یك کلیّت (هرچند نه بدون استثناء) با کم بها دادن به خطر مطروحه و هم به بحران عمیقی که سیستم امپریالیستی را در برگرفته به این خیال واهی که گوئی چیزی غیر از جنگ جهانی مطرح است کشاند.

در این ارتباط و همانقدر گیج کننده برای انان، تغییر برجسته در چشم انداز سیاسی بود: جائیکه در گذشته، هزاران نفر از اتونومی ها بودند که تأثیر زیادی بر دهها هزار نفر در جنبش توده ای اعمال می کردند. حال دهها هزار فعال زیر دیگر پرچم ها و رهبریها بودند که بر میلیونها نفر اعمال نفوذ می کردند، با مبارزهٔ مسالمت امیز بعنوان ستون کلیدی پلاتفرم. در واقع یکی از بزرگترین ضعفهای سیاست "غیر سیاسی بودن" اتونومی ها ناتوانی آنان در پیش بینی، و بنابراین ناتوانی در امادگی برای این چنین شرایطی که میلیونها نفر به زندگی سیاسی کشانده شده اند، می باشد. نتیجه اینکه، زمانیکه خطرات واقعاً بالا گرفت انها ظرفیّت خود را برای ایفای

نقش رهبری بدیگران واگذار کردند . در مقابله با این برخورد ، اتونومها مایلند که مبارزه با امپریالیسم درون سنگرهای امپریالیستی را بسه وارد آوردن خسارت مادی از درون شکم جانور تنزل دهند . بنابراین آنها هرگز مبارزه برای افکار عمومی که در اطراف بحران موشکها پیش رفت را واقعاً نفهمیدند . آنها عاقبت به این دروان درزدن افتادند : ازطرفی فکر می کردند که تنها طریقی که جنبش ضد جنگ ممکنست " رادیکالیزه" بشود در مبارزه بر سر تاکتیکها خواهد بود، بدون اینکه مضمون سیاسی مواضع مختلف در ارتباط با تاکتیکها را واقعاً درك کنند . آنها تبدیل کردن سئوال مبارزه قهری یا مسالمت آمیز بعنوان یك خط فاصل که علیرغم اهمیتش بر سؤالات اساسی دیگری سرپوش می گذاشت، باشتباه درغلطیدند . همه اینها باعث شد که آنان قادر نباشند مبارزه سیاسی لازم را ادامه دهند .

عکس العمل نسبت به آنچه که دیوار سنگی غیرقابل نفوذ رفرمیسم و پاسیفیسم حاکم بر جنبش ضد موشکها بنظر می آمد، باعث پا گرفتن تمایل به بی توجهی به مبارزه علیه استقرار موشکها شد . بهر حال ، تضادهائی که به گرد ورود موشکها متمرکز شده بود و نیروهائی که به این دلیل به حرکت درآمدند ازجانب هر کسی که می‌خواست از نظر سیاسی فعال بماند غیر قابل احتراز بود . بنابراین در میان نیروهای آتونومی پشتیبانی از مبارزه (که تصور می شد تا بعد از پائیز ادامه یابد) برای مداخله در حمل و نقل مهمات امریکائی از بندر برمرهافن Bremerhaven به نیروهای نظامی امریکا در سراسر آلمان غربی ، روبه رشد گذاشت . گفته شد که این پشتیبانی " چوب لای چرخ " ماشین جنگی ناتو خواهد گذاشت — در اینجا حداقل بسیاری از اتونومی ها استدلال می کردند که سیاست و تاکتیکهای رادیکالتری می توانند پیش کشیده شود .

آمادگی برای پائیز

" پائیزداغ " درواقع در ماه ژوئن درشهرکرفلد Krefeld آغاز شد . این نقطه ازجانب حکام آلمان غربی و آمریکا برای جشن گرفتن ۳۰۰ سال " دوستی " آمریکا — آلمان انتخاب شده بود باین خاطر که اتحاد بزرگ بین این دو امپریالیست را به دنیا نشان دهد و با موج اعتراضات ومخالفت علیه استقرار موشکهای جدید کروز و پرشینگ-۲ که به ابعاد بی‌سابقه‌ای رسیده بود و می رفت تا سراسر دورنمای سیاسی را درهم بشکند ، مقابله کند .

کرفلد شاید باین دلیل برای این جشنهای ارتجاعی انتخاب شد که " فراخوان کرفلد " از آنجا آغاز شده بود . این نامهٔ اعتراضی علیه استقرار موشکهای جدید از جانب تعداد وسیعی از هنرمندان ، نویسندگان ، دکترها، هنرپیشگان واکادمیسین ها امضاء شده بود و بیش از ۴ میلیون امضاء دیگر را نیز داشت .

زمانیکه ضد تظاهرات سازمان یافته از جانب نیروهای جنبش ضد جنگ با آرامش و کاملاً بدور از مراسم رسمی جریان یافت، اتونومی ها با بوجود آوردن یك واقعه بین المللی وقتی تعدادی از آنان موفق شدند که صف پلیس را شکسته و ماشین حامل معاون ریاست جمهوری امریکا ، جورج بوش را سنگسار کنند، جشن جنگی امپریالیستها را خراب کردند . برخی شخصیتهای برجسته که کارشان مشخصاً تعیین یك چهارچوب برای وقایع پائیز بود ، سریعاً آتونومی ها را محکوم کردند . پترا کلی PetraKelly از حزب سبز اعلام کرد : " آنها پانك بودند . آنان هیچ رابطه‌ای با جنبش صلح نداشتند آنها پانك بودند، همین " .

در پاسخ به وقایع کرفلد ، بعنوان بخشی از تدارك عمومیشان برای پائیز، رهبران جریان عمدهٔ (main stream) جنبش رسمی صلح در اوائل سپتامبر پایگاه آمریکا در موتلانگن Mutlangen را بطور سمبولیك محاصره کردند . موتلانگن قرار بود محل استقرار اولین پرشینگ-۲ ها باشد و هدفی مناسب برای اعتراضات بود . ولی برای این نیروها ، طرق سمبولیك انجام این اعتراضات و سیاستی که توصیف می کرد مهمتر بود .

همه چیز مطابق نقشه — یعنی نقشه مشترك رهبران رسمی ، ارتش آمریکا و پلیس — پیش رفت . فعالیت در پایگاه به حداقل رسید و در طول محاصره تمام رفت و آمدها به پایگاه کاملاً متوقف شد . " شخصیتهای صلح " ، مثل گونتر گراس Gunter Grass و هنریك بال Henrich Boll و پترا کلی Petra Kelly وژنرال گرت باستیان Gen. Gert Bastian همگی حضور داشتند . مطبوعات در مقیاس وسیع برای تهیه گزارش از این " اعتراض تاریخی " جمع شدند . در خیابانی که حال مورد استفاده نبود در مقابل پایگاهی که حالا خالی بود به صف نشستند و پس از زمان مقرر شده پلیس مهربان که بهرحال با تظاهر کنندگان همدردی می کرد ولی مجبور بود کارش را انجام دهد آنها را برد . همهٔ نمایش بعنوان یك موفقیت تعیین‌کننده تلقی شد — و بعنوان خمیره‌ای برای آکسیونهای اکتبر .

وقتی بعضی از افراد حاضر در تظاهرات این بحث را راه انداختند که آنان برای متوقف کردن موشکهای جدید آنجا جمع شده‌اند و بازی چاراد ز Charades * سودی ندارد، مشکل کوچکی پیش آمد . آنها می خواستند تظاهرات را به شهر شوابیش گموند Schwabisch Gemond . در همان نزدیکی کشانده و راه ورود به قرارگاه آمریکائیها را ببندند، چرا که پایگاه در تعطیلات آخر هفته بسیار خلوت بود ، یك مجادله شدید در گرفت . " شخصیتهای صلح " که قادر نبودند بگویند که هدف آکسیون ایجاد درگیری نبود، عمداً اینگونه بحث کردند که چنین کاری اهالی شهر را " بیزار " خواهد کرد . این نوع استدلال در پائیز بصورت یك تم بسیار آشنا در آمد .

با اینهمه، وقتیکه برخی تصمیم گرفتند علیرغم اینکه ستارگان مطبوعات موافقت کنند یا نه، به شهر بروند، یك سازش صورت گرفت، یك دسته به سربازخانه‌ها فرستاده بشود ، ولی آکسیون فقط یك یا دو ساعت می تواند بطول انجامد . مطبوعات به این " لکه " برانچه که در نظرشان یك نمایش تمام عیار بود بهائی ندادند .

اعتراض ماه اکتبر

اعتراض ضد موشکها در " هفته‌صلح " به اوج رسید و با آکسیونهای محلی و تظاهراتهای توده‌ای در شهرهای سراسر آلمان غربی از ۱۵ تا ۲۳ اکتبر ادامه یافت . در ارتباط با این وقایع باید چند نکته را در نظر داشت :۱- این اعتراضات بسیار وسیع بودند . بیش

از یک میلیون و شاید نزدیک به ده میلیون نفر در آنها فعالانه شرکت داشتند که نشانگر عمق و وسعت بحران سیاسی بود که بحول موشکها وجود داشت. ۲- تعداد بسیاری عمدتاً از طبقات میانی به تظاهرات کشیده شده و با خیالات واهی بورژوا دمکراتیک و با یک ناسیونالیسم "آلمان را نجات دهید" آلوده شده بودند. بطور کلی، این اعتراضات تحت رهبری جریان عمدهٔ ذهنی عناصر رفرمیست و در چهارچوب قابل قبول بورژوازی باقیماندند. ۳- ابعادی که امور از حد "آبرومند" خارج شدند، چه از نظر سیاسی و چه تاکتیکی، بمراتب عظیم‌تر از آنچیزی بود که مطبوعات بورژوازی می توانست بپذیرد. "هفتهٔ صلح" بهیچوجه مسالمت‌آمیز نبود. چندین هزار نفر دستگیر شدند و در دهها آکسیون بزرگ و کوچک پلیس چماق‌دار که با لوله آب پشتیبانی می شد با تظاهر کنندگان درگیر شد. ۴- عدم حضور یک حزب پیشگام طبقه کارگر که بحول یک خط کمونیستی انقلابی تشکیل شده باشد بطور دردناکی مشهود بود.

بورژوازی در حالی که قادر شده بود تا در "هفتهٔ صلح" در مجموع بر همه چیز مسلط باشد، هنوز موفق به مستقر کردن موشکها نشده بود. جنبش به کجا می رفت؟ به نوعی، یک خلاء سیاسی بوجود آمد. با توجه به سناریوی "عمده رهبران صلح" (و طبقهٔ حاکمه)، تئاتر پایان یافته بود. تا حد زیادی مردم آرام مانده بودند و صدایشان را بگوش همگان رسانده بودند. تنها کاری که اکنون باقی می ماند که بخانه بروند و منتظر تصمیم سیاستمداران، دولتمردان و ژنرالها بمانند. هیچ آکسیون دیگری طرح ریزی نشده بود.

ولی برای دهها و هزارها نفر، شامل خیلی از آنهائیکه تاکنون بدرجات مختلف تحت نفوذ رهبران رسمی بودند، تصمیم قدرتمندان بسیار روشن بود و برای آنها نکته این نبود که صدایشان بگوش برسد، بلکه می خواستند موشکها و جنگ آینده را متوقف سازند.

محاصرهٔ برمرهافن

در زمینه تاثیرات عمومی بر نیروهای رادیکال، شاید مهمترین عمل در پائیز بستن راه تسهیلات بندری ارتش امریکا در برمرهافن در شمال المان غربی، که توسط نیروهای مختلف آتونوم اعلام و سازمان یافت بود. علیرغم اینکه تصمیم داشتند تمرکز بر سر موشکها نبوده، بلکه در مورد حمل و نقل مهمات باشد، این نیروها احساس کردند که باید اعلام یک آکسیون عمده در طول "هفتهٔ صلح" بنمایند ــ آکسیونی که در عینیّت بخشی از اعتراض علیه موشکهای جدید شد. بدلیل نیروئی که مبتکر آن بود، این آکسیونی بود که احتمال از کنترل خارج شدنش بسیار زیاد بود، خطر جدّی از دست در رفتن اوضاع با یک اثر واگیردار وجود داشت.

بورژوازی آماده نشان دادن قدرت بمقیاس وسیع شد. حتّی مؤثرتر از این، تدابیر محور ح.س.ا ــ ح.ک.ا. بود که در جلسهٔ منطقه‌ای، جائیکه در مبتکرین طرح سعی در گرفتن پشتیبانی وسیعتر برای برمرهافن بعنوان هدف داشتند، اوّل با این طرح مخالفت کرد. وقتیکه نیروهای محور دریافتند که توانائی متوقف کردن طرح را ندارند، نه تنها بآن پیوستند، بلکه برای در دست گرفتن آن اقدام کردند. در نتیجه، ۵۰۰۰ نفر که مستقیماً بزیر پرچم آتونوم ها آمدند خود را در محاصرهٔ سیاسی و فیزیکی تعداد دو یا سه برابر خود شان که تحت رهبری یا حداقل بدنبال رهبری عمومی محور ح.س.ا ــ ح.ک.ا بودند یافتند.

علیرغم چند درگیری سخت چه از زاویهٔ سیاسی و چه تاکتیکی، آکسیون در چهارچوب "محترمانه" نگهداشته شد. آتونومی ها در تبدیل نداشتن رهبری و تشکیلات به یک پرنسیپ (بگ ریم از نداشتن یک خط سیاسی متحد) موجب عدم موفقیت آنان در شکستن محاصره بود. بنابر این در حالیکه در آغاز کار نفراتشان هزاران بود، قادر به متحد کردن صفوف خود برای قاطعانه عمل کردن نشدند. در اینجا، کلیّت کوچکتر از مجموعه بخشهای خود شد. ناتوانی آنان در درک مرکزیت مبارزه سیاسی در چنین شرایطی باعث شد باور کنند که عمل جنگجویانه به تنهائی می تواند دیگران را جذب یک دورنمای رادیکالتر کند. عمل جنگجویانه هیچ اشکالی ندارد ــ در حقیقت بسیار هم لازم است ــ ولی عمده یا تنها رکن جذب مردم به یک دورنمای انقلابی نیست. برای اینکار بسیار مهم است که با خطوط و برنامه های سیاسی دیگر مبارزه شود. نشان داده شود که منافع چه طبقه ای را نمایندگی می کنند، و آنها را با برنامه تنها طبقه‌ای که منافعش چیزی مگر محو کامل امپریالیسم (و همچنین طبقات اجتماعی) نیست یعنی پرولتاریای بین المللی مقایسه کند. البتّه چنین کاری در تحلیل نهائی فقط می تواند از طریقی کامل و همه جانبه وقتیکه یک حزب سیاسی نماینده پرولتاریا آنرا رهبری کند انجام شود.

در برمرهافن دورنمای واقعی برای جذب بسیاری از افراد تحت نفوذ محور ح.س.ا ــ ح.ک.ا. که صد درصد به حلقه سیاست آنها بسته نبودند (و نیستند) وجود داشت. این بوقوع نپیوست. نیروهای آتونوم از آکسیون برمرهافن بعنوان یک شکست سیاسی و تاکتیکی جمعبندی کردند، که بود. متأسفانه خیلی ها این نتیجه گیری را کردند که دیگر موردی برای تأثیر گذاری بر وقایع پائیز نبود. همه چیز بشدت پوشیده در رهبری رفرمیستی بنظر می آمد. بعضی حتّی شروع کردند تا به ضربه عظیمی که سه ماه قبل در کرفلد زده بودند، بخاطر دستگیریها و اتهاماتی که زده شد، بعنوان یک شکست نگاه کنند (و بورژوازی هنوز در قدرت بوده نبود؟). بالاخره، عده‌ای در میان این نیروها این تحلیل را اشاعه دادند که "پائیز" داغ توطئه‌ای طرح ریزی شده از جانب بورژوازی برای شناسائی و ضربه زدن به مخالفینش بود. همهٔ اینها تأثیری بسیار منفی در نقشی که این نیروی خاص در بقیه پائیز ایفا کرد داشت.

در آرامش کوتاهی که بدنبال "هفتهٔ صلح" آمد جمعبندیهای سراسیمه از هر گوشه برای گرفتن مرکز صحنه کوشیدند. بورژوازی از زیبائی دمکراسی جمع بندی کرد، برای رأی پارلمانی آماده شد و زمینه را برای استقرار موشکها آماده نمود. صف رفرمیستها در رهبری رسمی بدلیل اینکه "خوب جنگیده اند" بخود تبریک گفتند و از "زنجیر انسانی" نوظهورشان که در آن هزاران نفر بیش از صدها کیلومتر زنجیر میبندند در شگفت بودند ــ یک پراکندگی برخود تحمیل شده کامل. رفرمیستها با انگیزه‌های مختلفشان سعی کردند که امور را برای پائیز پایان دهند و برای اجرای استراتژیهای درازمدت خود آماده شدند. از همه مهمتر، بخشی از فعا‌ـ

لین از سمبولیسم و از عدم وجود یک مقاومت مصمم کاملاً خسته شدند. اینها عمدتاً گروههای محلی و منطقه ای بودند که مستقیماً در ارتباط یا تحت رهبری محور ح.ک.ا.۰/ح.س.آ.۰ یا رهبری سبزها نبودند و بطرف یک نوع صلح طلبی مبارز گرایش داشتند. مسئله صریح تر از همیشه مطرح بود: "پیشروی در کدام جهت؟"

گروه "جهان بدون امپریالیسم"

با ورود گروه "جهان بدون امپریالیسم" از امریکا، یک عنصر جدید مهم در صحنه سیاسی ظاهر شد. اینها یک گروه ۲۵ تا ۳۰ نفره ناهمگون بودند، که عمدتاً از میان افراد ضد سربازگیری اجباری، ضد سلاحهای هسته ای و جنبش فمینیستی، از میان دانشجویان وجوانان پرولتر بوده و توسط حزب کمونیست انقلابی امریکا زیر پرچم "به جنگ افروزی امریکا پشت کنید ــ به خط اول جبهه اروپا بیائید" رهبری میشد. این سیاستها در دو شعار گروه متمرکز بود:
"مرگ بر موشکهای پرشینگ و کروز و تمام تدارکات جنگی شرق و غرب"،
"جهانی بدون امپریالیسم، نه جنگ امپریالیستی".

جوانان این گروه با یک ذهنیت انترناسیونالیستی و بخاطر خواست درگیر شدن در این مبارزهٔ بسیار مهم بمیدان آمدند. ازاوّل روشن بود که حضور این نیروها با این نوع شعارها وتحت رهبری کمونیستها، تا حدّ مطرح شدن بعنوان یک قطب سیاسی انقلابی در جنبش ضد موشکها پیش میرفت.

این گروه بمحض ورود به المانغربی با فعالین فدراسیون کارگران ترک در المانغربی (آتیف) که کاملاً تحت تأثیر خط حزب کمونیست ترکیه (م.ل) میباشد، ملاقات کرده با آنان متحد شد. نه تنها خط سیاسی که بیانگر موضع پرولتاریای بین المللی بود بلکه به طریقی قدرتمند تر و تمرکز یافته تر از گذشته ــ پرولتاریای آگاه نیز وارد معرکه میشد.

۲۱ نوامبر: رأی به استقرار

کنفرانسی زیر نام کنفرانس ملّی صلح برای اوایل نوامبر فراخوانده شده بود. تغییر سریع شرایط و تغییر توازن نیروها اشتباه نشدنی بود. رهبران رسمی بخاطر بردن جنبش براه بیفایدهٔ مقاومت سمبولیک در جلسه عمومی مورد انتقاد شدید و مکرر قرار گرفتند. توانائی محور ح.س.آ.۰/ح.ک.ا.۰ برای استفاده از افراد متشکل خود برای کنترل امور فعلاً درهم شکسته بود چرا که توده ها "حرفهای تلخ" میزدند ونمیشد آنها را ترساند.

احساس اینکه رأی گیری ۲۱ نوامبر در پارلمان، کانون بعدی مبارزه بحول موشکها خواهد بود رشد میکرد، وقتیکه نیروهای مستقل روشن ساختند علیرغم اینکه کنفرانس در مجموع و (ک.ا.۰) آنرا تائید کنند یا نه در آن روز تصمیم به تظاهرات در بن دارند محور ح.س.آ.۰/ح.ک.ا.۰ با اکراه با این تصمیم همراهی کرد. هدف آنان بروشنی داشتن موقعیت بهتری برای کنترل و محدود کردن آن بود و نه برپائی آن. (٤)

نیروهای مخالف و موافق موشکها یکبار دیگر با هم روبرو میشدند و اینبار روز ۲۱ نوامبر، روزیکه قرار بود مُهر دمکراتیک تائید بر استقرار موشکها زده شود، میدان جنگ پارلمان بود. طبقهٔ حاکم قصد داشت برای مقاصد خود توجّه عمومی را براین مسئله متمرکز کند و بر نیروهای مخالف آنان ــ بخصوص نیروی پرولتاریای انقلابی ــ واجب بود که بر صحنه سیاسی ای که بورژوازی چیده بود سوار شوند. برای دامن زدن به مبارزه در چنین شرایطی همانطور که مائو گفت: "توجه داشتن به امور دولت" مهم است. نه باین معنی که مبدل به ابلهان پارلمان نشین شویم یا همیشه مبارزه را در پارلمان متمرکز کنیم، بلکه باین معنی که نمیتوان عرصهٔ سیاسی بورژوازی و اینکه در شرایط خاص و معینی تمرکز دادن مبارزه مستقیماً در ارتباط با پارلمان، ممکن است گسترش آگاهی انقلابی در میان توده ها را بیشتر کند را نادیده گرفت." در این مورد مسئله بیشتر ورود باین عرصه و محاصره کردن آن بود.

در آستانهٔ کنفرانس ملّی صلح، آتیف و گروه "جهان بدون امپریالیسم" و فعالین نشریه Fight Back (نشریه ای انقلابی که بین سربازان امریکائی مستقر در اروپا پخش میشود) مشترکاً فراخوانی برای ایجاد یک گروه ضد امپریالیستی در تظاهرات ۲۱ نوامبر بن انتشار دادند. لزوم سیاسی و هدف این عمل در فراخوان ذکر شده بود.

با انتشار این فراخوان یک بُعد جدید و انقلابی در گرداب وقایع مطرح میشد. در تعدادی از شهرهای عمدهٔ آلمان، اعضاء گروه "جهان بدون امپریالیسم" و پرولتاریای آگاه ترکیه این فراخوان را وسیعاً ومتهورانه به خیابانها، کافه ها، دانشگاهها و حتّی به کنگرهٔ سبزها بردند..... هیچ جائی مصون نماند.

دو مشخصهٔ برجسته در این فعالیت وجود داشت که هم جلب توّجه کرد و هم به مجادله دامن زد. یکی خط سیاسی پرولتاریائی مورد بحث بود. فراخوان میگوید: "این غلط است که با چنین مسئله ای (خطر جنگ جهانی ــ نویسنده) از زاویه منافع مردم هر کشور (بخصوص یک کشور متروپل امپریالیستی مثل المان غربی) برخورد شود. در عوض ما باید برای چیزی متفاوت و یک برخورد سیاسی انترناسیونالیستی از زاویه منافع مردم ستمدیدهٔ همه جهان برخیزیم". این چنین موضعی هم بسه

---

٤) نکته جالب در این مورد این بود که "محور" بهمراه بخشی از رهبری کشوری سبزها برای نقطهٔ بعدی تمرکز جنبش تصمیم گرفته بودند: اجرای یک Volksbefragung یا اخذ رأی آزمایشی. این اخذ رأی قرار بود ثابت کند که اکثریت مردم مخالف موشکها هستند و اینکه پارلمان بطریق غیر دمکراتیک عمل میکرد و غیره. از آنجا که تصمیم بگیرها در بن، هرگز چنین رفراندمی انجام نمیدادند (قانون اساسی آلمان "اجازه" چنین کاری را نمیدهد)، پیشنهاد به جنبش این بود که بیرون محل اخذ رأی انتخابات پارلمان اروپائی که قرار بود در ژوئن ۸٤ انجام گیرد صندوقهای رأی غیر رسمی بگذارند. آنها ۵۰۰ هزار کپی از شمارهٔ اول روزنامه برای رفراندم آزمایشی چاپ کرده بودند. علیرغم سعی بسیار، اینکار اصلاً بجائی نرسید. این نشانه دیگری بود بر اینکه وقایع به سرعت روی میداد و این وقایع فعلاً جنبش توده ای را به نوعی از چنگ رهبری "رسمی" در آورده بود.

مبارزه طلبیدن تعصب همه‌گیر و هم هوای تازه‌ای بود برای آنها که بـا گرایشات "خود مرکز بینی اروپائی" از جانب جریان عمده خفه میشدند .

مشخصهٔ دوم که واقعاً "بیسابقه بود"، نقشی بود که توسط پرولتاریای آگاه ترکیه ایفاء شد . البته در گذشته، در تظاهرات بمناسبتهای مختلف از جمله علیه تدارکات جنگی ، گروه‌های پرولتاریای ترکیه شرکت کرده بودند . اما تأثیر کامل اتخاذ و طرح یك خط سیاسی انقلابی درست در وسط سیاست اپوزیسیون "آلمانی"، بنا کردن این خط در میان بخشهای ترك و آلمانی بیك نسبت ـــ خلاصه، پیش آمدن پرولتاریا بعنوان نیروی سیاسی رهبری کننده ـ باین شکل در سالهای اخیر در آلمان مشاهده نشده بود .

تأثیر نقش این پرولتاریای آگاه هم صریح و هم عمیق بود . بسیاری از مردم برای اولین بار نقش بالقوه‌ای که این پرولترها قادر بودند در رتکامل سیاسی در خود آلمان ایفاء کنند را دیدند . وجود یك پایهٔ اجتماعی برای انقلاب در آلمان واینکه کارگران مهاجر بخش حیاتی این پایه هستند، برای دوست و دشمن نمایان‌تر شد . شرکت فعال کارگران آگاه ترکیه، بخش ضروری در ساختن قطب سیاسی بود که در فراخوان برای ایجاد گروه ضد امپریالیست خواسته شده است .

سرشاخ شدن دربن

۲۱ نوامبر در بن شکستی جدی برای طبقات حاکمه بود . وقتیکه چشم‌های جهانی بر تصمیم گیری دمکراتیك برای مُهر تائید زدن به معاهدهٔ خونین ناتو دوخته شده بود، رویای طبقات حاکم از یك جنبش ضد جنگ درهم شکسته و ضعیف و بچشم نیامدنی، در خیابانها فروریخت . از بد شانسی آنها، کمك حیاتی ارائه شده از جانب رهبران رسمی صلح برای کنترل اوضاع ، در آن مرحله بشدت کاهش یافته بود . در حالیکه این رهبران هیچ اقدامی برای بسیج مردم برای آنروز نکرده بودند و حال درباره "راه بندان" مجلس صحبت میکردند ـ از آن راهبندانها که "بان مایل" (محوطهٔ اطراف ساختمانهای دولتی ، جائیکه تظاهرات ممنوع است) ـ را برسمیت بشناسد. دیگران که کاملاً تجهیز و بسیج کرده بودند حال درباره "محاصره" صحبت میکردند .

و این یك محاصرهٔ حسابی بود . "جنگ بن" بر صفحه تلویزیونها و صفحات اول روزنامه‌های آلمان و حتّی جهان منعکس شد . از اول صبح ، وقتیکه هزاران نفر بدون توجه به "بان مایل" و رهبران رسمی، چارچوب اعتراض محترمانه را شکستند و روی کرسیهای پارلمانی مارش رفتند، طبقات حاکمه ناچاراً امید یك "روز عادی برای دمکراسی" را از دست دادند . جلوداران سیاسی طبقهٔ حاکمه ناچار شدند که از ترس در پس دیواری از پلیسهای ضد شورش که با گاز اشك آور و لوله‌های آب پشتیبانی میشدند پنهان شوند . آنها ساعتها با تظاهرکنندگان جنگیدند و کوشیدند که خیابانها را پاك کرده و محاصره را بشکنند . امّا بیفایده بود . چنین صحنه‌ای در تاریخ آلمان کم سابقه بود . برای اولین بار بـرای فرونشاندن "شهروندان" یاغی استفاده از شیلنگهای آب در پایتخت ضروری بود .

برخورد منافع اساساً متضاد، روشن بود . واضح بود که این اعتراض قصد نداشت سیاستمداران را مجبور کند که منافع ملی اکثریت را درست نمایندگی کنند، بلکه بیش از اینها خود آن سیاستمداران را و حکومتی که نمایندگیش را میکنند هدف قرار داد .

رابطهٔ معینی بین خط سیاسی و انتخاب تاکتیکها وجود دارد . اعتراض آرامی که رهبران رفرمیست جریان عمده امیدش را داشتند قطعاً چنان دورنمای سیاسی را هم ترویج میکرد . حتّی درحالیکه وقایع در بن داشتند از کنترل خارج میشدند، کارگزاران ك.آ. ضبط صوت به خیابانها آورده و سعی کردند مردم را به عقب نشینی از صف پلیسها و گوش کردن به مناظره در پارلمان که از رادیو و تلویزیون و از بلندگوهائی که اینان با خود حمل میکردند ! پخش میشد وادار کنند .

عمل اعضاء سبزها در پارلمان در روز ۲۱ نوامبر نمونه دیگری از این موضوع بود . برخی از آنها پیشنهاد کردند که بجای رأی دادن، که قطعاً بنفع استقرار موشکها بود، باید تمامی این کمدی را تقبیح کرده و به تظاهرات بپیوست. پیشنهاد آنان بعنوان "غیر قابل تعمق" سریعاً و صریحاً از جانب اکثریت رد شد . گذشته از هرچیز، آنان نسبت به کسانی که آنها را انتخاب کرده بودند مسئولیت داشتند تا رأی خود را در پارلمان بدهند . سبزها بارأی دادن آرام و اعتراض محترمانه خود نمایشی از ضعف ارائه دادند . اینکار همچنین بروشنی نشان داد که چگونه خرده‌بورژوازی بعنوان یك طبقه (که سبزها از نظر سیاسی نمایندگیش را میکنند) کاملاً از رهبری هرگونه مخالفت عمیق با امپریالیسم و جنگ جهانی‌ای که تدارك میبینند ناتوان است، حتّی اگر این خرده بورژوازی (یا بخشهائی از آن) و برخی از نمایندگان سیاسی‌اش را بتوان به پشتیبانی از راه حل پرولتری جلب کرد . (۵)

ولی درحالیکه سبزها درپارلمان بیرون خزیدن از آغوش بورژوازی را غیر ممکن میدیدند، گروه ضد امپریالیستی (با افراد آتیف و گروه "جهان بدون امپریالیسم" در مرکزیتش) در مرکز و در خط اول درگیری بود ؛ پرچم سرخی که توسط یك پرولتر ترك حمل میشد و پرچم بزرگ دیگری که برروی آن به زبانهای آلمانی، ترکی و انگلیسی نوشته بود "جهانی بدون امپریالیسم، نه یك جنگ امپریالیستی" مرکز توجه جهان شدند . این خط سیاسی واقعاً خصوصیّت عمده منظره آنروز بن شد . این نه فقط باین دلیل که حاملین این خط در صف اوّل بودند و یورش بر پلیس را رهبری میکردند و یا اینکه هزاران اعلامیه پخش شد ، بلکه همچنین و از همه مهمتر باین دلیل که پرولتاریا خود (کارگران ترك ـ نویسنده) بـا شیوه‌ای قاطع وارد صحنه سیاسی شده بـود .

---

۵) این با پیشرفتهائی که از پائیز ببعد ، زمانیکه در پارلمان در ایالت هسن Hessen سبزها علیرغم مقاومت شدید از جانب بخشی از پایه‌هایشان و حتی در میان رهبری‌شان وارد یك ائتلاف غیر رسمی با ح.س.د. شدند، بیشتر تاکید شد .

تأثیر انترناسیونالیسم پرولتری

تاثیر مادی این پرولترها که مروّج آن خط انترناسیونالیستی بودند که سیستم جهانی امپریا - لیستی را هدف گرفته بود، عظیم بود. این خط بر هزاران نفر از تظاهرکنندگان که عمدتاً از طبقهٔ متوسط بودند تأثیر قابل توجهی گذاشت. این بخصوص باین دلیل مهم بود که سیر وقایع عینی رأی - گیری برای موشکها برای انان روشن میساخت که تقاضای منطقی بودن از دولت و از باصطلاح "قدرتها"، پیش - روی بسوی جنگ را متوقف نمیکند. این مسئله آنها را به جستجوی نیروئی واداشت که بتوانند با ان برای دامن زدن به یك مبارزه راسخ تر متحد شوند. برخیها حس میکنند که پرولترها مانند آن ترکها واقعاً طبقهای هستند که هیچ نفعی در این سیستم ندارند و کمتر مستعد منحرف شدن از راه خود توسط نوای دلفریب توهمات بورژوا دمکراتیك که با امتیازات امپریالیستی شیرین شده میباشند. حتی خیلیها از طبقات متوسط واقعاً باور نمیکردند که پرولتاریا با مواضعی رادیکالتر از مواضع خودشان وجود دارد و یا توانائی درك اهمیّت مسئله مورد بحث و جواب گوئی بان را دارد. بنابراین نمونه زندهٔ انترناسیونالیسم برای خیلیها هم تعجب آور بود و هم الهام بخش.

ولی حتی باین ترتیب، جلب نیروهائی که آشکارا به گروه ضد امپریالیستی بپیوندند اسان نبود. همانطور که شرح داده شد تعداد وسیعی از اتونومی ها تصمیم گرفتند که در عملیات اصلی شرکت نکنند. در میان خیلی از انان رفتن یا نرفتن به ین مورد مشاجره بود و اغلب تا اخرین لحظه نتیجه گرفته نشد. وهنوز در مورد آشکارا شناسائی شدن با چیزی که مارکسیست - لنینستها به رهبری و متشکل شدنش کمك میکردند تردید وجود داشت. این به تاریخ ویژه جنبش مارکیست - لنینیستی آلمان و اضمحلال ان در نیمه سالهای ۷۰ مربوط است. یك نوع داغ ننگ به مارکسیسم - لنینیسم خورده است، حتی اگرچه این نه کمونیسم انقلابی، بلکه معمولاً رویزیونیسم در اشکال مختلف است که رد میشود.

در پرتو این واقعیت، جالب -

بخشی از

فراخوان نیروی تقویتی ضدامپریالیستی

" در روز ۲۱ نوامبر، روزیکه پارلمان پای استقرار موشکهای پرشینگ و کروز مُهر تائید میزند باید بیانیهای روشن و پرقدرت در خیابانهای بن صادر شود. **آنان که** ادعای صحبت بنام "رسالت دمکراتیك" کرده و رسماً تائیدخود از این حرکت حساب شده بطرف جنگ را اعلام میکنند باید توسط هزاران نفر در خیابانها متهم شوند، افشاء شوند و مورد مخالفت قرار گیرند. بگذار حقانیّت خود را برای تأئید این اقدامات اعلام کنند - درحالی که تمام جهان میتواند ببیند که مشاورهٔ اینان پشت سیمهای خاردار و آدم - کُشان مسلحشان در جریان است ....

" ولی سؤال اصلی کماکان باقی است: وقتیکه چشمان میلیونها نفر (هم در آلمان غربی و هم در سراسر جهان) در آن روز به بن خیره شده - وقتیکه آنان نیروهای درگیر را بر مبنای مسئله این حرکت صریح بسوی جنگ ارزیابی میکنند ... چه خواهند دید ؟ آیا حرف آخر ازآنِ پیروان ناتو خواهد بود ؟ آیا بیانیه بیرون درهای پارلمان درآنروز چیزی بیش از استغاثه در آخرین لحظه بمنظور کوشش وفادارانهای برای فشار آوردن بر نمایندگان منتخب جنگ افروزان خواهد بود ؟

" نه نمیتوان این اجازه را داد! این اجازه داده نخواهد شد. یك صدای روشن و اشتباه نشدنی باید شنیده شود. صدائی که جرات گفتن حقیقت را دارد، و درآنروز سیستم امپریالیستی را بعنوان یك قطب مشخص در عرصهٔ سیاست محکوم میکند.

" دراین شرایط سیاسی، ما هم امکان و هم نیاز به تبدیل کردن این آمال به نیروی مادّی - برپا کردن آنچنان قطب سیاسی که منشاء حرکت بسوی جنگ و راه برون رفتن از این بحران را نشان دهد، قطبی که بتواند نیروهائی که بتازگی به زندگی سیاسی و به پروسهٔ رادیکالیزه شدن کشیده شدهاند را جذب **کند - راداریم**. باین دلایل، حال فراخوانی:

به تمام نیروهای ضد امپریالیست (اعم از صلح دوست یا انقلابی): برای پیوستن به یك گروه متحد ضد امپریالیستی در بن در روز ۲۱ نوامبر. برای شرکت در برنامه آن روز زیر شعارهای:

مرگ بر موشکهای پرشینگ و کروز و تمام تدارکات جنگی شرق و غرب!

جهانی بدون امپریالیسم، نه یك جنگ جهانی امپریالیستی!

ترین نکته اینستکه وقتی گروه ضد امپریالیستی نقش سیاسی و تاکتیکی پر قدرت خود را جا انداخت، خیلی از همین نیروها ازاین گروه میپرسیدند "اقدام بعدیتان چیست" "فکر میکنید که ما چه باید بکنیم؟" بعد از ۲ الی ۳ ساعت درگیری در مقابل پارلمان، یك صف ۱۰۰۰ نفره تشکیل شد که بطرف سفارت السالوادر و دیگر هدفهای سیاسی مارش برود. همزمان با براه افتادن صف، پرچم سرخ و پرچم دیگری که روی آن نوشته شده بود "پیش بسوی انقلاب در سال‌های ۸۰"، بوسیله اعضاء بریگاد جوانان کمونیست انقلابی (سازمان جوانان حزب کمونیست انقلابی امریکا) در جلوی صف بحرکت درآمد.

نمیشود گفت که همه یا حتی اکثریت آنهائیکه در پشت پرچم می‌رفتند با این اظهاریهٔ سیاسی موافق بودند. با اینحال این پرتوی از چیز بسیار مهمی بود. فقط پرولتاریا است که قدرت، برنامه و موقعیت عینی برای رهبری و به پیروزی رساندن خیزش انقلابی، یعنی یگانه راه حل ریشه‌ای برای ممانعت از جنگ را دارد. درست وقتیکه این نیروها خود را در بن در مبارزهٔ شدید یافتند، مجبور به مرتبط و یا حتی متحد شدن (به درجاتی) تحت پرچمی شدند که پرولتاریا بلند کرده بود. زمانیکه بحرانها و خیزشها بیشتر و بیشتر دورنمای کشورهای سراسر جهان را هدف قرار میدهند نیز چنین خواهد شد. و بخصوص زمانیکه امپریالیستها همه چیز را به لبه جنگ جهانی میشکانند — پرولتاریا در موقعیتی خواهد بود که افراد زیادی از اقشار میانی که امروز جذب شدنی نیستند را گرد آورده و رهبری کند. دقیقا باین خاطر که هیچ راه حل نیمه کاره و رفرمیستی نمیتواند جلو آنچه تدارك دیده میشود و چنانچه متوقف نشود واقعا انجام خواهد شد را بگیرد. امروز در بن بویژه ورشکستگی رفرمیسم اشکار شد.

چنانکه وقایع در آلمان غربی نشان داد — بخصوص در روز بیست ویکم در بن — در بحبوحه تسریع وقایع و خطر بیسابقه، این احتمال واقعی وجود دارد که یك تجدید صف بندی پایه‌ای در جامعه صورت بگیرد و یك برنامه عمل که کاملا متفاوت با برنامه طبقه حاکمه است اجراء شود. چنانکه یکی از اعضاء گروه جهان بدون امپریالیسم بعدا نوشت: "تمامی تجربه ما در آلمان غربی باور نکردنی بود، مثل یك عمر بود فشرده شده در دو ماه. از آن چیزهائی که فقط در کتابها میخوانی. ما خود را در صف مقدم انداختیم، آمال انترناسیونالیستی خود را القاء کردیم و با مردم از هر جریانی در جامعه وسیعا متحد شدیم، وارد بیاخیزی ومباحثات و تظاهراتها شدیم. این یك تجربه دست اول بود از امکانی که در این دوران انفجاری و پرتلاطم، وقتیکه در وسط تعفن و فساد کهنه و خطر واقعی تباهی، مردم به نسوی نظر میاندازند و برای آن میجنگند وجود دارد. با عدم قبول قیود کهنه فکری توجه به مبارزه خودمان" در امریکا" و دیدن امور به صورت جهانی ما توانستیم بمعنی واقعی عرصه جهان را بپیمائیم".

نبرد علیه مستقر شدن موشکها به اوج گیری ادامه داد. در هفته اخر دسامبر در دوازده همین سالروز تصمیم دوجانبه رسوا، و هفته‌ای که قرار بود طی آن موشکها بکار بیفتند، در فرانکفورت بمدت سه روز نبردهای متلاطمی در اطراف محل تعمیر پرشینگ ۲ ها واقع شد. در موتلانگن Mutlangen، انچه که بعنوان یك گردش یکشنبه از جانب رهبران رسمی برنامه ریزی شده بود، وقتیکه اعضاء گروه جهان بدون امپریالیسم هزاران نفر را در داغان کردن سنگرهائی که بتازگی بنا شده بود تا تظاهرکنندگان را صدها متر از پیرامون پایگاه دور نگهدارد رهبری کردند، تقریبا به یك شورش تبدیل شد.

علاوه براین اکسیونها، آتیف و گ. ج. ب. ۱۰ همراه با تعداد وسیعی از نیروها از کنفرانسهائی بحول مسئله جنگ جهانی، منشاء ان و جلوگیری از ان حمایت کردند. این کنفرانسها بخصوص در برلین که در آن ۱۵۰ نفر از کارگران ترکیه، آتونومن ها، اشغال کنندگان خانه‌های خالی، دانشجویان، هواداران سبزها و غیره شرکت داشتند عمیقا به مسئله جنگ و لزوم و نیاز به انقلاب پرداخت. اینکه چنین صفی از نیروها گرد هم آمدند ، و همچنین خود بحث، عمق مسائل سیاسی موجود را بیشتر اشکار کرده و به رشد پروسه ایجاد یك قطب انقلابی پرولتری کمك کرد.

با این وجود، در عین حال که جنبش ضد موشکها شرایط جنگ را بخصوص در ماه آخر تغییر مهمی داد ولی وقایع — از نظر سیاسی یا تاکتیکی — برای بزیر سوال کشیدن حاکمیت بورژوازی، تا انجا که میتوانست پیش رود، نرفت. به چند دلیل، از جمله قدرت نیروهای طبقاتی و خطوط سیاسی مختلف در ستیز در صحنه، و مهمتر از همه، نبود یك حزب پیشرو پرولتاریائی در آلمان غربی. ولی اگر چه آرامش نسبی جایگزین بحران سیاسی پائیز داغ شد، این آرامشی بسیار پر اضطراب بود — آرامشی که در آن کلیت شرایط سیاسی عمیقاً تکان خورده و شکل تازه گرفته و در آن بروز بازهم بیشتر مبارزه و تحول حتمی است. همین اکسیونهای توده‌ای پر اهمیت که هدفش درهم شکستن مانور ناتو در پائیز ۱۹۸٤ بود یکی از نشانه‌های این حتمیت است.

وقایع پائیز داغ در سال استقرار موشکها در اروپا، نیاز مبرم و امکان کمونیستهای انقلابی مسلح به درك صحیح سیاسی را برای به حداکثر رساندن تأثیرات سیاسی خود و کمك به تبدیل جنبش ضد تدارکات جنگی به یك جزء پر قدرت از جنبشی که بزیر سوال کشیدن حکومت انهائی که سیستمشان مولد جنگ است را هدف خود قرار داده، به اثبات رساند. امروزه با تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بر امکان انجام این مهم بسیار افزوده شده است. ولی درك این پتانسیل نمیتواند صورت گیرد و صورت نخواهد گرفت مگر با مبارزه و شجاعت بسیار برای حل مسائل مشکل سیاسی که امروزه مطرح هستند.

